

بسم الله الرحمن الرحيم

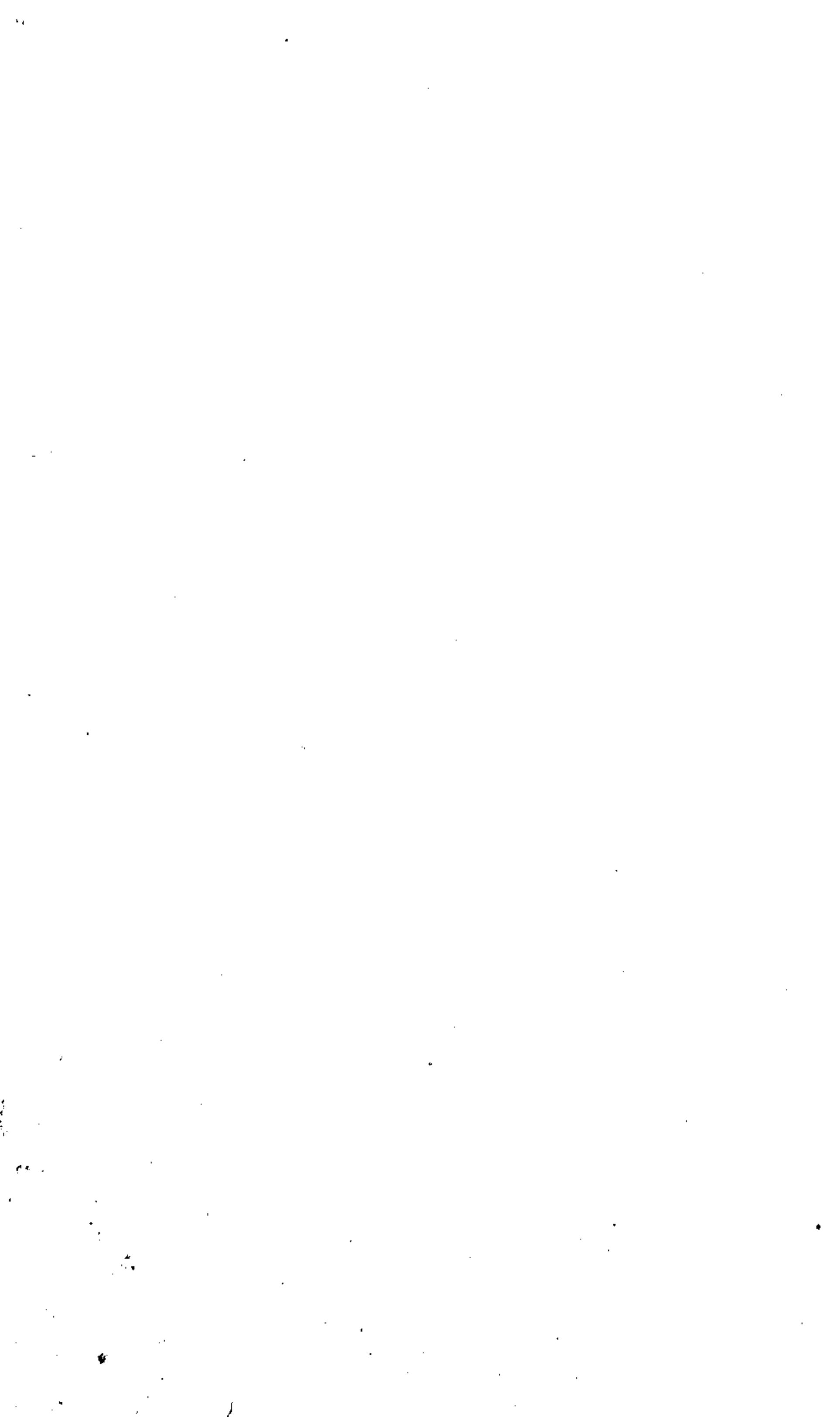
الذکر

کتاب دین محمد آیت سزا انشاء عت منزل لای

مدرسه علمیه

الاصناف

مکملین محمد اید سنه، اشاعت منزل لای



مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنة لك كتاب لا يحصى تحفة ناياب المسماة به

ابن الصديق

ملك بن محمد ابي طاهر

تاجران كتيبي ماز وويل و

لاهور - "پاکستان"

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أُحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ لَنَا لِسَانَ وَعَلَّمَهُ الْبَيَانَ وَالتَّبْيَانَ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ
 عَلَى أَفْضَلِ الرُّسُلِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ الْإِنْسَانِ وَالْجَانِّ وَعَلَى الْإِمَامِ وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ
 تَصَارَفُوا عِنَانِ تَحْقِيقِهِمْ إِلَى أَعْلَى كَلِمَةِ الرَّحْمَنِ **مَا يَعْلُ** بِرِضَا طَالِبَانِ
 عِلْمِ تَصْرِيفِ مَخْفِي نَمَائِدِ كِهْ اِيْنِ مَخْتَصِرِ سَمِيْ اِيْوَابِ الصَّرْفِ جَدِيْدِ كِهْ تَرْتِيْبِ
 اِيْوَابِ مَتَصَرَّفِ وَالنُّضْبَاتِ قَوَاعِدِ صَرْفِيَةِ الرَّسُوْلِيَّةِ نَافِعِ وَتَهْدِيْبِ صِيْغِ صَرْفِ صَغِيْرٍ وَكَبِيْرٍ
 وَضَبْطِ مَسَائِلِ كِتَابِ دَرْسِيَةِ رَاقَا نُوَيْسِيَّتِ جَامِعِ اِكْرِيْمِ قَبْلِ اِيْزِيْنِ كِتَابِيْ مَسْمُوْمِيْ بِاِيْوَابِ الصَّرْفِ
 نِيْزِ بِقَالِبِ طَبِيْعِ دَرْآمِدِهْ اَمَّا خَالِيْ اِيْزِ اِلْبَاسِ تَعْلِيْلَاتِ وَعَارِيْ اِيْزِ حَلِيَّةِ تَوْصِيْحَاتِ بُوْدُوْ طَلِبِهْ اِيْ
 چِنَانِكِهْ بَايْدِ مِيْفِيْدِ نِيْفْتَادِهْ پِيْسِ بِنَابِرَا فَاوَدِهْ ^{مَلَاب} مَلَابِ دَرْ مَنِّ مِهْ اِيْوَابِ اِيْنِ كِتَابِ فَوَاوِدِ عَجِيْبِهْ وَ
 اَمَثَلِهْ غَرِيْبِهْ وَتَوْصِيْحَاتِ نَادِرِهْ وَتَعْرِيْفَاتِ مِيْفِيْدِهْ وَتَعْلِيْلَاتِ ضَرْوِيَّةِ بَهَانِيَّتِ شَرْحِ وَ
 بَسْطِ كِهْ مَبْتَدِيَانِ رَاوِرِ عِلْمِ صَرْفِ بَدَانِ اِحْتِيَاجِ بِنِيْفْتَادِ كِرُوْدِهْ اِيْرَا كِهْ تَرْغِيْبِ طَالِبَانِ
 وَاِرْشَادِ رَاغِبَانِ دَرْ عَقِبِ مِهْ اِيْوَابِ قَوَانِيْنِ نَافِعِ مَخْتَصِرِهْ بِعِبَارَتِ سَهْلِ وَآسَانِ مَسْنُوْدِ
 كِرُوْدِهْ وَبِشِيْرِ قَوَاعِدِ صَرْفِيَةِ دَرْ سَلَكِ ضَبْطِ دَرْ اَوْرُوْدِهْ وَرِ تَوْضِيْحِ بِيَانِ اَنْ سَمِيْ بِلِيْغِ بَكَارِ
 بَرُوْدِهْ تَابِتِيَانِ اِيْزِ دَنْفَعِ بَرِ كِرِيْمُوْدِ اِيْزِ وَضَرْعِ بِيَانِ اُوْپِرِهْ مَسْنُوْدِ بَزُوْدِيْ بَمْدَارِجِ
 عِلْمِيَّتِ تَرْتِيْبِ بَلَسْنَدِ وَاللَّهِ وَوَلِيُّ التَّوْفِيْقِ وَبِيْدِ اِيْزِ اِيْمَةِ التَّحْقِيْقِ هُ
 پِيْسِ بَدَانِكِهْ مَجْمُوْعِهْ اِيْوَابِ ثَلَاثِيْ مَجْرُوْشِيْشِ اِنْدِ بَا عِبْتَارِ اسْتِقْرَارِ زِيْرَا كِهْ قِسْمَتِ عَقْلِيْ مَقْتَضِيْ
 اَنْ بُوْدُو كِهْ بَرَا كِهْ مِهْ رَا ضِيْ سَسْتَقْبَلِ بِاِخْتِلَافِ حَرَكَاتِ عِيْنِ مِيْ اَمْدِ پِيْسِ بَرِيْنِ قِيَاسِ
 هُ اَبَا مِيْ شَدِيْلِيْنِ سَهْ اَبَا رَا بَهْمَتِ ثَقَالَتِ اِيْزِ اِحْتِمَالِ اِيْشِ سَا قَطِ كِرُوْدِشِيْشِ
 بَا قِيْ مَانْدِسِهْ اِيْزِ اَنْ فَعْلٌ يَفْعَلُ چُوْنِ ضَرْبٌ يَضْرِبُ وَفَعْلٌ يَفْعَلُ چُوْنِ
 نَضْرٌ يَنْضَرُ فَعْلٌ يَفْعَلُ چُوْنِ سَمِعَ يَسْمَعُ وَاِيْنِ رَا اَصُوْلِ خَوَانْدِكِهْ حَرَكَتِ عِيْنِ

اصغ
 كه
 صف
 كي
 جمع
 صف
 صف
 طلب
 طلب
 كي
 جمع
 صف

مستقبل مخالف حرکت عین ماضی است و سزا آن فعل یفعل چون فتم یفتم
 و فعل یفعل چون حسب یحسب و فعل یفعل چون کرم یکرّم و این را
 المرفوع میخوانند زیرا که حرکت عین مستقبل موافق حرکت عین ماضی است -

بَابُ وَك

صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یفعل یفتم
 العین فی الماضی و کسر هاء فی الغیر الفتح زون و بر سر زین رفتن و پدید
 کردن مثل ضارب یضرب ضارباً فهو ضارب و ضارب یضرب ضارباً فهو
 مضروب لم یضرب لم یضرب لا یضرب لن تضرب لن تضرب
 الامر منه اضرب لیضرب لیضرب والنهی عنه لا تضرب
 لا تضرب لا یضرب لا یضرب الطرف منه مضرب مضربان
 مضرب و مضرب و الالة منه مضرب مضربان مضرب و مضرب
 والمؤنث منه مضرب و مضربان مضرب و مضرب و مضربان
 مضرب و مضرب
 اضربون اضربوا و المضرب و المضرب و المضرب و المضرب و المضرب و المضرب
 ضرب ضربی و به تقدیم این باب آن باشد که کسر در عین مضارع اصل است
 صرف کبیر فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل
 یفعل ضرب ضرباً ضاربوا ضربت ضربتاً ضربن ضربت کما ضربتم
 ضربت ضربتاً ضربتین ضربت ضربنا واضح باد که ماضی فعلی را گویند که ولایت
 کند بر وقوع معنی در زمان گذشته و آخرش مثنی باشد بر فتح چون ضارب بزوان یک
 مرد بزوانه گذشته و معلوم و معروف فعلی را گویند که منسوب بفاعل جلی یا غلی باشد
 نحو خلق الله و یخلق و یجول که چنان بود نحو خلق العالم و یخلق و ثلاثی
 آنکه در سه حرف اصلی باشد چون ضارب و مجرد فعلی را خوانند که بز حروف ثلثه یا اریبه

اصلی زیادتی در ماضی نداشته باشد چون **ضَرَبَ وَضَرَبَ وَبَعَثَ وَعَرَقَ وَ**
صَحَّحَ آن باشد که در حروف اصلی سے حرف علت و همزه و تضعیف یعنی دو حرف
اصلی سے از یک جنس نباشد و حرف علت و او و یا و الف را گویند که مجموعہ سے و آئی
باشد **ضَرَبَ** فعل ماضی را از **ضَرَبًا** که مصدر است بنا کردن حرف اول را مفتوح بر حال
خوب گذارند و ثانی را حرکت فتحه و او و ثانی را یعنی بر فتح نمودند و تنوین ممکن برائے
بنا کردن فعل حذف کردند زیرا که تنوین علامت اسم است و **الْفِعْلُ لَا يَقْبَلُ عَلَامَةَ**
الْإِسْمِ اما تنوین ترخم علامت اسم نیست **كَمَا بَسِطَ فِي الْكِتَابِ الْمَبْسُوطَةَ** تا از **ضَرَبًا**
ضَرَبَ شد صرف کبیر فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد صحیح
از باب **فَعَلَ يَفْعَلُ ضَرَبَ ضَرِبًا ضَرِبُوا ضَرِبَتْ ضَرِبَتْ ضَرِبَتْ**
ضَرِبْتُمْ ضَرِبْتُمْ ضَرِبْتُمْ ضَرِبْتُمْ ضَرِبْتُمْ ضَرِبْتُمْ فعل
را گویند که نسبت فعل در آن بمفعول باشد یعنی آنکه کار بر واقع شده باشد چون
ضَرَبَ زده شد آن یک مرد بزمانه گذشته ماضی مجهول را از ماضی معلوم گیرند و
طریق اخذ آنست که فاعلی فعل را ضم کنند و عین فعل را کسره اگر ماضی مفتوح العین یا
مضموم العین باشد اما اگر کسور العین باشد پس کسره بحال خود باقی ماند و لام کلمه را
بر حالت خود میگذارند و این طریق مخصوص ثلاثی مجرد است اما در ماورائے ثلاثی
مجرد مجهول هر حرفی که متحرک باشد او را ضم و او را شود و بجز ما قبل آخر و ما قبل آخر را کسره و حرف
ساکن بدستور گذشته شود صرف کبیر فعل مضارع معلوم صحیح
از باب **فَعَلَ يَفْعَلُ يَضْرِبُ يَضْرِبَانِ يَضْرِبُونَ يَضْرِبُ يَضْرِبَانِ يَضْرِبُونَ**
يَضْرِبُ يَضْرِبَانِ يَضْرِبُونَ يَضْرِبَانِ يَضْرِبُونَ يَضْرِبُ يَضْرِبَانِ
مضارع فعل را گویند که دلالت کند بر وقوع معنی بزمانه موجود یا آینده چون **يَضْرِبُ**
میزند یا خواهد زد و آن یک مرد بزمانه حال یا آینده و فعل مضارع را از فعل ماضی گیرند
زیادتی یک حرف از حروف اتین و اول وی این حروف را از و اندر اربعه خوانند
زیرا که بر اصل بنا زاید میشود و این حروف با استثنائے چهار باب که ماضی آن

چهار حرفی باشد علی الدوام مفتوح باشد الف در یک صیغه می آید چون نون چون اَهْرَبُ
 وَنَضْرِبُ ویا در چهار کلمه چون یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ یَضْرِبُنَّ و تا در
 پنج صیغه چون تَضْرِبُ تَضْرِبَانِ تَضْرِبُونَ تَضْرِبِينَ تَضْرِبُنَّ فعل مضارع
 یعنی حال و استقبال آید چنانچه گذشت و هر گاه در و لام مفتوح داخل شود معنی
 حال را بود چون لِيَضْرِبُ یعنی میزند آن یک مرد و اگر سین و سوت در آید
 استقبال را بود چون سَيَضْرِبُ وَسَوَاتِ يَضْرِبُ قریب است که خواهد روان گیرد
 صرف کبیر فعل مضارع مجهول يُضْرِبُ يُضْرِبَانِ يُضْرِبُونَ
 تُضْرِبُ تُضْرِبَانِ يُضْرِبُونَ تُضْرِبِينَ تُضْرِبُنَّ
 تُضْرِبِينَ اَضْرِبُ اَضْرِبَانِ چون خواهند که مضارع مجهول بنا کنند حرف مضارع
 راضع کنند و ما قبل آخر را مفتوح گردانند و آخرش را بر حال خود میگذارند چون یَضْرِبُ
 زده میشود آن یک مرد در زمانه موجوده یا زده خواهد شد بزمانه آئینده -

صرف کبیر اسم فاعل ضَارِبُ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَارِبَةٌ ضَارِبَةٌ
 ضَرْبٌ ضَرْبٌ ضَرْبَانِ ضَرْبَانِ ضَرْبَانِ ضَرْبَانِ ضَرْبَانِ ضَرْبَانِ
 ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتٌ ضَارِبَاتٌ ضَارِبَاتٌ ضَارِبَاتٌ ضَارِبَاتٌ ضَارِبَاتٌ
 ضَارِبَةٌ صیغه واحد مذکر اسم فاعل است و اسم فاعل اسمی است که دلالت کند بر کننده
 کاسے و او را از فعل مضارع معلوم میگیرند پس از یَضْرِبُ که فعل مضارع است
 چون اسم فاعل بنا کنند حرف مضارع که یا است حذف کنند و فاعله را مفتوح و
 ما بعدش الف مقصوره که علامت اسم فاعل است در آرند و ما قبل آخر او بر حالت
 خود بگذارند و در آخر تنوین تمکن افزایند ضَارِبٌ میزند آن یک مرد بزمانه حال یا خواهد زد
 بزمانه استقبال و این طریق اخذ اسم فاعل از ثلاثی مجرد است اما اسم فاعل از ثلاثی
 مزید فیه از رباعی مجرد و مزید فیه چون فعل مستقبل معلوم آن باب باشد چنانکه میم مضموم
 بجای حرف استقبال نهاده شود و ما قبل آخر مکسور گردد و اگر مکسور نباشد چون مَكْرَمٌ
 وَمَكْرَمٌ حَرْجٌ وَمَكْرَمٌ حَرْجٌ ضَارِبَانِ صیغه تشبیه مذکر اسم فاعل ضَارِبٌ بنا کرده شد

الف علامت تشبیه در آخرش در آوردند و ما قبلش را مفتوح کردند و چون مکسوره عوض
تنوین مفرد یا حرکت مفرد یا عوض هر دو و علی اختلاف الاقوال در آوردند پس در حالت
رفع ضار باین در حالت نصب جر ضار بین شد و ضار چون صیغه جمع مذکر است
فاعل از ضاری بنا کرده شد و او ساکن علامت جمع مذکر در آخرش در آوردند و ما قبلش
را یعنی بر ضمه کردند زیرا که اعراب در وسط کلمه جاری نمیشود و چون مفتوح عوض تنوین مفرد
یا حرکت مفرد یا عوض هر دو آوردند ضار چون شد در حالت رفع و ضار بین شد
در حالت نصب جر و ضاری جمع تکیه از آن ضار است یعنی میزنند یا خواهند
آن همه مردان بزمانه حال یا استقبال چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند حرف
اول مفتوح بود ثالث رابع را نیز فتح دادند و الف مقصوره را حذف کردند و عوض آن
تای متحرکه علامت جمع تکیه است در آخر آوردند تا از ضاری ضربه شد و ضار اب
نیز صیغه جمع تکیه است بنا کرده شد از ضاری حرف اول را ضمه دادند و ثالث را مشدود
ساخته حرکت فتح دادند و بعد از مشدود الف جمع تکسیر در آورند فاعل را حذف کردند ضار اب
شد یعنی میزنند یا خواهند آن همه مردان در زمانه حال یا آینده ضارب نیز جمع تکسیر
است از ضاری بنا کرده شد فتح حرف اول را بضمه بدل کردند و الف مقصوره را حذف
و ما قبل آخر را مفتوح مشدود ساختند و آخر را بر حال خود بگذاشتند ضارب شد و ضار
ضرباء ضربان ضارب اضراب ضرب ضرب همه اوزان جمع تکسیر که از ضارب
بنا کرده شدند و تغییری در آن بهمان قیاس است که تسطیر یافته و نزو علمای این فن جمیع
تکسیر آنست که بنامی مفرد در آن سلامت مانند ضویرب تصغیر ضارب است یعنی
اندر گذشته آن یک مرد در زمان حال یا استقبال تصغیر تغییر لفظ را گویند تا دلالت کند بر
حقارت یا قلت ملولش و برای ترحم و تعظیم نیز می آید چون خواستند که از اسماء
بکثره مصغره بنا کنند فتوح فاعل را بضمه بدل نمودند و الف مقصوره را با او مفتوح و سوم
باید که ساکنه علامت تصغیر در آورند و ما قبل آخر را نیز بر حال خود بگذاشتند
و ضویربه صیغه واحد مؤنث اسم فاعل مصغری است یعنی اندک

زنده یک زن در زمانه حال یا استقبال و ضواری و ضاری جمع تکبیر ضاریه است
 صرف کبیر اسم مفعول ثلاثی مجرد صحیح - از باب فعل یفعل
 مضروب مضروبان مضروبون مضروبیه مضروبیان مضروبیات
 مضاریب مضاریب مضاریبه اسم مفعول اسمی است که دلالت کند بر ذاتی که فعل
 بر واقع شده باشد و آن ساخته شود از فعل مضارع مجهول پس علامت مضارع را دور باید
 کرد و میم مفتوح در اول او باید آورد و عین کلمه را ضم و میان عین و لام او مفعول
 آورده شود و لام کلمه را تنوین داده شود کلمه مضروب صیغه واحد مذکر اسم
 مفعول را از مضارب بنا کردند مضارب صیغه واحد مذکر غائب فعل مضارع مجهول بود
 چون خواستند که واحد مذکر اسم مفعول بنا کنند حرف مضارع را که یا است حذف کردند
 و بجایش میم مفتوح در آوردند و میان ضاد و راء او مفعول افزودند و آخرش با منون
 تنوین ممکن کردند مضارب شد یعنی زده میشود یا زده خواهد شد آن یک مرد
 در زمانه حال یا استقبال این طریق اخذ اسم مفعول از ثلاثی مجرد است اما اسم مفعول
 غیر از ثلاثی مجرد چون فعل مستقبل مجهول آن باب باشد چنانکه میم مضموم بجای حرف
 استقبال نهاده شود ما قبل آخر مفتوح کرده شود چون مکرم و صد خرج
 مضروبان صیغه تثنیه مثل ضاربیان و مضروبون صیغه جمع مثل ضاریون
 است و مضروبیه و مضروبیان و مضروبیات کضاریه و ضاربیان
 و ضاریات و مضاریب جمع تکبیر مضروب و مضروبیه هر دو است چون خواستند
 که اسم واحد را جمع تکبیر کنند حرف اول مفتوح برد ثانی را فتح دادند سوم با الف علامت جمع
 تکبیر و آوردند حرفی که با بعد الف جمع تکبیر بود آنرا کسودانند و ساکن ما قبل او کسور
 آنرا بیابدل کردند و ثانی واحد را حذف کردند و تنوین ممکن را بواسطه منع صرف حذف
 کردند مضاریب شد یعنی زده میشوند یا زده خواهند شد آن همه مروان یا زنان
 در زمانه حال یا استقبال مضاریب تصغیر مضروب و مضاریبه
 تصغیر مضروبیه است و تغیرش سابقا گذشت مضاریب اندک زده میشود یا

زده خواهد شد آن یکمرد مضربیه اندک زده میشود یا زده خواهد شد آن یکمرد بزمانه
حال یا استقبال صرف کبیر فعل جحد معلوم لم یضرب لم یضرب یا
لم یضربوا لم تضرب لم تضربا لم تضربین لم تضربا لم تضربوا لم
تضربین لم تضربا لم تضربین لم اضرب لم اضربا لم اضربوا لم
جحد مجهول لم یضرب لم یضربا لم یضربوا لم تضرب لم تضربا لم
تضربین لم تضربا لم تضربوا لم تضربین لم تضربا لم تضربوا
لم اضرب لم اضربا لم اضربوا لم اضربوا لم اضربوا لم اضربوا
شود و جحد بمعنی جو و است یعنی دانسته انکار کردن چون ماضی متحقق الوقوع است لهذا نفی
یا جحد نامیدند و لغز و آخرا صیغه جزم کند اگر حرف علت بود چون لم یضرب لم تضرب
لم اضرب لم تضرب و اگر بود بیگانه چون لم یدع و از هفت محل نون اعرابی را که علامت
رفع است ساقط گرداند چون لم یضربا لم یضربوا لم تضربا لم تضربوا
لم تضربین لم تضربا لم تضربین و لم تضربین که جمع مؤنث غائب حاضر است بحال
خود دارد و لم یضرب نزوان یکمرد در زمان گذشته لم یضرب نزوان یکمرد در زمان گذشته
و باقی صیغها همین قیاس باید فهمید صرف کبیر فعل نفی معلوم لا یضرب
لا یضربان لا یضربون لا تضرب لا تضربان لا تضربین لا تضربان لا تضربان
لا تضربون لا تضربین لا تضربان لا تضربان لا تضربان لا تضربان
صرف کبیر فعل نفی مجهول لا یضرب لا یضربان لا یضربون
لا تضرب لا تضربان لا یضربین لا تضربان لا تضربان لا تضربان
لا تضربان لا تضربین لا تضربان لا تضربان لا تضربان لا تضربان
ندید آری تغییر معنوی پیدا میکند یعنی فعل مثبت را بمعنی منفی گرداند زیرا که لفظ ما و لا هر دو
موضوع است برای نفی و فرق میان هر دو آنکه لام موضوع است برای تعمیم نفی و زمان حال
و استقبال و ما بالخصوص برای نفی حال و استعمال ما بر مضارع قلیل است چون خواهند
که فعل مضارع منفی بنا کنند صرف نفی یعنی ما یا لا بر مضارع مثبت داخل کنند چون

امر حاضرین وجه باشد صرفاً صرفاً فواصر فی حارفاً حارفاً و برین قیاس بود
 در باب مفاعله چون ضارِبٌ ضارِباً ضارِباً ضارِباً و در باب
 تفاعل تَضارِبٌ تَضارِباً تَضارِباً تَضارِباً الخ و در باب فَعْلَةٌ دَخِرَجًا
 دَخِرَجُوا الخ و نون جمع بحال خود ماند چون اِخْرِبُ و حرف علت هم از آخر ساکن است چون
 اذْعُ و اَرْمُ و اِنخَشَ بانون تاکید ثقیله اِخْرِبُ اِخْرِبَانِ اِخْرِبَانِ اِخْرِبَانِ
 اِخْرِبَانِ اِخْرِبَانِ باید دانست که نون تاکید و نون است یکی نون ثقیله و دوم نون خفیفه
 و این هر دو نون در افاده معنی تاکید برابر مگر نزد بعضی رنون ثقیله تاکید زیاد است به نسبت نون
 خفیفه نون ثقیله نون مشدد را گویند و نون خفیفه نون ساکن را گویند یا اِخْرِبُ اِخْرِبَانِ هر آینه بزین
 توکیر و در زمانه استقبال بانون تاکید خفیفه اِخْرِبُ اِخْرِبَانِ اِخْرِبَانِ اِخْرِبَانِ
 و اِخْرِبَانِ و اصل اِخْرِبُ بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد تا قبل نون مبنی بر فتح
 گشت اِخْرِبَانِ و اِخْرِبَانِ شد اِخْرِبَانِ در اصل اِخْرِبَانِ بود چون نون ثقیله بدو متصل شد
 از حرکت کسره و او اند برای مشابهت بنون تشبیه اِخْرِبَانِ شد و در تشبیه نون خفیفه نیامد زیرا
 که نون خفیفه در آن محل که الفت باشد نیاید و چشم آنکه نون خفیفه و انما ساکن میباشد و الفت
 نیز ساکن اگر نون خفیفه در آن محل داخل شود اجتماع ساکنین علی غیری حقیقاً لازم آید و آن ممنوع
 است اِخْرِبَانِ و اِخْرِبَانِ در اصل اِخْرِبَانِ بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد التقای
 ساکنین شد میان و او و نون و او را حذف کردند و ضممه اباقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف
 و او اِخْرِبَانِ و اِخْرِبَانِ شد باقی صیغها بهین قیاس باید نهید صرف کبیر امر
 حاضر مجهول لِتُضْرَبَ لِتُضْرَبَ لِتُضْرَبَ لِتُضْرَبَ لِتُضْرَبَ لِتُضْرَبَ لِتُضْرَبَ لِتُضْرَبَ
 باید کرده شوی توکیر و در زمانه استقبال چون خواهند که از صیغها فعل مضارع مجهول
 صیغهای فعل امر حاضر مجهول بنا کنند لام کسره جازم ماول آنها و آوردند و نون اعرابی را
 ساکن نامند مثلاً لِتُضْرَبَ در اصل لِتُضْرَبَ فعل مضارع مجهول بود چون لام در او نش
 در آوردند آخرش را جزم کردند بلام لِتُضْرَبَ شد و بهین قیاس نهید صرف کبیر فعل امر
 غائب و متکلم معروف و مجهول صرف کبیر امر حاضر مجهول بانون

تاکید ثقیله لِتُضَارِبَنَّ لِتُضَارِبَانِ لِتُضَارِبَاتٍ لِتُضَارِبَاتٍ
 بانون تاکیدا خفیفه لِتُضَارِبُ لِتُضَارِبُونَ لِتُضَارِبُونَ صرف کبیر امر غائب
 معلوم لِضَرْبٍ لِضَرْبٍ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ
 لِضَرْبٍ باید که بزندان بگردد در زمانه استقبال لِضَرْبٍ باید که بزخم من بگردد یا یکزن در زمانه
 استقبال بانون تاکید ثقیله لِضَرْبٍ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ
 لِضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ
 صرف کبیر فعل امر غائب مجهول لِضَرْبٍ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ
 لِضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ
 استقبال لِضَرْبٍ باید که زده شوم من بگردد یا یکزن در زمانه استقبال لِضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ
 لِضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ
 بود لام اکسوس جازم و راولش رآوردند و آخرش را ساکن نمودند بانون تاکید ثقیله
 لِضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ
 لِضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ
 استقبال لِضَرْبِ باید که زده شود آن بگردد در زمانه استقبال لِضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ
 لِضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ
 من بگردد یا یک زن در زمانه استقبال صرف کبیر بانون تاکید خفیفه
 لِضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ
 لِضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ
 شود آن بگردد در زمانه استقبال صرف کبیر فعل نھی حاضر معلوم لِضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ
 لِضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ بِالضَرْبِ
 طلب ترک حدی که ماخذ آن فعل است چون خواهند که نھی بنا کنند نھی راول فعل مضارع
 در آوردند و لای نھی در آخر فعل مضارع و زنج محل یعنی احد مذکر غائب واحد مؤنث غائب
 و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم جزم کن مثل لکنه اگر در آخر فعل مضارع حرف
 علت نباشد و لا هفت محل نون اعراضی را هم دور بکنند و در دو محل در لفظ مضارع هیچ
 عمل نکند و نون ثقیله و خفیفه چنانکه در فعل مضارع و امری آید هم بران طریق در نھی نیز می

مِنْصَرَاتٍ مِّنَا جَرٌ وَمِنْصَارٌ مِّنْصَارٌ مِّنْصَارٌ مِّنْصَارٌ مِّنْصَارٌ مِّنْصَارٌ مِّنْصَارٌ مِّنْصَارٌ مِّنْصَارٌ
وَأَفْعَالٌ لِتَفْصِيلِ مِنْهُ أَنْصَارٌ أَنْصَارٌ أَنْصَارٌ أَنْصَارٌ وَأَنْصَارٌ وَأَنْصَارٌ وَأَنْصَارٌ مِنْهُ نُصْرٌ
نُصْرِيَانِ نُصْرِيَاتٌ نُصْرٌ وَنُصِيرِيٌّ وَنُصِيرِيٌّ وَنُصِيرِيٌّ وَنُصِيرِيٌّ وَنُصِيرِيٌّ وَنُصِيرِيٌّ وَنُصِيرِيٌّ وَنُصِيرِيٌّ
مُوافِقٌ است رفع عین ماضی این باب کثیر الاستعمال است لیکن مثال اوی اجوف و ناقص یابی
ازین باب نمی آید و تعلیلهای این باب بر تعلیلهای باب هَارِبٍ قیاس بایده میگردد مگر چند بحثها
که در آن باب ذکر نیافته در اینجا بیان میکنیم بَعُوْزِ اللّٰهِ وَتَوْفِيقِهِ بدانکه مَنْصَرٌ صیغه واحد اسم ظرف است
و ظرف اسمی است که بر مبنی وقت دلالت کند و آنرا ظرف زمان گویند و آنکه بر مبنی جا دلالت
کند آنرا ظرف مکان گویند و در عبارت دیگر اسمی را گویند که دلالت میکند بر جایی صدر فعل یا
وقت صدر فعل علامت ظرف زمان آنکه بجواب سوال متى واقع شود چون مَتَى الْقِتَالُ اَمْحَى فِی
رَجَبٍ و علامت ظرف مکان آنکه بجواب سوال اَیْنَ واقع شود چون اَیْزِدُ اَمْحَى فِی السُّبْحِ
چون خواهند که اسم ظرف زمان و مکان بنا کنند علامت مضارع که یکی از حروف اربعه است
حذف کنند بعد حذف حرف مضارع میم مفتوح در گوش در آرنج عین کلمه را فتح دهند اگر مضموم باشد
و اگر مفتوح باشد بحال خود بماند مگر در مثال و همچنین اگر کسوف باشد یعنی عین کلمه بحال خود بماند مگر در
ناقص مضارع که ظرف آنها مطلقاً بفتح عین آید و لام کلمه را تنوین ملحق کنند مثلاً مَنْصَرٌ را
از ینصُرٌ بنا کردند یابی حرف مضارع حذف کردند و بعد حذف آن میم مفتوح در آورند و ماقبل آخر
را فتح دادند زیرا که مضموم است آخر آمنون تنوین ممکن کردند مَنْصَرٌ شد ای بجائے یاری کردن
و زمانه یاری کردن صیغه واحد اسم ظرف و مَنْصَرَانِ صیغه ثنیه و مَنَا حَرَجٌ جمع است مِنْصَارٌ
تصغیر مَنْصَرٌ است مَنْصَرٌ اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند حرف اول اسم بودند
و ثانیه را مفتوح نمودند و سوم جایای تصغیر را آوردند مِنْصَارٌ شد و مِنْصَرٌ صیغه آله است و اسم
آله اسمی است که دلالت کند بواسطه فعل از چیزیکه بدیع استعانت و فعل از فاعل صادر شود
آنرا فعل مضارع ساخته شود باین طریق که علامت فعل مضارع را حذف کنند و میم کسوف اول
او در آرنج و عین کلمه را فتح دهند اگر مفتوح نباشد در سه بحال خود بماند و لام کلمه را تنوین لاحق
کنند زیرا که تنوین خاصه اسم است مثلاً مَنْصَرٌ صیغه آله است چون خواستند که اسم آله بنا کنند یابی

حرف مضارع را دور کردند و بجایش میم کسود را آوردند حرکت ما قبل آخر را بفتح تبدیل کردند و آخر را
متون تینون تکون کردند **مِنْصَارٌ** شد یک آله یاری کردن صیغه واحد اسم **مِنْصَارٌ** از **وَمِنْصَارٌ**
صیغه تشبیه جمع آله است و **مِنْصَارٌ** تصغیر **مِنْصَارٌ** است ای اندک آله یاری کردن گاه باشد که
بعد عین کلمه الف زیاده کنند یا بعد لام کلمه تا زیاده کنند پس بگیرد و صیغه اسم آله ظاهر شوند چون
مِنْصَارٌ **مِنْصَارٌ** از **مِنْصَارٌ** و **مِنْصَارٌ** از **مِنْصَارٌ** و **مِنْصَارٌ** از **مِنْصَارٌ** تصغیر **مِنْصَارٌ**
و **مِنْصَارٌ** جمع تکسیر **مِنْصَارٌ** است **مِنْصَارٌ** تصغیر **مِنْصَارٌ** است **مِنْصَارٌ** تفصیل
است و اسم تفصیل ای است که دلالت کند بر زیارت معنی فاعلیت نسبت دیگر چون **زَيْدٌ**
أَفْضَلُ مِنْ عَمْرٍو یعنی زید زیاده است از عمرو در **فَضْلٌ** اسم تفصیل ساخته میشود از فعل مضارع
باین طریق که علامت مضارع که یاء است حذف کنند و همزه اسم تفصیل را در پیش آورند و عین کلمه
را فتح دهند اگر مفتوح نباشد رز به حالت خود بماند و لام کلمه بحالت خود ای رفع بگذارند و
این طریق اخذ اسم تفصیل مذکور است مثلاً **أَنْصَارٌ** صیغه اسم تفصیل **أَنْصَارٌ** از **أَنْصَارٌ** بنا کرده شده
حرف مضارع دور کردند و بجایش همزه مفتوحه برائے وزن **أَفْعَلٌ** در آوردند و حرکت ما قبل
آخر را بفتح تبدیل کردند و آخر را معرب با عراب غیر منصرف کردند **أَنْصَارٌ** شد ای بسیار یاری
کننده بگیرد و چون صیغه مؤنث از اسم تفصیل بنا کنند بعد حذف علامت مضارع
فا کلمه را ضمیه دهند و عین کلمه ساکن کنند و بعد لام الف مقصوره که علامت تانیث است
لاحق سازند و لام کلمه را فتح دهند مثلاً **أَنْصَارٌ** صیغه اسم تفصیل **أَنْصَارٌ** است از **أَنْصَارٌ**
بنا کرده شد علامت فعل مضارع را دور کردند بعد از آن را ضمیه دادند و صادر اساکن
و را را فتحه و بعد از الف مقصوره افزودند **أَنْصَارٌ** شد ای بسیار یاری کننده یک زن و اگر
خواهی که صیغه واحد مؤنث اسم تفصیل از واحد مذکور بنا کنی همزه **أَنْصَارٌ** را حذف کن و فاعلی
کلمه را که نون است ضمیه ده و عین کلمه را که صادر است ساکن سازد و **أَنْصَارٌ** مقصوره را
علامت تانیث لحق کن و ما قبلش یعنی **أَنْصَارٌ** یا **أَنْصَارٌ** صیغه تشبیه مؤنث اسم تفصیل **أَنْصَارٌ**
جمع و **أَنْصَارٌ** جمع تکسیر **أَنْصَارٌ** و **أَنْصَارٌ** تصغیر **أَنْصَارٌ** است
صرف کبیر فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد از باب **فَعَلَ** **يَفْعَلُ** **أَنْصَارٌ**

نَا صَارُونَ نَصَرَ لَا نَصَارٌ نَصَرَ نَصَارًا نَصَرَ نَصَارًا نَصَرَ نَصَارًا نَصَرَ نَصَارًا نَصَرَ نَصَارًا
 نَا صَارَ لَا نَا صَارَتَانِ نَا صَارَاتٍ نَا صَارَ نَصَرَ نَوِيصِرَةَ نَا صَارَ يَارِي مِيكُنْدِيَا خَوَابِدُ كِرْدُ
 زَمَانَهُ حَالِ يَا اسْتِقْبَالَ صِيغَةُ وَاحِدٌ مَذَكَّرٌ اسْمُ فَاعِلٍ نَا صَارُونَ يَارِي مِيكُنْدِيَا خَوَابِنْدُ كِرْدُ
 بِهَمْ مَرْدَانِ وَرَزْمَانَهُ حَالِ يَا اسْتِقْبَالَ صِيغَةُ مَجْمَعٌ مَذَكَّرٌ اسْمُ فَاعِلٍ وَنَا صَارَ نَصَرَ نَصَارًا
 نَصَرَ آءُ نَصَرَ آءُ نَصَارًا نَصَارًا نَصَرَ نَصَارًا نَصَرَ نَصَارًا نَصَرَ نَصَارًا نَصَرَ نَصَارًا
 خَوَابِنْدُ كِرْدُ وَرَزْمَانَهُ حَالِ يَا اسْتِقْبَالَ وَ نَوِيصِرَةَ تَصْغِيرُ نَا صَارَ يَارِي كُنْدُ كِرْدُ
 مَرْدُ وَرَزْمَانَهُ حَالِ يَا اسْتِقْبَالَ وَ طَرِيقُ اخْتِزَامِ صِيغَتَا وَرَبَابِ اَوَّلِ بَكْزَشْتِ -

صَرْفٌ كَبِيرٌ اسْمُ مَفْعُولٍ اَزِ ابِ فَعَلٍ يَفْعُلُ مَنصُورٌ مَنصُورٌ مَنصُورٌ اَزِ مَنصُورٍ
 مَنصُورَةٌ مَنصُورَةٌ مَنصُورَاتٌ مَنصُورَاتٌ مَنصُورَاتٌ مَنصُورَاتٌ مَنصُورَاتٌ مَنصُورَاتٌ
 يَارِي كِرْدُ مَشُورٌ يَا كِرْدُ خَوَابِدُ شَدِيدٌ مَرْدُ وَرَزْمَانَهُ حَالِ يَا اسْتِقْبَالَ صِيغَةُ وَاحِدٌ مَذَكَّرٌ اسْمُ مَفْعُولٍ
 مَنصُورٌ تَصْغِيرُ مَنصُورٌ وَ مَنصُورَةٌ تَصْغِيرُ مَنصُورَةٌ اسْتِ مَنصُورَةٌ اَمَكَّتِ يَارِي
 كِرْدُ مَشُورٌ يَا كِرْدُ خَوَابِدُ شَدِيدٌ مَرْدُ وَ مَنصُورَةٌ اَمَكَّتِ يَارِي كِرْدُ مَشُورٌ يَا خَوَابِدُ شَدِيدٌ
 زَمَانَهُ حَالِ يَا اسْتِقْبَالَ صِيغَةُ وَاحِدٌ مَذَكَّرٌ اسْمُ مَفْعُولٍ وَ مَنصُورٌ مَجْمَعٌ تَكْسِيرُ
 مَنصُورٌ يَا مَنصُورَةٌ اسْتِ - صَرْفٌ كَبِيرٌ فَعْلٌ جَدِيدٌ مَعْلُومٌ كَمْ يَنْصُرُ
 لَمْ يَنْصُرْ اَلَمْ يَنْصُرْ وَ اَلَمْ تَنْصُرْ لَمْ تَنْصُرْ اَلَمْ يَنْصُرْنَ لَمْ تَنْصُرْنَ لَمْ تَنْصُرْ اَلَمْ تَنْصُرْ
 لَمْ تَنْصُرِي لَمْ تَنْصُرِي اَلَمْ تَنْصُرْنَ لَمْ تَنْصُرْنَ لَمْ تَنْصُرْ اَلَمْ تَنْصُرْ صَرْفٌ كَبِيرٌ فَعْلٌ جَدِيدٌ
 مَجْهُولٌ لَمْ يَنْصُرْ لَمْ يَنْصُرْ اَلَمْ يَنْصُرْ وَ اَلَمْ تَنْصُرْ لَمْ تَنْصُرْ اَلَمْ يَنْصُرْنَ لَمْ تَنْصُرْنَ
 لَمْ تَنْصُرْ اَلَمْ تَنْصُرِي وَ اَلَمْ تَنْصُرِي لَمْ تَنْصُرِي اَلَمْ تَنْصُرْنَ لَمْ تَنْصُرْنَ لَمْ تَنْصُرْ
 صَرْفٌ كَبِيرٌ فَعْلٌ نَفِيٌّ مَعْلُومٌ لَا يَنْصُرُ لَا يَنْصُرُ اَلَا يَنْصُرُونَ اَلَا يَنْصُرُونَ
 تَنْصُرَانِ لَا يَنْصُرَانِ لَا تَنْصُرَانِ لَا تَنْصُرَانِ لَا تَنْصُرُونَ لَا تَنْصُرُونَ
 لَا تَنْصُرَانِ لَا تَنْصُرَانِ لَا تَنْصُرَانِ لَا تَنْصُرَانِ - صَرْفٌ كَبِيرٌ فَعْلٌ نَفِيٌّ مَجْهُولٌ
 لَا يَنْصُرُ لَا يَنْصُرُ اَلَا يَنْصُرُونَ اَلَا يَنْصُرُونَ اَلَا يَنْصُرْنَ اَلَا يَنْصُرْنَ
 لَا تَنْصُرَانِ لَا تَنْصُرَانِ لَا تَنْصُرَانِ لَا تَنْصُرَانِ لَا تَنْصُرُونَ لَا تَنْصُرُونَ

لَا يَنْصُرُ يَارِي نَكَرًا نَكْرًا يَكْرُورًا زَمَانَهُ كَازِنَةً صَيْغَةً وَاحِدَةً كَرَفَائِبَ بَحْتِ نَفِي حَجْدِيمٍ وَفِعْلٍ مَضَارِعَ
 مَعْرُوفٍ لَمْ يَنْصُرْ يَارِي كَرِهَ نَشْدَانُ يَكْرُورًا زَمَانَهُ كَازِنَةً صَيْغَةً وَاحِدَةً كَرَفَائِبَ بَحْتِ نَفِي حَجْدِيمٍ وَفِعْلٍ
 مَضَارِعَ مَجْهُولٍ لَا تَنْصُرُ يَارِي يَمْلِكُ مَا نُوَابِدُ كَرَدَانُ يَكْرُورًا زَمَانَهُ حَالٌ بِأَسْتَقْبَالِ
 صَيْغَةٍ وَاحِدَةٍ مَوْثُ غَائِبَ بَحْتِ نَفِي فِعْلٍ مَضَارِعَ مَعْرُوفٍ لَا تَنْصُرُ يَارِي كَرِهَ نَشْدَانُ يَكْرُورًا زَمَانَهُ
 نَشْدَانُ يَكْرُورًا زَمَانَهُ حَالٌ بِأَسْتَقْبَالِ صَيْغَةٍ وَاحِدَةٍ كَرَفَائِبَ بَحْتِ نَفِي فِعْلٍ مَضَارِعَ مَجْهُولٍ حَارِفٍ كَبِيرٍ
 فِعْلٍ نَفِي مَوْكِدٍ مَعْلُومٍ لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ
 تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ

يَارِي نُوَابِدُ كَرَدَانُ يَكْرُورًا زَمَانَهُ سَبْقِيَالِ صَيْغَةٍ وَاحِدَةٍ كَرَفَائِبَ بَحْتِ نَفِي تَأْكِيدُ بَلْنِ دَرَفِعِ مَسْتَقْبَلِ مَعْرُوفٍ
 لَنْ أَنْصُرَ هِرْكَزِ يَارِي نُوَابِدُ كَرَدَانُ يَكْرُورًا زَمَانَهُ سَبْقِيَالِ صَيْغَةٍ وَاحِدَةٍ كَرَفَائِبَ بَحْتِ نَفِي تَأْكِيدُ بَلْنِ
 دَرَفِعِ مَسْتَقْبَلِ مَعْرُوفٍ حَارِفٍ كَبِيرٍ فِعْلٍ نَفِي مَوْكِدٍ مَجْهُولٍ أَرْبَابُ فِعْلٍ يَفْعَلُ
 لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ
 تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ

نَشْدَانُ يَكْرُورًا زَمَانَهُ سَبْقِيَالِ صَيْغَةٍ جَمْعِ مَوْثُ حَاضِرِ بَحْتِ نَفِي تَأْكِيدُ بَلْنِ دَرَفِعِ مَسْتَقْبَلِ
 مَجْهُولٍ لَنْ تَنْصُرَ هِرْكَزِ يَارِي كَرِهَ نَشْدَانُ يَكْرُورًا زَمَانَهُ سَبْقِيَالِ صَيْغَةٍ جَمْعِ مَوْثُ حَاضِرِ بَحْتِ نَفِي تَأْكِيدُ بَلْنِ
 دَرَفِعِ مَسْتَقْبَلِ مَعْرُوفٍ حَارِفٍ كَبِيرٍ فِعْلٍ نَفِي مَوْكِدٍ مَجْهُولٍ أَرْبَابُ فِعْلٍ يَفْعَلُ
 لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ
 تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ

بِكُنَيْدِ شَاهِدِ نَانِ دَرَفِعِ مَسْتَقْبَالِ صَيْغَةٍ جَمْعِ مَوْثُ حَاضِرِ بَحْتِ نَفِي تَأْكِيدُ بَلْنِ دَرَفِعِ مَسْتَقْبَلِ
 مَجْهُولٍ لَنْ تَنْصُرَ هِرْكَزِ يَارِي كَرِهَ نَشْدَانُ يَكْرُورًا زَمَانَهُ سَبْقِيَالِ صَيْغَةٍ جَمْعِ مَوْثُ حَاضِرِ بَحْتِ نَفِي تَأْكِيدُ بَلْنِ
 دَرَفِعِ مَسْتَقْبَلِ مَعْرُوفٍ حَارِفٍ كَبِيرٍ فِعْلٍ نَفِي مَوْكِدٍ مَجْهُولٍ أَرْبَابُ فِعْلٍ يَفْعَلُ
 لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ
 تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ وَاللَّزِيضُ

لِتَنْصُرِي لِنَصْرِ التُّحَارِنِ لِنَصْرٍ - باید که یاری کرده شوی تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه
واحد مذکر حاضر بخت امر حاضر مجهول بانون تاکید ثقیله لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ
لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ البته باید که یاری کرده شوی تو یک مرد در زمانه
استقبال صیغه واحد مذکر بخت امر حاضر مجهول بانون ثقیله - بانون تاکید خفیفه
لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ - صرف کبیر فعل مرغائب معلوم لِنَصْرُ
لِنَصْرُ النِّصَارِ وَالتُّحَارِ لِنَصْرِ النِّصَارِ لِنَصْرِ لِنَصْرٍ - باید که یاری کنی آن
یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بخت فعل امر غائب معرفت بانون تاکید ثقیله
لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ
لِنَصْرَتِ البته باید که یاری کنی آن یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بخت فعل امر
غائب معرفت بانون تاکید ثقیله صرف کبیر بانون تاکید خفیفه لِنَصْرَتِ
لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ لِنَصْرَتِ صرف کبیر فعل امر غائب مجهول از
باب فَعَلَ يَفْعُلُ لِنِصَارِ لِنِصَارِ وَالتُّحَارِ لِنِصَارِ لِنِصَارِ لِنِصَارِ
لِنِصَارِ باید که یاری کرده شود آن یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بخت امر غائب
مجهول بانون تاکید ثقیله لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ
لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ البته باید که یاری کرده شود آن یکمرد در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بخت امر غائب مجهول بانون ثقیله صرف کبیر بانون تاکید
خفیفه لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ صرف کبیر
فعل حاضر معلوم از باب فَعَلَ يَفْعُلُ لِنِصَارِ لِنِصَارِ لِنِصَارِ
لِنِصَارِ لِنِصَارِ لِنِصَارِ یاری کن تو یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر
بخت نهی حاضر معرفت بانون تاکید ثقیله لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ
لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ یاری کنی شاه همه مردان زمانه استقبال
صیغه جمع مذکر حاضر بخت نهی حاضر معرفت بانون ثقیله بانون تاکید خفیفه
لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ لِنِصَارَتِ

صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی مجهول -

صرف کبیر فعل ماضی منفی معروف و از باب فَعَلَ یَفْعَلُ مَا عَلِمَ مَا عَلِمُوا الخ
ماضی منفی مجهول مَا عَلِمَ مَا عَلِمُوا الخ مَا عَلِمَ نَدَانَتْ أَنْ یُکْرَمَ
در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی فعل ماضی مجهول -

صرف کبیر فعل مضارع معروف حکیم ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ یَفْعَلُ یَعْلَمُ
یَعْلَمَانِ یَعْلَمُونَ تَعْلَمُ تَعْلَمَانِ یَعْلَمُونَ تَعْلَمُونَ تَعْلَمَانِ تَعْلَمَانِ تَعْلَمُونَ
تَعْلَمُ یَعْلَمُ میداند یا خواهد دانست آن یکم در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث
اثبات فعل مضارع معروف فعل مضارع مجهول - یَعْلَمُ یَعْلَمَانِ یَعْلَمُونَ
تَعْلَمُ تَعْلَمَانِ یَعْلَمُونَ تَعْلَمُونَ تَعْلَمَانِ تَعْلَمَانِ تَعْلَمُونَ تَعْلَمُونَ
دانسته میشود یا دانسته خواهد شد آن یکم در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب
بحث اثبات فعل مضارع مجهول -

صرف کبیر اسم فاعل از باب فَعَلَ یَفْعَلُ عَالِمٌ عَالِمَانِ عَالِمُونَ عَلِمَ عَلِمْتُمْ عَلِمُوا
عَلِمُوا عَلِمْتُمْ عَلِمُوا عَلِمْتُمْ عَلِمُوا عَلِمْتُمْ عَلِمُوا عَلِمْتُمْ عَلِمُوا عَلِمْتُمْ
عَلِمُوا عَلِمْتُمْ عَلِمُوا عَلِمْتُمْ عَلِمُوا عَلِمْتُمْ عَلِمُوا عَلِمْتُمْ عَلِمُوا عَلِمْتُمْ
عَلِمُوا عَلِمْتُمْ عَلِمُوا عَلِمْتُمْ عَلِمُوا عَلِمْتُمْ عَلِمُوا عَلِمْتُمْ عَلِمُوا عَلِمْتُمْ
عَلِمُوا عَلِمْتُمْ عَلِمُوا عَلِمْتُمْ عَلِمُوا عَلِمْتُمْ عَلِمُوا عَلِمْتُمْ عَلِمُوا عَلِمْتُمْ
تصغیر عالم است لے اندک انده یکم و عَوَالِمٌ و عَلَمٌ جمع تکبیر عالمه و عَوَالِمٌ تصغیر
اسم مفعول مَعْلُومٌ مَعْلُومَانِ مَعْلُومُونَ مَعْلُومَةٌ مَعْلُومَاتٌ مَعَالِمٌ
مَعَالِمٌ و مَعَالِمَةٌ مَعْلُومٌ دانسته میشود یا دانسته خواهد شد آن یکم در زمانه حال یا
استقبال صیغه واحد مذکر اسم مفعول مَعَالِمٌ دانسته میشود یا دانسته خواهد شد در زمانه
حال یا استقبال صیغه جمع تکبیر اسم مفعول ذکر یا مؤنث و مَعَالِمٌ تصغیر مَعْلُومٌ
و مَعَالِمَةٌ تصغیر مَعْلُومَةٌ است

صرف کبیر فعل جحد معلوم از باب فَعَلَ یَفْعَلُ لَمْ یَعْلَمْ لَمْ یَعْلَمُوا یَعْلَمُوا

البته بداند شامه نان در زمانه استقبال صیغه جمع مؤنث حاضر بحث امر حاضر معروف بانون
 ثقیله علمنا^{ان} در اصل علمن^ن و چون نون ثقیله بدو متصل شد اجتماع سه نونات شد و
 اجتماع سه نونات را در کلام عرب مستکرمه پیدا شدند بنا بر آن الف فاصل در میان نون ثقیله
 و نون جمع در آوردند تا اجتماع سه نونات نشود و برای مشابهت بنون تثنیه نون ثقیله را
 کسره دارند علمنا^{ان} شد.

بانون تاکید خفیفه اعلین^ن اعلین^ن اعلین^ن البته بدان تو یکم و در
 زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر معروف بانون تاکید خفیفه.

حرف کبیر امر حاضر مجهول لتعلم لتعلموا^و التعلی لتعلم لتعلمن^ن
 بانون تاکید ثقیله لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن
 بانون تاکید خفیفه لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن

صرف کبیر امر غائب معلوم از باب فعل یفعل لیعلم لیعلموا^و
 لتعلم لتعلما لیعلمن لا علم لتعلم

بانون تاکید ثقیله لیعلمن لیعلمن لیعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن
 لا علمن لتعلمن بانون تاکید خفیفه لیعلمن لیعلمن لا علمن لتعلمن

صرف کبیر امر غائب مجهول از باب فعل یفعل لیعلم لیعلموا^و لتعلم
 لتعلما لیعلمن لا علم لتعلم

بانون تاکید ثقیله لیعلمن لیعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن
 لا علمن لتعلمن بانون تاکید خفیفه لیعلمن لیعلمن لا علمن لتعلمن

صرف کبیر امر حاضر معلوم از باب فعل یفعل لا تعلم لا تعلموا^و لا
 تعلمی لا تعلما لا تعلمن

بانون تاکید ثقیله لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن
 بانون تاکید خفیفه لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن

صرف کبیر امر مجهول از باب فعل یفعل لا تعلم لا تعلموا^و لا تعلمی

لَا تَعْلَمَنَّ بِأَنْوَاعٍ ثَقِيلَةٍ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ
لَا تَعْلَمَنَّ بِأَنْوَاعٍ خَفِيفَةٍ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ

صرف کبیر فعل مخفی غائب معلوم از باب فَعَلَ يَفْعَلُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ
لَا تَعْلَمَنَّ
لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ

صرف کبیر فعل مخفی غائب مجهول از باب فَعَلَ يَفْعَلُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ
لَا تَعْلَمَنَّ
لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ

بجز ذکر یافته اکنون ابواب فرعی مذکور می شوند

باب چهارم

صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ يَفْعَلُ بِقِيَمِ الْعَرَبِيِّمَا الْمَنْعُ بازداشتن
مَنْعٌ مَيْعٌ مَعَانٌ وَمَنْعٌ مَيْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَيْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَيْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَيْعٌ مَعَانٌ
لَنْ يَمْنَعَنَّ
الظرف منه مَنْعٌ مَعَانٌ مَعَانٌ مَعَانٌ وَالْأَلَّةُ مِنْهُ مَنْعٌ مَعَانٌ مَعَانٌ مَعَانٌ مَعَانٌ
وَمَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ
وَأَمْنٌ مَعَانٌ وَالْمَوْثِقُ مِنْهُ مَنْعٌ مَعَانٌ مَعَانٌ مَعَانٌ مَعَانٌ مَعَانٌ مَعَانٌ مَعَانٌ مَعَانٌ

صرف کبیر فعل ماضی معروف از باب فَعَلَ يَفْعَلُ مَنْعٌ مَعَانٌ مَعَانٌ مَعَانٌ مَعَانٌ مَعَانٌ
مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ
صرف کبیر فعل ماضی مجهول از باب فَعَلَ يَفْعَلُ مَنْعٌ مَعَانٌ مَعَانٌ مَعَانٌ مَعَانٌ مَعَانٌ
مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ مَنْعٌ مَعَانٌ
از برای مفعول بنا کنند و ماضی ثلاثی مجرد فاء فعل را ضم کنند و معین فعل را کسر دهند چون

مِنَعٌ مِّنْعًا مِّنْعُوا الخ ودر ماورای ثلاثی مجرد هر حرفی که متحرک باشد اورا ضمیه واوہ شود
سوائے ما قبل آخر و ما قبل آخر اکسره و حروف ساکن بدستور گذاشته شود چون تَفْعَلُ
وَتَفْعُلُ وَاُفْعِلُ وَاُفْعِلُ وَاُسْتَفْعِلُ وَغَيْرَہَا۔

صرف کبیر فعل مضارع معلوم از باب کَعَلُ یَفْعُلُ یَمْنَعُ یَمْنَعَانِ
یَمْنَعُونَ مَنَعٌ مَنَعَانِ یَمْنَعُونَ مَنَعَانِ مَنَعُونَ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ
مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ۔

صرف کبیر فعل مضارع مجهول یَمْنَعُ یَمْنَعَانِ یَمْنَعُونَ مَنَعٌ مَنَعَانِ
یَمْنَعُونَ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ۔

اسم فاعل مَانِعٌ مَانِعَانِ مَانِعُونَ مَانِعَةٌ مَانِعَاتٌ مَانِعَاءُ مَنَعَانِ
مِنَاعٌ أَمْنَاءُ مَنَعٌ مَنَعٌ مَوْنِعٌ مَوْنِعَةٌ مَوْنِعَاتٌ مَوْنِعَاءُ مَوْنِعَانِ
اسم مفعول مَمْنُوعٌ مَمْنُوعَانِ مَمْنُوعُونَ مَمْنُوعَةٌ مَمْنُوعَاتٌ مَمْنُوعَاءُ
مَمْنِيعٌ مَمْنِيعٌ مَمْنِيعَةٌ۔

صرف کبیر فعل ماضی منفی معروف از باب فَعَلَ یَفْعُلُ مَانَعٌ مَانَعَانِ مَانَعُوا
الخ ماضی منفی مجهول مَانَعٌ مَانَعَانِ مَانَعُوا الخ۔

صرف کبیر فعل نفی جحد معلوم لَمْ یَمْنَعْ لَمْ یَمْنَعَا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا
لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا۔

صرف کبیر فعل نفی جحد مجهول لَمْ یَمْنَعْ لَمْ یَمْنَعَا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا
لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا۔

صرف کبیر فعل مضارع نفی معلوم لَا یَمْنَعُ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ
لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ۔

صرف کبیر فعل مضارع نفی مجهول لَا یَمْنَعُ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ
لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ۔

صرف كبر فعل نفى مؤكد معروف بالزنا صبه ارباب فعل يفعل لن منع
 لن يمنع لن يمنعوا لن تمنع لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا
 لن تمنع لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا
 لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا
 لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا

صرف كبر امر حاضر معروف ارباب فعل يفعل ائمن ائمنوا ائمنوا ائمنوا
 بانون تأكيد ثقيله - ائمنوا ائمنوا ائمنوا ائمنوا
 بانون تأكيد خفيفه - ائمنوا ائمنوا ائمنوا ائمنوا
 امر حاضر مجهول - ائمنوا ائمنوا ائمنوا ائمنوا
 بانون تأكيد ثقيله - ائمنوا ائمنوا ائمنوا ائمنوا
 بانون تأكيد خفيفه - ائمنوا ائمنوا ائمنوا ائمنوا

لئمنوا بايد که باز داشته شوی تو یکم روز زمانه استقبال صينه واحد مذکر حاضر بحث اثبات فعل امر حاضر
 مجهول لئمنوا بايد که البته باز داشته شوی تو یکم روز زمانه استقبال صينه واحد مذکر حاضر بحث اثبات
 فعل امر حاضر مجهول بانون ثقيله و بين طريق نون تأكيد خفيفه را قياس بايد کرد.

صرف كبر امر غائب معلوم ارباب فعل يفعل لئمن لئمنوا لئمنوا لئمنوا
 لا تمنع لئمنوا بايد که باز و در آن یکم روز زمانه استقبال صينه واحد مذکر غائب بحث اثبات
 فعل امر غائب معروف بانون تأكيد ثقيله لئمنوا لئمنوا لئمنوا لئمنوا
 لئمنوا لئمنوا لا تمنع لئمنوا بايد که البته باز و در آن یکم روز زمانه استقبال
 صينه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل امر غائب معروف بانون تأكيد خفيفه
 لئمنوا لئمنوا لا تمنع لئمنوا بايد که البته باز و در آن یکم روز زمانه استقبال
 صينه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل امر غائب معروف بانون خفيفه.

صرف كبر امر غائب مجهول ارباب فعل يفعل لئمنوا لئمنوا لئمنوا لئمنوا
 لا تمنعوا لا تمنعوا لا تمنعوا لا تمنعوا لا تمنعوا لا تمنعوا
 لا تمنعوا لا تمنعوا لا تمنعوا لا تمنعوا لا تمنعوا لا تمنعوا
 لا تمنعوا لا تمنعوا لا تمنعوا لا تمنعوا لا تمنعوا لا تمنعوا
 لا تمنعوا لا تمنعوا لا تمنعوا لا تمنعوا لا تمنعوا لا تمنعوا

فائب بحث اثبات فعل امر غائب مجهول -

بانون تأكيد ثقيله لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن
بانون تأكيد خفيفه لا تمنع لا تمنعن لا تمنعن لا تمنعن لا تمنعن -

صرف كبير في حاضر معلوم لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن
لا تمنع بانون تأكيد ثقيله لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن

بانون تأكيد ثقيله لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن
بانون تأكيد خفيفه لا تمنع لا تمنعن لا تمنعن لا تمنعن لا تمنعن -

صرف كبير في حاضر مجهول لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن
بانون تأكيد ثقيله لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن

بانون تأكيد خفيفه لا تمنع لا تمنعن لا تمنعن لا تمنعن لا تمنعن -

صرف كبير في غائب معلوم لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن
لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن

لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن بانون تأكيد خفيفه لا تمنع لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن
لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن -

صرف كبير في غائب مجهول لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعن
لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان لا تمنعن بانون تأكيد ثقيله لا تمنع لا تمنعان لا تمنعن لا تمنعان

لا تمنعان لا تمنعان لا تمنعان لا تمنعان لا تمنعان لا تمنعان بانون تأكيد خفيفه
لا تمنعان لا تمنعان لا تمنعان لا تمنعان لا تمنعان لا تمنعان -

باب پنجم

صرف صغير فعل ثلاثي مجرد ارباب فعمل يفعل بكسر العين فهما

الحسب والحساب والحسان شمرون لكان برون حسب يحسب حسابا و

حسابا وحسابا فهو حاسب وحسب يحسب حسابا وحسابا

فذلك محسوب كم يحسب لا يحسب لا يحسب لن يحسب كحسب

لامر منه احسب ليحسب و النهي عنه لا تحسب لا تحسب
 لا يحسب لا يحسب الطرف منه محسبان محاسب ومحسب و الاله منه
 محسب محسبان محاسب ومحسب محسب محسبان محاسب ومحسب
 محسبان محسبان محاسب ومحسب محسب محسبان محاسب
 محسبان محسبان محاسب والمحسب والمحسب محسبان محسبان
 محسب ومحسب بدر آنکه مصدر این باب حسابا بر وزن فعله و محسبه بر وزن
 فعله می آید اما محسب بالضم و محسبان بالضم و الكسر حساب و محسبه و
 حسابه هر سه بالکسر از نظر آمده است کذا فی الصحاح و القاموس و گفته اند که مجمع ازین
 باب هر محسب و نعره دیگر نیامد و محسب از سماع نیز آید در کلام الهی همچنین است و
 مصدری است که دلالت کند بر حدث و ماخذ فعل بود و در آخر معنی فارسی آن دن آید یاقن و آن
 بر وزن قسم است معلوم که محسوب بفاعل باشد و مجهول که محسوب بفاعل نباشد و مصدر فعل
 محسب محسبان برین اوزان می آید فعل فعل فعل چون قتل فسق شغل فعل فعل
 فعل فعل چون طلب خیق صفر هدی و فعله فعله فعله چون رخبه
 فسد کدره و فعله فعله چون غلبه سکره و فعال فعال فعال چون زهاب
 عراق سوال و فعاله فعاله چون زهارة درایه بغایه و فعیل فعیله
 چون و میض قطیعه و فعول فعوله چون دخول صهوبه و مفعل مفعله
 مفعله چون مدخل مرجع مسعا که در اصل مسعیه بود فعیله و فعول فعول
 چون دعوی ذکرای بشاری و فعلان فعلان فعلان چون لیان که در آل لویان بود
 حرکان حفران و فعلان چون نزران و تعالیه چون کراهیه و فعوله چون قیلولة
 و باقی اوزانش در کتب مطوله مرقوم اند۔

صورت کبیر فعل ماضی معلوم از باب فعل یفعل حسب حسب حسب و حسب و حسب
 حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب
 حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب حسب

حُسِبَ حُسِبَتَا حُسِبْتَا حُسِبْتَا حُسِبْتَا حُسِبْتَا حُسِبْتَا

فعل مضارع معلوم يُحْسِبُ يُحْسِبَانِ يُحْسِبُونَ تُحْسِبُ تُحْسِبَانِ تُحْسِبُونَ

فعل مضارع مجهول يُحْسَبُ يُحْسَبَانِ يُحْسَبُونَ أُحْسَبُ أُحْسَبَانِ أُحْسَبُونَ

اسم فاعل حَاسِبٌ حَاسِبَانِ حَاسِبُونَ حَسِبَةٌ حَسِبَتَا حَسِبَتَا حَسِبَتَا حَسِبَتَا

حَاسِبَاتٌ حَاسِبَاتَانِ حَاسِبَاتُونَ حَاسِبَةٌ حَاسِبَتَا حَاسِبَتَا حَاسِبَتَا حَاسِبَتَا

اسم مفعول مُحْسَوْبٌ مُحْسَوْبَانِ مُحْسَوْبُونَ مُحْسُوبَةٌ مُحْسُوبَتَا مُحْسُوبَتَا مُحْسُوبَتَا

حَاسِبٌ مُحْسِبٌ مُحْسِبَانِ مُحْسِبَتَا مُحْسِبَتَا مُحْسِبَتَا مُحْسِبَتَا مُحْسِبَتَا

فعل جحد معلوم لَمْ يُحْسِبْ لَمْ يُحْسِبَانِ لَمْ يُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبْ لَمْ تُحْسِبَانِ لَمْ تُحْسِبُوا

فعل جحد مجهول لَمْ يُحْسَبْ لَمْ يُحْسَبَانِ لَمْ يُحْسَبُوا لَمْ أُحْسَبْ لَمْ أُحْسَبَانِ لَمْ أُحْسَبُوا

فعل نفي مضارع معروف لَا يُحْسِبُ لَا يُحْسِبَانِ لَا يُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبُ لَا تُحْسِبَانِ لَا تُحْسِبُونَ

فعل نفي مضارع مجهول لَا يُحْسَبُ لَا يُحْسَبَانِ لَا يُحْسَبُونَ لَا أُحْسَبُ لَا أُحْسَبَانِ لَا أُحْسَبُونَ

نفي مؤكد معروف بِأَنَّ لَا يُحْسِبُ بِأَنَّ لَا يُحْسِبَانِ بِأَنَّ لَا يُحْسِبُونَ بِأَنَّ لَا تُحْسِبُ بِأَنَّ لَا تُحْسِبَانِ بِأَنَّ لَا تُحْسِبُونَ

لَنْ تُحْسِبَا لَنْ يُحْسِبَنَّ لَنْ تُحْسِبُ لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبِي لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبَنَّ
 لَنْ تُحْسِبُ لَنْ تُحْسِبِي - نفى مؤكد مجهول بالن ناصبه لَنْ تُحْسِبُ لَنْ تُحْسِبَا
 لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبِي لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبِي لَنْ تُحْسِبُ لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبِي
 لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبَنَّ لَنْ تُحْسِبُ لَنْ تُحْسِبَا

امر حاضر معلوم - اِحْسِبْ اِحْسِبَا اِحْسِبُوا اِحْسِبِي اِحْسِبَا اِحْسِبَنَّ
 بانون تاكيد ثقيله اِحْسِبْ اِحْسِبَا اِحْسِبَنَّ اِحْسِبِي اِحْسِبَا اِحْسِبَنَّ
 بانون تاكيد خفيفه اِحْسِبَنَّ اِحْسِبَنَّ اِحْسِبَنَّ

فعل امر حاضر مجهول لَتُحْسِبُ لَتُحْسِبَا لَتُحْسِبُوا لَتُحْسِبِي لَتُحْسِبَا لَتُحْسِبَنَّ
 بانون تاكيد ثقيله لَتُحْسِبَنَّ لَتُحْسِبَنَّ لَتُحْسِبَنَّ لَتُحْسِبَنَّ لَتُحْسِبَنَّ
 بانون تاكيد خفيفه لَتُحْسِبَنَّ لَتُحْسِبَنَّ لَتُحْسِبَنَّ

امر غائب معلوم لِيُحْسِبْ لِيُحْسِبَا لِيُحْسِبُوا لِيُحْسِبِي لِيُحْسِبَا لِيُحْسِبَنَّ
 لا اِحْسِبُ لا اِحْسِبِي

بانون تاكيد ثقيله لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ
 لِيُحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ

بانون تاكيد خفيفه لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ
 امر غائب مجهول لِيُحْسِبْ لِيُحْسِبَا لِيُحْسِبُوا لِيُحْسِبِي لِيُحْسِبَا لِيُحْسِبَنَّ
 لا اِحْسِبُ لا اِحْسِبِي

بانون تاكيد ثقيله لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ
 لِيُحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ

بانون تاكيد خفيفه لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ لِيُحْسِبَنَّ
 فني حاضر معلوم لا اِحْسِبْ لا اِحْسِبَا لا اِحْسِبُوا لا اِحْسِبِي لا اِحْسِبَا لا اِحْسِبَنَّ
 بانون تاكيد ثقيله لا اِحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ
 لا اِحْسِبَنَّ بانون تاكيد خفيفه لا اِحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ لا اِحْسِبَنَّ

هي حاضر مجهول لا تحسب لا تحسبا لا تحسبو ولا تحسبا لا تحسبن
 بانون تأكيد ثقيله لا تحسبن لا تحسبان لا تحسبن لا تحسبان
 لا تحسبن بانون تأكيد خفيفه لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن -

هي غائب معلوم لا يحسب لا يحسبا لا يحسبو ولا يحسبا لا يحسبن
 لا يحسب بانون تأكيد ثقيله لا يحسبن لا يحسبان لا يحسبن لا يحسبان
 لا يحسبن لا يحسبن بانون تأكيد خفيفه لا يحسبن لا يحسبن لا يحسبن -

هي غائب مجهول لا يحسب لا يحسبا لا يحسبو ولا يحسبا لا يحسبن
 لا يحسب لا يحسب بانون تأكيد ثقيله لا يحسبن لا يحسبان لا يحسبن لا
 تحسبن لا تحسبان لا يحسبن لا يحسبان لا تحسبن بانون تأكيد خفيفه
 لا يحسبن لا يحسبان لا تحسبن لا احسبن -

باب ششم

صرف صغير صحیح ثلاثی مجرد از باب فعل یضَم العین فیہما
 الشرف والشرافة بزرگ شدن شرف شرف شرف شرفا و شرافة فهو شریف و شرف
 به شرف به شرفا و شرافة فذالك مشروف به لم يشرف لم يشرف به لا يشرف
 لا يشرف به لن يشرف لن يشرف به الامر منه اشرف ليشرف بك ليشرف
 ليشرف به والنهي عنه لا تشرف لا تشرف بك لا يشرف لا يشرف به الظروف
 منه مشرف مشرفان مشارف ومشير ومشير ومشير ومشير ومشير
 مشرفان مشرف ومشير مشرفه مشرفان مشارف ومشير ومشير مشرفان
 مشرفان مشرف ومشير مشرفه اشرف اشرف اشرف اشرف اشرف اشرف
 اشرفان اشرفون اشرف و اشرف والمؤنث منه شرف في شرفيان شرفيات
 شرف شرفي بدان اعطاك الله علما نافعاً که این باب لازم است و در لازم مجهول و
 مفعول نیاید زیرا که لازم است که از فاعل تجاوز نکند و مفعول نرسد اگر خواهند که فعل لازم

را متعدی سازند گاهی مجرور عند التحدیه بافعال و گاهی بباب تفضیل میسرنند چنانکه گویند اذهب
 زینا و فرحت و این قیاسی نیست بلکه مقصود بر سماع ال زبان است و آنچه اهل قیاسی در طریقه تعدیه
 است همین تعدیل فعل لازم بحرف جر است چنانچه در صرف صغیر اشارت بان رفته و نیز باید دانست که
 چون فعل لازم را متعدی بحرف جر کرده مجهول سازند فعل در همه حال مفرد دارند و ضمائر مجروره موافق
 مفعول مالم لیسینی فاعله مذکر و مؤنث و مفرد و تشبیه و جمع و حاضر و غائب و متکلم آرند چنانچه
 گویند شَرَّفْتُ بِهِ شَرَّفْتُ بِهَا شَرَّفْتُ بِهِمْ شَرَّفْتُ بِهِنَّ شَرَّفْتُ بِمَا شَرَّفْتُ بِهَا شَرَّفْتُ بِهِمْ شَرَّفْتُ بِمَا
 شَرَّفْتُ بِكُنَّ شَرَّفْتُ بِكُمْ شَرَّفْتُ بِكَ شَرَّفْتُ بِكِ كَمَا شَرَّفْتُ بِكُنَّ شَرَّفْتُ بِكِ كَمَا شَرَّفْتُ بِكُنَّ شَرَّفْتُ بِكِ كَمَا
 این باب شَرَّفْتُ بروزن فعل و شَرَّافُهُ بروزن فعالة می آید و تصغیر مصدر معروف
 شَرِيفٌ و مجهول شَوِيفٌ بیاید.

صرف کبیر فعل ماضی معلوم مجرد صحیح از باب فَعْلٌ یَفْعَلُ شَرَّفْتُ شَرَّفْتُ فَاشْرَفُوا
 شَرَّفْتُ
 صرف کبیر فعل ماضی مجهول شَرَّفْتُ بِهِ شَرَّفْتُ بِهَا شَرَّفْتُ بِهِمْ شَرَّفْتُ بِهِنَّ شَرَّفْتُ بِمَا
 شَرَّفْتُ بِكُنَّ شَرَّفْتُ بِكُمْ شَرَّفْتُ بِكَ شَرَّفْتُ بِكِ كَمَا شَرَّفْتُ بِكُنَّ شَرَّفْتُ بِكِ كَمَا شَرَّفْتُ بِكُنَّ شَرَّفْتُ بِكِ كَمَا
 شَرَّفْتُ بِهَا شَرَّفْتُ بِهِنَّ شَرَّفْتُ بِمَا شَرَّفْتُ بِكُنَّ شَرَّفْتُ بِكِ كَمَا شَرَّفْتُ بِكُنَّ شَرَّفْتُ بِكِ كَمَا
 اثبات فعل ماضی معروف شَرَّفْتُ بِهِ بزرگ کرده شدن بگرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب
 صرف کبیر فعل مضارع معلوم یَشْرَفُ یَشْرَفَانِ یَشْرَفُونَ یَشْرَفُ یَشْرَفَانِ یَشْرَفُونَ یَشْرَفُ یَشْرَفَانِ
 یَشْرَفُونَ یَشْرَفُ یَشْرَفَانِ یَشْرَفُونَ یَشْرَفُ یَشْرَفَانِ یَشْرَفُونَ یَشْرَفُ یَشْرَفَانِ یَشْرَفُونَ
 بزرگ میشود یا بزرگ خواهد شد آن بگرد در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر
 غائب بحث اثبات فعل مضارع معروف و طریق اخذش سابقا گذشت.

مضارع مجهول - یَشْرَفُ یَشْرَفَانِ یَشْرَفُونَ الخ
 صرف کبیر اسم فاعل از باب فَعْلٌ یَفْعَلُ شَرِيفٌ شَرِيفَانِ شَرِيفُونَ شَرِيفَةٌ شَرِيفَاتٌ
 شَرِيفٌ شَرِيفَانِ شَرِيفَاتٌ شَرِيفَةٌ شَرِيفَاتٌ شَرِيفَةٌ شَرِيفَاتٌ شَرِيفَةٌ شَرِيفَاتٌ
 شَرِيفَاتٌ شَرِيفَةٌ شَرِيفَاتٌ شَرِيفَةٌ شَرِيفَاتٌ شَرِيفَةٌ شَرِيفَاتٌ شَرِيفَةٌ شَرِيفَاتٌ

اَشْرُفُ از تَشْرُفُ بنا کرده شد علامت مضارع که تا است حذف کردند بعد از فاکلمه را ساکن یافتند معنی کلمه یا مضموم همزه وصل مضموم در اولش در آوردند آخر را ساکن کردند اَشْرُفُ شد یعنی بزرگ شود تو بگرد و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحت امر غائب معروف - بانون تاکید ثقیله اَشْرُفُنْ اَشْرُفَانِ اَشْرُفِيْنَ اَشْرُفَانِ اَشْرُفَانِ بانون تاکید خفیفه اَشْرُفُنْ اَشْرُفَانِ اَشْرُفِيْنَ -

امر حاضر مجهول لِتُشْرَفْ بِكَ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكَ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ امر غائب مجهول لِتُشْرَفْ بِكَ لِتُشْرَفْ بِكُمْ امر غائب معلوم لِتُشْرَفْ بِكَ لِتُشْرَفْ بِكُمْ

لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا

بانون تاکید ثقیله لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا بانون تاکید خفیفه لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا

امر غائب مجهول لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا

همی حاضر معروف لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا

بانون تاکید ثقیله لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا بانون تاکید خفیفه لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا

همی حاضر مجهول لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا امر غائب معلوم لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا

بانون تاکید ثقیله لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا بانون تاکید خفیفه لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا

همی غائب مجهول لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا

بانون تاکید ثقیله و خفیفه لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا لِتُشْرَفْ فَوْا

مزیذ فیه غیر مطبق را در باب آمده و نیز در بعضی ثلاثی مزیذ را و عازده باب است بز یادتی باب انجیال و اقوال چنانکه صاحب صراح و غیره ذکر کرده اند و مزیذ فیه از گویند که در سه حرف زاید باشد چنانچه سابقا گذشت -

باب اول ثلاثی مزید فیہ

صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ از باب افعال چون الأکرام تعظیم کردن و بخشیدن

و بزرگی دادن اکرمم یکرّمم اکراما فمومکرّمم و اکرمم یکرّمم اکراما فذلک مکرّمم اکرمم یکرّمم

لا یکرّمم لا یکرّمم لا یکرّمم لکن یکرّمم لا یکرّمم لکن یکرّمم لکن یکرّمم و النہی عندہ لا یکرّمم

لا یکرّمم لا یکرّمم لا یکرّمم الظومند مکرّمم مکرّمان مکرّمات الخ بدانکہ صیغہ صرف از غیر

ثلاثی مجرد از ہر باب کہ باشد بر وزن اسم مفعول آن باب می آید و اسم آلہ و فعل از تفصیل از غیر ثلاثی

مجرد مطلقا نمی آید اگر دانی معنی آلہ منظور باشد لفظ مابہ بر لفظ مصدر میفرزیند مثلاً چون خواهند

کہ از باب اجتناب صیغہ آلہ آرد صایبہ الاجتناب گویند و اگر دانی معنی اسم تفسیل مقصود باشد

لفظ آشد بر مصدر منصوب یاده کنند چون آشد اجتنابا و ثلاثی مجرد کہ در ولون و عیب باشد

اسم تفسیل از آن نیز بیاید و آنجا ہمین ضابط عمل در آمد کنند و گویند آشد صفر و آشد

صفا چنانچہ در کتب این فن مفصلاً مسطور است و در ماضی این باب یک حرف زایدہ است

صرف کبیر فعل ماضی معلوم

از باب افعال اکرمم اکراما اکرموا اکرمتم اکرمتم

اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم

اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم

یک مرد و زمانہ گذشتہ صیغہ واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی معلوم

صرف کبیر فعل ماضی مجهول

اکرمم اکرموا اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم

اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم اکرمتم

ماضی مجهول بنا کنی ہمزہ را مضموم و عین کلمہ را مسور کنی چون اکرم تعظیم کردہ شد آن یک مرد و زمانہ

گذشتہ صیغہ واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی مجهول

مضارع معلوم یکرّمم یکرّمان یکرّمون یکرّمون

تکرّمین تکرّمان تکرّمون تکرّمون تکرّمون تکرّمون تکرّمون تکرّمون تکرّمون

تکرّمون تکرّمون تکرّمون تکرّمون تکرّمون تکرّمون تکرّمون تکرّمون تکرّمون

مضارع مجهول يُكْرِمُ يَكْرِمَانِ يَكْرِمُونَ الْكِرْمُ كَرِمٌ تَعْلِيمٌ كَرِهٌ مَشْوِيٌّ يَكْرَهُ خَوَابٌ شَدَّانٌ

یاک مردوزمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع مجهول -

اسم فاعل مُكْرِمٌ مُكْرِمَانِ مُكْرِمُونَ مُكْرِمَةٌ مُكْرِمَتَانِ مُكْرِمَاتٌ مُكْرِمٌ رَااز

يُكْرِمُ بناکرد حرف مضارع را که یاد است حذف کردند بجایش سیم مضموم در آوردند و ما قبل آخر

را بر حال خود بگذاشتند و آخر را منون بنویس مکن کردند مُكْرِمٌ شد و طریقه اخذش بتفصیل

سابق گذشت و تصغیر مُكْرِمٌ مُكْرِمٌ و تصغیر مُكْرِمَةٌ مُكْرِمَةٌ آمده است و

تعریفش نیز گذشت -

اسم مفعول مُكْرِمٌ مُكْرِمَانِ مُكْرِمُونَ مُكْرِمَةٌ مُكْرِمَتَانِ مُكْرِمَاتٌ و اسم

مفعول از غیر ثلاثی مجرد چون مستقبل مجهول آن باب باشد چنانکه سیم مضموم بجای حرف استقبال

بناوده میشود و ما قبل آخر را مفتوح شود و تفصیلش در اسم فاعل ثلاثی مجرد گذشت -

نفي جحد معلوم - از باب افعال كَمْ يَكْرِمُ كَمْ يَكْرِمَانِ كَمْ يَكْرِمُونَ كَمْ يَكْرِمَةٌ كَمْ يَكْرِمَتَانِ

كَمْ يَكْرِمُنَّ كَمْ يَكْرِمْنَ كَمْ يَكْرِمُوا كَمْ يَكْرِمُونَ كَمْ يَكْرِمُونَ كَمْ يَكْرِمُونَ كَمْ يَكْرِمُونَ

كَمْ يَكْرِمُونَ تَعْلِيمٌ نَكَرٌ و آن یک مردوزمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفي جحد علم و فعل مضارع

معروف نفي جحد مجهول كَمْ يَكْرِمُ كَمْ يَكْرِمَانِ كَمْ يَكْرِمُونَ الْكِرْمُ -

نفي فعل مضارع معلوم از باب افعال لَا يَكْرِمُ لَا يَكْرِمَانِ لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمَةٌ

لَا يَكْرِمَتَانِ لَا يَكْرِمْنَ لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمُونَ

لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمُونَ -

نفي فعل مضارع مجهول لَا يَكْرِمُ لَا يَكْرِمَانِ يَكْرِمُونَ الْكِرْمُ -

فعل نفي تأكيد بالن ناصبه لَنْ يَكْرِمُ لَنْ يَكْرِمَانِ لَنْ يَكْرِمُونَ لَنْ يَكْرِمَتَانِ

نفي تأكيد مجهول لَنْ يَكْرِمُ لَنْ يَكْرِمَانِ لَنْ يَكْرِمُونَ لَنْ يَكْرِمَتَانِ -

امر حافض معلوم از باب افعال اَكْرِمُ اَكْرِمَانِ اَكْرِمُونَ اَكْرِمَةٌ اَكْرِمَتَانِ اَكْرِمَاتٌ اَكْرِمُ

اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ اَكْرِمُونَ

شد و این بهره قطعی است چون با قبل متصل شود ساقط نگردد چون فَاكْرِمُ ثُمَّ اَكْرِمُ

امر حاضر مجهول **لَتَكْرِمُ لِتَكْرِمَ لِتُكْرِمُوا لِتُكْرِمِي لِتُكْرِمَا لِتُكْرِمَنَّ** -
 امر غائب معلوم **يَلْبِكْرُ يَلْبِكْرَانِ يَلْبِكِرُوا يَلْبِكِرِي** -
 امر غائب مجهول **يَلْبِكْرُمُ يَلْبِكْرُمَا يَلْبِكِرُوا يَلْبِكِرِي** -
 هم حاضر معلوم **لَا تَلْبِكْرُمُ لَا تَلْبِكْرُمَا لَا تَلْبِكِرُوا لَا تَلْبِكِرِي** -
 هم حاضر مجهول **لَا تَلْبِكْرُمُ لَا تَلْبِكْرُمَا** -
 هم غائب معلوم **لَا يَلْبِكْرُمُ لَا يَلْبِكْرُمَا لَا يَلْبِكِرُوا** -
 هم غائب مجهول **لَا يَلْبِكْرُمُ** -

باب دوم از ثلاثی مزید فیہ

حرف صغیر ثلاثی مزید فیہ از باب تفعیل التصریف گردانیدن چیزیت
 از حالتی بحالی صرَّفُ یُصَرِّفُ یَصْرِفُ نَصْرِفُ یَصْرِفُ نَصْرِفُ فَاذْكُ
 مُصَرِّفٌ لَمْ یُصَرِّفْ لَمْ یُصَرِّفْ لَا یُصَرِّفُ لَا یُصَرِّفُ لَنْ یُصَرِّفَ لَنْ یُصَرِّفَ لَا یُصَرِّفُ لَا یُصَرِّفُ
 صرَّفْتُ لِتُصَرِّفْ لِیُصَرِّفْ وَانْهَى عَنْهُ لَا تُصَرِّفُ لَا تُصَرِّفُ لَا یُصَرِّفُ لَا یُصَرِّفُ
 یُصَرِّفُ الظرف منه مُصَرِّفٌ مُصَرِّفَانِ الخ - بدانکه مصدر این باب بر وزن تفعیل است
 غالباً وفعالاً وفعالاً چون کذبُ کذابٌ وفعالاً چون کلامٌ کلاماً
 نیز صحیح و مثال ابوف مضا عی این باب یک قیاس است بی چون کتُمٌ وکحلٌ وکحلٌ وکحلٌ و
 ناقص است این باب همیشه بر وزن تفعیل است و گاه باشد که بر وزن تفعیل است یا از ضرورت
 شعر چنانکه شاعر گوید سه فیهی نترئی دلوها تترییا کما تترئی شهلة صبیا -
 صرف کید فعل ماضی معلوم - از باب تفعیل صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ
 صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ
 صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ
 صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ
 فعل ماضی معروف بنا کنند تا تفعیل را حذف نموند و فاعله را مفتوح و یا وزن تفعیل را حذف
 کردند و عوض سے عین را مفتوح مشدود کنند بعد سلب حرکت او و تنوین تکون را دور کردند
 چنانچه در ضربت گذشت و آخر یعنی برفته کردند صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ صرَّفْتُ

زائده است چنانکه در افعال صرف گروانیدان یک مرد و زمانه گذشته صیغه واحد مذکر فاعل بحث
اثبات فعل ماضی معروف صرف کبیر فعل ماضی مجهول صِرَفَ صِرَفَا
صِرَفُوا صِرَفْتُ صِرَفْتُمْ صِرَفْنَا صِرَفْتُمْ سابقا گذشته صرف گروانید
شدان یکم و زمانه گذشته صیغه واحد مذکر فاعل بحث اثبات فعل ماضی مجهول.

صرف کبیر فعل مضارع معروف از باب تفعیل یُصَرِّفُ یُصَرِّفَانِ یُصَرِّفُونَ
تُصَرِّفُ تُصَرِّفَانِ تُصَرِّفُونَ تُصَرِّفَانِ تُصَرِّفَانِ تُصَرِّفَانِ تُصَرِّفَانِ
أُصَرِّفُ نُصَرِّفُ مَضَارِعُ مَجْهُولُ یُصَرِّفُ یُصَرِّفَانِ یُصَرِّفُونَ یُصَرِّفُونَ
گروانیدان یکم و در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر فاعل بحث اثبات فعل مضارع معروف
یُصَرِّفُ گروانیده میشود یا گروانیده خواهد شد آن یکم و در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر فاعل
بحث اثبات فعل مضارع مجهول صرف کبیر اسم فاعل از باب تفعیل مُصَرِّفٌ
مُصَرِّفَانِ مُصَرِّفُونَ مُصَرِّفَةٌ مُصَرِّفَتَانِ مُصَرِّفَاتٌ مُصَرِّفَاتٌ مُصَرِّفَاتٌ مُصَرِّفَاتٌ مُصَرِّفَاتٌ
مُصَرِّفَةٌ مُصَرِّفَةٌ می آید اسم مفعول مُصَرِّفٌ مُصَرِّفَانِ مُصَرِّفُونَ مُصَرِّفَةٌ
مُصَرِّفَتَانِ مُصَرِّفَاتٌ تفسیر اسم مفعول برابر اسم فاعل قیاسی باید کرد.

صرف کبیر فعل نفی جحد معلوم - لَمْ یُصَرِّفْ لَمْ یُصَرِّفَا لَمْ یُصَرِّفُوا لَمْ یُصَرِّفُوا لَمْ یُصَرِّفُوا
نهی جحد مجهول لَمْ یُصَرِّفْ لَمْ یُصَرِّفَا لَمْ یُصَرِّفُوا لَمْ یُصَرِّفُوا لَمْ یُصَرِّفُوا لَمْ یُصَرِّفُوا لَمْ یُصَرِّفُوا
باز در ادل فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد و علامت جزمی سقوط حرکت شد لَمْ یُصَرِّفْ شد
نهی فعل مضارع معروف لَا یُصَرِّفُ لَا یُصَرِّفَانِ لَا یُصَرِّفُونَ لَمْ یُصَرِّفُوا
نهی فعل مضارع مجهول لَا یُصَرِّفُ لَا یُصَرِّفَانِ لَا یُصَرِّفُونَ لَمْ یُصَرِّفُوا

صرف کبیر نفی تاکید معروف بالزنا صبه لَنْ یُصَرِّفَ لَنْ یُصَرِّفَا لَنْ یُصَرِّفُوا
لَمْ یُصَرِّفُوا لَمْ یُصَرِّفُوا لَمْ یُصَرِّفُوا لَمْ یُصَرِّفُوا لَمْ یُصَرِّفُوا لَمْ یُصَرِّفُوا لَمْ یُصَرِّفُوا
امر حاضر معلوم صِرَفْ صِرَفَا صِرَفُوا صِرَفْنَا صِرَفْتُمْ صِرَفْنَا صِرَفْتُمْ صِرَفْنَا صِرَفْتُمْ
بنانند حرف مضارع را که تا است از اولش حذف کنند و آخر ساکن چنانچه در باب افعال
تشریحاً گذشته بنا به باقی صیغها از سابق باید دانست.

امر حاضر مجهول. لَتَصَرَّفَ لِيُصَرِّفَ فَالِتَصَرَّفُوا اَلْحَمْدُ -

امر غائب معلوم لِيُصَرِّفَ لِيُصَرِّفَ فَالِیُصَرِّفُوا اَلْحَمْدُ -

امر غائب مجهول لِيُصَرِّفَ لِيُصَرِّفَ فَالِیُصَرِّفُوا اَلْحَمْدُ -

کمی حاضر معلوم لَا تُصَرِّفْ لَا تُصَرِّفْ فَالَا تُصَرِّفُوا لَا تُصَرِّفُوا اَلْحَمْدُ -

کمی حاضر مجهول لَا تُصَرِّفْ لَا تُصَرِّفْ فَالَا تُصَرِّفُوا اَلْحَمْدُ -

کمی غائب معلوم لَا يُصَرِّفْ لَا يُصَرِّفْ فَالَا يُصَرِّفُوا اَلْحَمْدُ -

کمی غائب مجهول لَا يُصَرِّفْ لَا يُصَرِّفْ فَالَا يُصَرِّفُوا اَلْحَمْدُ -

باب سوم از ثلاثی مزید فيه

المُضَارِبَةُ یا یکدیگر زدن و بازی کردن دو کس در مال و تن و تجارت نمودن از مال غیر.

صرف صغیر فعل ثلاثی مزید فيه از باب مُفَاعَلَةٌ ضَارِبٌ يُضَارِبُ

مُضَارِبَةٌ فَهُوَ مُضَارِبٌ وَضُورِبٌ يُضَارِبُ مُضَارِبَةٌ فَذَلِكَ مُضَارِبٌ لَمْ يُضَارَبْ

لَمْ يُضَارَبْ لَا يُضَارِبُ لَا يُضَارِبُ لَنْ يُضَارِبَ لَنْ يُضَارِبَ الْأَمْرُ مِنْهُ ضَارِبٌ لِيُضَارَبَ

لِيُضَارَبَ لِيُضَارَبَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُضَارِبُ لَا تُضَارِبُ لَا يُضَارِبُ لَا يُضَارِبُ لَظَرَّتْ

مِنْهُ مَضَارِبٌ الْهَيْدَانَةُ مَصْدَرٌ مِنْ بَابِ بَرَزَانَ مُفَاعَلَةٌ وَقِيَالًا أَيْدٍ چُونِ قَاتِلٍ

يُقَاتِلُ مُقَاتِلَةٌ وَقِتَالًا وَقِيَالًا صَحِيحٌ وَمِثَالٌ وَأَبْوَنٌ مِنْ بَابِ يَكْسَانُ اسْتِ چُونِ

ضَارِبٍ وَوَعْدٌ وَقَائِلٌ وَوَعْدٌ فِي بَابِ مَضِيٍّ مِنْ بَابِ يَكْسَانُ اسْتِ چُونِ

صرف کبیر فعل ماضی معلوم از باب مُفَاعَلَةٌ ضَارِبٌ ضَارِبًا ضَارِبًا وَضَارِبًا

ضَارِبًا ضَارِبًا مِنْ ضَارِبَتٍ ضَارِبَتِهَا ضَارِبَتِهَا ضَارِبَتِهَا ضَارِبَتِهَا ضَارِبَتِهَا

ماضی مجهول ضُورِبَ ضُورِبًا ضُورِبُوا اَلْحَمْدُ. و طریقه بنائے ماضی مجهول از باب

مُفَاعَلَةٌ همان است که در ماضی مجهول باب افعال گذشت لیکن در اینجا چون فاعل مضموم شود الف

بواو منقلب گردد مثلاً ضُورِبَ بِالضَّوْرِ بِبِنَاءِ كَرْدِ حُرُوفِ اَوَّلِ الْمَضْمُومِ كَرْدِ بَعْدَهُ الْف

و اقع شد با قبلش مضموم آن الف را بجا و بدل نمودند و ما قبل آخر را کسره دادند ضُورِبَ شَدَّ

فعل مضارع معلوم يُضَارِبُ يُضَارِبُ يَا زِيَارِبُونَ تُضَارِبُ تُضَارِبُ يَا زِيَارِبِينَ

تَضَارِبُ تَضَارِيَانِ تَضَارِيُونَ تَضَارِيَانِ تَضَارِيَانِ تَضَارِيَانِ تَضَارِيَانِ
مضارع مجهول يُضَارِبُ يُضَارِبَانِ يُضَارِبُونَ الْخ -

اسم فاعل مُضَارِبٌ مُضَارِبَانِ مُضَارِبُونَ مُضَارِبَةٌ مُضَارِبَتَانِ مُضَارِبَاتٌ
تصغير اسم فاعل بيان قياس است که در باب افعال و تفعیل بیان کرده باشد -

اسم مفعول مُضَارِبٌ مُضَارِبَانِ مُضَارِبُونَ الْخ -

نفي جحد معلوم لَمْ يُضَارِبْ لَمْ يُضَارِبَا لَمْ يُضَارِبُوا الْخ -

نفي جحد مجهول لَمْ يُضَارَبْ لَمْ يُضَارَبَا لَمْ يُضَارَبُوا الْخ -

نفي معلوم لَا يُضَارِبُ لَا يُضَارِبَانِ لَا يُضَارِبُونَ الْخ -

نفي مجهول لَا يُضَارَبُ لَا يُضَارَبَانِ لَا يُضَارَبُونَ الْخ -

نفي تأكيد معلوم بِالزَّناصِبِ لَنْ يُضَارِبَ لَنْ يُضَارِبَا لَنْ يُضَارِبُوا الْخ -

نفي تأكيد مجهول بِالزَّناصِبِ لَنْ يُضَارَبَ لَنْ يُضَارَبَا لَنْ يُضَارَبُوا الْخ -

امر حاضر معلوم ضَارِبٌ ضَارِبَانِ ضَارِبَانِ ضَارِبَانِ ضَارِبَانِ ضَارِبَانِ

امر حاضر مجهول لِيُضَارَبَ لِيُضَارَبَا لِيُضَارَبُوا الْخ -

امر غائب معلوم لِيُضَارِبْ لِيُضَارِبَا لِيُضَارِبُوا الْخ -

امر غائب مجهول لِيُضَارَبْ لِيُضَارَبَا لِيُضَارَبُوا الْخ -

نهي حاضر معلوم لَا تُضَارِبْ لَا تُضَارِبَانِ لَا تُضَارِبُونَ الْخ -

نهي حاضر مجهول لَا تُضَارَبْ لَا تُضَارَبَانِ لَا تُضَارَبُونَ الْخ -

نهي غائب معلوم لَا يُضَارِبْ لَا يُضَارِبَانِ لَا يُضَارِبُونَ الْخ -

نهي غائب مجهول لَا يُضَارَبْ لَا يُضَارَبَانِ لَا يُضَارَبُونَ الْخ -

باب چهارم از ثلاثی مزید فیہ

التَّصَارُفُ دست دراز می کردن در چیز و دست در کار کردن و برگردیدن -

صرف صغیر از فعل ثلاثی مزید فیہ از باب تفعیل تَصَارَفَ تَصَارَفَتَا تَصَارَفُوا

فَهُوَ مُتَصَارِفٌ وَتَصَارَفَتْ يَتَصَارَفُ تَصَارَفَتْ لَمْ يَتَصَارَفْ لَمْ يَتَصَارَفَا لَمْ يَتَصَارَفُوا

لَا يُتَصَّرُ وَلَا يُتَصَّرُ لَزِيَّتِصَارُفُ لَزِيَّتِصَارُفُ الْأَمْرُ مِنْهُ تَصَّرْتُ لِيَتَصَّرَ لِيَتَصَّرَ
 لِيَتَصَّرَ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا تُتَصَّرُ لَا تُتَصَّرُ لَا يُتَصَّرُ لَا يُتَصَّرُ الظُّرُوفُ مِنْهُ
 مُتَصَّرُ الْخَمْرُ بِدَانِكُمْ مَصْرُفٌ بَابُ غَالِبًا بِرُوزِنِ تَفَعَّلَ فِي آيَةِ وَكَأَنَّ بَشْدَكَ بِرُوزِنِ تَفَعَّلُ
 آيِدِجُونِ تَمَلَّقَ تَمَلَّقَ تَمَلَّقًا وَتَمَلَّقًا -

صروف کبیر فعل ضی معروف از باب تَفَعَّلَ تَصَّرْتُ تَصَّرًا تَصَّرْتُ فَوَا
 تَصَّرْتُ
 تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ

تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ
 تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ
 صروف کبیر فعل ماضی مجهول تَصَّرْتُ
 مجهول این باب تا و فامضموم کنند و عین کسور بدل آنکه قاعده مختصره ماضی مجهول در همه
 ابواب ثلاثی مزید فیه است که در ماضی اگر زائد سه حرف است اولش اگر تار زائد است آن
 تا و بعدش راضم کنند و قبل آخر کسور چون تَعَهَّدَ وَتَدُّ حُرْجِ وَ و اگر
 همزه وصل است پس همزه و حرف ثالث راضم دهند چون اَفْتَعَلَ وَ اُسْتَفْعَلَ و اگر
 بیج یکے ازین یا در اولش نباشد پس اولش راضم دهند و قبل آخر کسور کنند چون
 اَلْیَوْمَ وَ حُرْجِ این را حفظ باید کرد -

صروف کبیر فعل مضارع معروف تَفَعَّلُ يَتَصَّرُ يَتَصَّرُ فَا يَتَصَّرُونَ
 تَتَصَّرُونَ تَتَصَّرُونَ تَتَصَّرُونَ الْخَمْرُ -

مضارع مجهول يَتَصَّرُ يَتَصَّرُ يَتَصَّرُونَ يَتَصَّرُونَ يَتَصَّرُونَ يَتَصَّرُونَ
 يَتَصَّرُونَ الْخَمْرُ وَجُونِ دَرِ بَابِ تَفَعَّلَ وَتَفَاعَلُ دُونَ جَانِزِ بَابِ كَيْفَ لَا يَمِينُ لَزِيَّتِ
 بِرُونِ تَنْزِلُ الْمَلِيكَةِ وَتَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ وَجَانِزِ بَابِ كَيْفَ تَأْوِيلُ دُونَ تَأْوِيلِ اِدْعَامِ
 كُنْتُ بَشَرِيكًا بَعْدَ مَحْرُكٍ وَبَاءٌ وَاقِعٌ شُورٍ وَجُونِ دَرِ تَنْزِلُ فَنَزَلَ وَدَرِ بَابِ كَيْفَ قَبَاعِدُ
 وَقَالُوا أَتَزَلُ وَقَالُوا أَتَبَاعِدُ -

اسم فاعل مُتَصَّرٌ مُتَصَّرٌ فَا يَتَصَّرُونَ الْخَمْرُ وَتَصْنِيْفُ مُتَصَرِّفٌ وَتَصْنِيْفُ
 مُتَصَرِّفَةٍ مُتَصَرِّفَةٍ آيِدِ مُتَصَرِّفٌ وَتَصْنِيْفُ مُتَصَرِّفَةٍ اسما کبیر و جُونِ خواستند که

از اسماء بکسر اسماء مصغر بنا کنند میم را بر حال خود گذاشتند و تا فعل را حذف کرده و فاکر را بر
 حال خود گذاشتند و سیوم جایا ساکنه علامت تصغیر و آوردند و حروف مدغمه را نیز حذف
 نمودند و ما قبل آخر را بر حال خود بگذاشتند و غیر اینها از مُتَصَرِّفٌ مُصَيَّرٌ و از مُتَصَرِّفَةٌ مُصَيَّرَةٌ
 شد و همچنین است تصغیر اسم مفعول

اسم مفعول - مُتَصَرِّفٌ مُتَصَرِّفَانِ مُتَصَرِّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي مجرد معلوم از باب تَفَعَّلُ كَمْ يَتَصَرَّفُ كَمْ يَتَصَرَّفَانِ كَمْ يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي مجرد مجهول كَمْ يَتَصَرَّفُ كَمْ يَتَصَرَّفَانِ كَمْ يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

فعل مضارع نفي معلوم لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي مجهول لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

فعل مضارع معروف موكداً بالزناصبه كَزَيْتَصَرَّفُ كَزَيْتَصَرَّفَانِ كَزَيْتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ

نفي مجهول لَنْ يَتَصَرَّفَ لَنْ يَتَصَرَّفَا لَنْ يَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ

امر حاضر معروف از باب تَفَعَّلُ تَصَرَّفْ تَصَرَّفَا تَصَرَّفُوا اَنْتُمْ

تَصَرَّفَا تَصَرَّفَانِ -

یا نون تأکید ثقیله تَصَرَّفَنْ تَصَرَّفَانِ تَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

امر حاضر مجهول لِيَتَصَرَّفْ لِيَتَصَرَّفَا لِيَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

امر غائب معروف لِيَتَصَرَّفْ لِيَتَصَرَّفَا لِيَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

امر غائب مجهول لِيَتَصَرَّفْ لِيَتَصَرَّفَا لِيَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

نفي حاضر معروف لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي حاضر مجهول لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي غائب معلوم لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي غائب مجهول لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

باب پنجم از ثلاثی مزید فیہ

التضاريف بسیار یکدیگر را از وزن صرف منجبر از ثلاثی مزید فیہ میماند

باب تفاعل تَضَارِبُ يَتَضَارِبُ تَضَارِبًا فَهُوَ مُتَضَارِبٌ وَتُضَوِّرُ يَتَضَارِبُ
تَضَارِبًا فَذَلِكَ مُتَضَارِبٌ لَمْ يَتَضَارِبْ لَمْ يَتَضَارِبْ لَا يَتَضَارِبُ
لَا يَتَضَارِبُ لَنْ يَتَضَارِبَ لَنْ يَتَضَارِبَ الْأَمْرُ مِنْهُ تَضَارِبٌ لِتَضَارِبِ
لِيَتَضَارِبَ لِيَتَضَارِبَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَتَضَارِبُ لَا تَتَضَارِبُ لَا يَتَضَارِبُ
لَا يَتَضَارِبُ الظرف منه مُتَضَارِبٌ مُتَضَارِبٌ بَانَ بِدَانِكُمْ فَأَنْتَ تَفْعَلُ وَ
وَتَفَاعُلُ هِرْكَاهِي مِنْ أَيْنٍ يَزِدُهُ حُرُوفٌ بِأَشْدِّكَ تَاءً ثَوْدًا وَذَالٌ زَاوِسِينَ وَشِينَ وَصَادٌ
وَضَادٌ وَطَاوِطًا اسْتِوَابًا شِدَّةً تَارًا سَاكِنٌ كُنْتُ وَازْجِسُ فَاكْرًا نَسَبًا وَغَامٌ كُنْتُ وَهَرَجًا
كُلَّ أَوَّلِ سَاكِنٍ بِأَشْدِّ هَمْزَةٍ وَحَلٌّ وَرَأْسٌ بِسٍ وَتَزْمَلُ يَتَزْمَلُ تَزْمَلًا -
كُلُّيْ أَزْمَلُ يَتَزْمَلُ أَزْمَلًا وَهَرَجِينَ قِيَاسٌ بِأَيْدِي وَبِأَيْ صَيْغَتَا -

صرف کبیر ماضی معروف از باب تفاعل تَضَارِبُ يَتَضَارِبُ تَضَارِبًا
تَضَارِبَتْ تَضَارِبَتَا تَضَارِبِينَ تَضَارِبْتِ تَضَارِبْتُمَا تَضَارِبْتُمْ تَضَارِبْتِ تَضَارِبْتُمْ
تَضَارِبْتُنَّ تَضَارِبْتُنَّ تَضَارِبْنَا وَرَاضِيٌ فِي بَابِ دَوْحَرٍ زَائِدَةٌ اسْتِوَابًا وَالْف -
مَاضِيٌّ مَجْمُوعٌ تَضَوِّرُ يَتَضَوِّرُ تَضَوِّرًا تَضَوِّرْتِ تَضَوِّرْتُمْ تَضَوِّرْتِ تَضَوِّرْتُمْ
أَكْمَ تَضَوِّرُ يَتَضَوِّرُ تَضَوِّرًا تَضَوِّرْتِ تَضَوِّرْتُمْ تَضَوِّرْتِ تَضَوِّرْتُمْ وَازْدَادَ الْفَاقِعُ
شِدَّةً بِقَلْبِ مَضْمُونِ أَنْ الْفَاقِعُ يَتَضَوِّرُ يَتَضَوِّرُ تَضَوِّرًا تَضَوِّرْتِ تَضَوِّرْتُمْ تَضَوِّرْتِ تَضَوِّرْتُمْ
تَضَوِّرْتُنَّ تَضَوِّرْتُنَّ تَضَوِّرْنَا وَرَاضِيٌ فِي بَابِ دَوْحَرٍ زَائِدَةٌ اسْتِوَابًا وَالْف -

صرف کبیر فعل مضارع معروف - از باب تفاعل يَتَضَارِبُ
يَتَضَارِبَانِ يَتَضَارِبُونَ الْكَم -

فعل مضارع مجموع يَتَضَارِبُ يَتَضَارِبَانِ يَتَضَارِبُونَ الْكَم -
اسم فاعل مُتَضَارِبٌ مُتَضَارِبَانِ مُتَضَارِبُونَ الْكَم -
اسم مفعول مُتَضَارِبٌ مُتَضَارِبَانِ مُتَضَارِبُونَ الْكَم -
نفي جحد معلوم لَمْ يَتَضَارِبْ لَمْ يَتَضَارِبَا لَمْ يَتَضَارِبُوا الْكَم -
نفي جحد مجهول لَمْ يَتَضَارِبْ لَمْ يَتَضَارِبَا لَمْ يَتَضَارِبُوا الْكَم -

فعل مضارع نفی معلوم لا یُضَارِبُ لا یُضَارِبَانِ لا یُضَارِبُونَ الخ
 نفی مجهول لا یُضَارِبُ لا یُضَارِبَانِ لا یُضَارِبُونَ الخ -
 نفی مؤکد معلوم بالن ناصبه لَنْ یُضَارِبُ لَنْ یُضَارِبَا
 لَنْ یُضَارِبُوا الخ -

نفی مؤکد مجهول لَنْ یُضَارِبُ الخ -
 امر حاضر معلوم از باب تفاعلُ تَضَارِبُ تَضَارِبَانِ تَضَارِبُونَ
 تَضَارِبِي تَضَارِبَانِ تَضَارِبُونَ -

امر حاضر مجهول لِتُضَارِبُ لِتُضَارِبَانِ لِتُضَارِبُوا الخ -
 امر غائب معلوم لیتضاربُ لیتضاربا لیتضاربا الخ -
 امر غائب مجهول لیُضَارِبُ لیُضَارِبَانِ لیُضَارِبُوا الخ -
 نفی حاضر معلوم لا تُضَارِبُ لا تُضَارِبَانِ لا تُضَارِبُونَ الخ -
 نفی حاضر مجهول لا تُضَارِبُ الخ -

نفی غائب معلوم لا یُضَارِبُ لا یُضَارِبَانِ لا یُضَارِبُونَ الخ -
 نفی غائب مجهول لا یُضَارِبُ لا یُضَارِبَانِ لا یُضَارِبُونَ الخ -

باب ششمار از ثلاثی مزید فیہ

الاكتساب کسب کردن و حاصل نمودن صرف صغیر ثلاثی مزید
 فیہ صحیح از باب افعال الاکتساب کسب کردن اکتسب یکتسب اکتساباً
 فهو مکتسبٌ و اکتسب یکتسب اکتساباً فذک مکتسبٌ لم یکتسب
 لم یکتسب لا یکتسب لا یکتسب لزیکتسب لزیکتسب الامر منه اکتسب لکتسب
 لیکتسب لیکتسب والنهی عنه لا مکتسب لا مکتسب لا یکتسب لا یکتسب
 الظروف منه مکتسبٌ الخ - بدانکه تصغیر مصدر این باب خواه معروف باشد یا
 مجهول کسباً می آید -

صرف کبیر ماضی معروف از باب افعال اکتسبوا اکتسبوا

الْحَمْزُ الْكُتْسَبُ كَسْبٌ كَرُوْا حَاصِلٌ نَمُوْدَانِ يَكْرُوْدُوْرَ زَمَانَهْ كَزْمَتَهْ صِيْفَهْ وَاحِدَهْ كَرَفَاتٍ
بِحْثِ اِبْتِهَاتِ فَعْلٍ مَاضِي مَعْرُوْفٍ -

مَاضِي مَجْهُوْلٍ كُتْسِبُ الْكُتْسِبَا الْكُتْسِبُوْا الْحَمْزُ وَرَمَاضِي اِيْنِ بَابِ دُوْعَرِفِ زَائِدَهْ
اِسْتِ الْفِ وَتَا وَطَرِيْقَهْ بِنَائِهْ مَاضِي مَجْهُوْلٍ سَابِقًا كَزْمَتِ -

مَضَارِعُ مَعْرُوْفٍ اِزْبَابِ اِفْتِعَالٍ يَكْتَسِبُ يَكْتَسِبَانِ يَكْتَسِبُوْنَ الْحَمْزُ -
مَجْهُوْلٍ يَكْتَسِبُ يَكْتَسِبَانِ يَكْتَسِبُوْنَ الْحَمْزُ -

اِسْمُ فَاعِلٍ مُكْتَسِبٌ مُكْتَسِبَانِ مُكْتَسِبُوْنَ الْحَمْزُ -

اِسْمُ مَفْعُوْلٍ مُكْتَسِبٌ مُكْتَسِبَانِ مُكْتَسِبُوْنَ الْحَمْزُ -

نَفْيِ جَمْدٍ مَعْلُوْمٍ لَمْ يَكْتَسِبْ لَمْ يَكْتَسِبَا لَمْ يَكْتَسِبُوْا الْحَمْزُ -

مَجْهُوْلٍ لَمْ يَكْتَسِبْ لَمْ يَكْتَسِبَا لَمْ يَكْتَسِبُوْا الْحَمْزُ -

فَعْلٍ مَضَارِعِ نَفْيِ مَعْلُوْمٍ لَا يَكْتَسِبُ لَا يَكْتَسِبَانِ لَا يَكْتَسِبُوْنَ الْحَمْزُ -

مَجْهُوْلٍ لَا يَكْتَسِبُ لَا يَكْتَسِبَانِ الْحَمْزُ -

نَفْيِ مُوَكَّدٍ مَعْلُوْمٍ لَنْ يَكْتَسِبَ لَنْ يَكْتَسِبَا لَنْ يَكْتَسِبُوْا الْحَمْزُ -

مَجْهُوْلٍ لَنْ يَكْتَسِبَ الْحَمْزُ -

اِمْرَاحَاظَرِ مَعْلُوْمٍ اَلْكَتْسِبُ اَلْكَتْسِبَا اَلْكَتْسِبُوْا اَلْكَتْسِبِيْ اَلْكَتْسِبَا اَلْكَتْسِبِيْنَ -

اِمْرَاحَاظَرِ مَجْهُوْلٍ لِيَكْتَسِبَ لِيَكْتَسِبَا الْحَمْزُ -

اِمْرَاحَاظَرِ مَعْلُوْمٍ لِيَكْتَسِبَ لِيَكْتَسِبَا لِيَكْتَسِبُوْا الْحَمْزُ -

مَجْهُوْلٍ لَا تَكْتَسِبُ لَا تَكْتَسِبَا الْحَمْزُ -

نَفْيِ حَاظَرِ مَعْلُوْمٍ لَا تَكْتَسِبُ لَا تَكْتَسِبَا لَا تَكْتَسِبُوْا الْحَمْزُ -

مَجْهُوْلٍ لَا تَكْتَسِبُ لَا تَكْتَسِبَا الْحَمْزُ -

نَفْيِ غَائِبِ مَعْلُوْمٍ لَا يَكْتَسِبُ لَا يَكْتَسِبَا الْحَمْزُ -

نَفْيِ غَائِبِ مَجْهُوْلٍ لَا يَكْتَسِبُ لَا يَكْتَسِبَا الْحَمْزُ بَدَلًا كِهْ چُونِ عِيْنِ فِعْلِ دَرَبَابِ

اِفْتِعَالِ اِزْآنِ يَزْرَهْ حُرُوْفِ كِهْ دَرَبَابِ تَعَاْمَلِ ذِكْرِ يَافِتِهْ يَكِيْ بَاشِدْ جَائِزٌ اِسْتِ كِهْ تَائِهْ

انفعال را این گردانند و ساکن کرده در عین ادغام کنند پس دو ساکن هم شوند فا و ما بعض
 صرفیان حرکت تارا بقا دهند و در مختصم یختصم اختصا ما میگویند
 مختصم یختصم یختصا ما و بعض صرفیان فارالبسب القاء ساکنین حرکت بکسره
 دهند و گویند مختصم یختصم یختصا ما - همزه وصل از برت حرکت قابضت و
 در اینجا صرف صغیر این باب بنویسند که در نوشته آید تسهیلک للمبتدی -
 صرف صغیر - از باب انفعال مختصم یختصم یختصا ما و مختصا ما فذلک مختصم
 و مختصم یختصم یختصا ما فذلک مختصم الامر منه مختصم الخ والنهی عنه لا
 مختصم الخ الطرف منه مختصم الخ این صرف بتقرقاعده اولی است و موافق قاعده
 ثانی را نیست مختصم یختصم یختصا ما و مختصا ما فذلک مختصم و مختصم یختصم
 مختصا ما و مختصا ما فذلک مختصم الامر منه مختصم والنهی عنه لا
 مختصم الطرف منه مختصم الخ -

باب هفتم از ثلاثی مزید فیه

الانصراف باگشتن صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب
 انفعال انصرف انصرف انصارا فانصرف انصرف انصارا فان
 فذلک منصرف لم یصرف لا یصرف لا یصرف لکن یصرف
 لکن یصرف الامر منه انصرف لتصرف لیتصرف لیتصرف والنهی عنه
 لا تنصرف لا تنصرف لا یصرف لا یصرف الطرف منه منصرف الخ -
 ماضی معلوم از باب انفعال انصرف انصرف انصارا فانصرف الخ -
 ماضی مجهول انصرف انصرف انصارا فانصرف الخ -
 مضارع معلوم یصرف یصرف یصرفان یصرفون الخ -
 مضارع مجهول یصرف یصرف یصرفان یصرفون الخ -
 اسم فاعل منصرف منصرفان منصرفون الخ -
 اسم مفعول منصرف منصرفان منصرفون الخ -

لَمْ تَحْمَرْ أَلَمْ تَحْمِرُونَ لَمْ أَحْمِرْ لَمْ أَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا
 واحد مذکر فاعل مجزوم و دیگر صیغہ تاء فعل مضارع مجزوم بسبب جرم اجتماع ساکنین شد
 یعنی هر دو را ساکن شدن پس گاهی سائے دوم را فتحه و او را دزیرا که فتحه اخفت الحركات است
 لَمْ تَحْمِرُوا شد و گاهی کسره بسبب آنکه اصل در تحریک حرف ساکن کسره است زیرا که
 سکون در افعال مجزوم و مبنی کسره است در اسمائیس هر گاه سکون در کلمه متمنع شد کسره
 عوض آن اولی است از دیگر حرکات تا عدول از آن بدون فاعل غیر مستحسن پس لَمْ تَحْمِرُوا
 شد و گاهی فاعل او غایب گردند زیرا که لام دوم ساکن است بسکون غیر لازم و در مثل
 این صورت او غایب جاتوا است نه واجب ال عمل شریفین با صل لود دارند لَمْ تَحْمِرُوا
 شد و دیگر صیغ فعل مضارع مجزوم را هم برین طریق قیاس باید کرد و نیز واضح تر میکنم
 که لَمْ تَحْمِرُوا اصل تَحْمِرُوا بود و لم هازمه و را اول این در آورند و آخر را مجزوم
 کردند چون آخر فعل مضارع مجزوم بسکون عارض شد لهذا بعضی صرفیان تک او غایب
 کردند لَمْ تَحْمِرُوا شد و ترا رسد که اول را ساکن کرده و دوم او غایب کنی و آخر را حرکت
 کسره دهی و آنکه کسره در تحریک ساکن اصل است و گوی لَمْ تَحْمِرُوا و ترا رسد که
 فتحه اخفت الحركات است لَمْ تَحْمِرُوا شد و هم برین نظریه باید فهمید لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا
 صیغه واحد مؤنث فاعل را و لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا صیغه واحد مذکر فاعل را و لَمْ تَحْمِرُوا
 لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا صیغه متکلم را.

صرف کبیر فعل مضارع نفی معلوم لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا
 نفی مجهول لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا
 نفی فعل مضارع مؤکد بالن ناصبه لَنْ تَحْمِرُوا لَنْ تَحْمِرُوا لَنْ تَحْمِرُوا لَنْ تَحْمِرُوا
 نفی مجهول لَنْ تَحْمِرُوا لَنْ تَحْمِرُوا لَنْ تَحْمِرُوا لَنْ تَحْمِرُوا لَنْ تَحْمِرُوا
 امر حاضر معلوم اَحْمِرُوا اَحْمِرُوا اَحْمِرُوا اَحْمِرُوا اَحْمِرُوا اَحْمِرُوا اَحْمِرُوا
 اَحْمِرُوا اَحْمِرُوا اَحْمِرُوا اَحْمِرُوا اَحْمِرُوا اَحْمِرُوا اَحْمِرُوا اَحْمِرُوا اَحْمِرُوا
 مجزوم و چون بعد حذف کردن علامت مضارع ساکن ماند و ابتدا بساکن

متعذر بود همه مکسور و اول آن در آوردن تا تلبس نشود بمضارع متکلم در حالت
وقف **أَحْمَرٌ أَحْمَرٌ أَحْمَرٌ** لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ قیاس باید کرد -
امر حاضر مجهول **لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ -
امر غائب معلوم **لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ لِيَحْمَرَ
لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ -
امر غائب مجهول **لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ -
هی حاضر معلوم **لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ -
هی حاضر مجهول **لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ -
هی غائب معلوم **لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ -
هی غائب مجهول **لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ -

باب همد از ثلاثی مزید فیه

الْحَمِيرُ از بسیار رخ شدن صفت صغیر فعل ثلاثی مزید فیه از
باب انقباض **لِحَمَارٍ حَمَارٌ** وَاحْمَرٌ وَاحْمَرٌ وَاحْمَرٌ وَاحْمَرٌ
فَدَاكَ حَمَارٌ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ
يَحْمَرُ لَنْ يَحْمَرَ لَا يَحْمَرُ الْأَمْرُ مِنْهُ احْمَرًا احْمَرًا احْمَرًا
لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ وَالتَّحْمِيرُ عَنْهُ
لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ
لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ
صرف کبیر فعل ماضی معلوم **احْمَرًا احْمَرًا احْمَرًا** وَالتَّحْمِيرُ
احْمَرًا تَحْمَرُ احْمَرًا احْمَرًا احْمَرًا احْمَرًا -
ماضی مجهول **احْمَرًا احْمَرًا احْمَرًا احْمَرًا احْمَرًا احْمَرًا**
فعل مضارع معلوم **يَحْمَرُ يَحْمَرُ يَحْمَرُ يَحْمَرُ يَحْمَرُ يَحْمَرُ** -
مجهول **يَحْمَرُ يَحْمَرُ يَحْمَرُ يَحْمَرُ يَحْمَرُ يَحْمَرُ** -

اسم فاعل **مُحْمَارٌ** **مُحْمَارَانِ** **مُحْمَارُونَ** **اَلنَّحْمُ** -

اسم مفعول **مُحْمَارٌ** **مُحْمَارَانِ** **مُحْمَارُونَ** **اَلنَّحْمُ** اسم فاعل و اسم مفعول در صورت یکسان اند و در اصل مختلف اصل **مُحْمَارٌ** اسم فاعل **مُحْمَارُونَ** اصل اسم مفعول **مُحْمَارُونَ** بود -

نفي جحد معلوم **لَمْ يُحْمَارْ** **لَمْ يُحْمَارَا** **لَمْ يُحْمَارُوا** **لَمْ يُحْمَارُوا** **اَلنَّحْمُ**
نفي جحد مجهول **لَمْ يُحْمَارْ** **لَمْ يُحْمَارَا** **لَمْ يُحْمَارُوا** **اَلنَّحْمُ** -

نفي فعل مضارع معروف **لَا يُحْمَارُ** **لَا يُحْمَارَانِ** **لَا يُحْمَارُونَ** **اَلنَّحْمُ** -
نفي مجهول **لَا يُحْمَارُ** **لَا يُحْمَارَانِ** **لَا يُحْمَارُونَ** **اَلنَّحْمُ** -

امر حاضر معلوم **احْمَارِ** **احْمَارَا** **احْمَارُوا** **اَلنَّحْمُ** -
مجهول **احْمَارِ** **احْمَارَا** **احْمَارُوا** **اَلنَّحْمُ** -

امر غائب معلوم **يُحْمَرُ** **يُحْمَرَانِ** **يُحْمَرُونَ** **اَلنَّحْمُ** -
مجهول **يُحْمَرُ** **يُحْمَرَانِ** **يُحْمَرُونَ** **اَلنَّحْمُ** -

نفي غائب معلوم **لَا يُحْمَرُ** **لَا يُحْمَرَانِ** **لَا يُحْمَرُونَ** **اَلنَّحْمُ** -

نفي غائب مجهول **لَا يُحْمَرُ** **لَا يُحْمَرَانِ** **لَا يُحْمَرُونَ** **اَلنَّحْمُ** -

نفي حاضر معلوم **لَا يُحْمَرُ** **لَا يُحْمَرَانِ** **لَا يُحْمَرُونَ** **اَلنَّحْمُ** -

مجهول **لَا يُحْمَرُ** **لَا يُحْمَرَانِ** **لَا يُحْمَرُونَ** **اَلنَّحْمُ** - **احْمَارٌ**

صیغه واحد مذکر غائب ماضی در اصل **احْمَارَدُ** بود و حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو

متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند **احْمَارَدُ** شد و **احْمَارَدُ** صیغه امر حاضر در اصل

احْمَارِدُ بود بنا کرده شد از **احْمَارَدُ** که در اصل **احْمَارِدُ** بود تا که علامت استقبال بود حذف

کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسور در اولش در آوردند **احْمَارِدُ** شد

بسکون آخر آخرش را وقت کردند **احْمَارِدُ** شد بعد اول را در دوم ادغام کردند و صورت

ادغام در صیغه این باب مثل صیغه باب **اقْبَلَالُ** گردید هر صیغه را بقیاسن مشاکل خود

اصل بر آورده تعلیل میباید کرد و **احْمَارِدُ** صیغه ماضی مجهول از **احْمَارَدُ** بنا کردند حرف

اول را مضموم کردند و سوم را نیز بعده الف افتاد اما قبلش مضموم آن الف را با و بدل کردند و آخر را بر حال خود گذاشتند اُخْمُور شد و در ماضی باب اَفْعِلَالٌ و در حرف و باب اَفْعِلَالٌ سه حرف زائده اند و درین هر دو باب معنی لون و طیب بیشتر آید و این هر دو همیشه لازم شد

باب دهم از ثلاثی مزید فیه

اَلِاسْتِخْرَاجُ طلب بیرون آمدن کردن صرف صغیر فعل ثلاثی مزید فیه از باب استفعال استخرج استخرج استخرج اجافهُ مَسْتَحْرَجٌ و اُسْتَحْرَجُ مَسْتَحْرَجٌ استخر اجافذ ان مَسْتَحْرَجٌ کَمِ یَسْتَحْرِجُ کَمِ یَسْتَحْرَجُ لَایَسْتَحْرِجُ لَایَسْتَحْرِجُ لَن لَن یَسْتَحْرِجُ لَن لَن یَسْتَحْرِجُ الامر منه اُسْتَحْرِجُ لَسْتَحْرِجُ لَسْتَحْرِجُ و اَلْهُی وَ اَلْهُی عَنْهُ لَاسْتَحْرِجُ لَاسْتَحْرِجُ لَایَسْتَحْرِجُ لَایَسْتَحْرِجُ الظرف منه مَسْتَحْرَجٌ مَسْتَحْرَجَانِ الخ -

صرف کبیر فعل ماضی معلوم - اُسْتَحْرَجَ اُسْتَحْرَجَا اُسْتَحْرَجُوا اُسْتَحْرَجْتِ اُسْتَحْرَجْتَا اُسْتَحْرَجْتُمْ اُسْتَحْرَجْتُمْ اُسْتَحْرَجْتُمْ اُسْتَحْرَجْتُمْ اُسْتَحْرَجْتُمْ -

ماضی مجهول اُسْتَحْرَجَ اُسْتَحْرَجَا اُسْتَحْرَجُوا الخ -

مضارع معلوم یَسْتَحْرِجُ یَسْتَحْرِجَانِ یَسْتَحْرِجُونَ لیسْتَحْرِجُ لیسْتَحْرِجَانِ لیسْتَحْرِجُونَ الخ -

مضارع مجهول یَسْتَحْرِجُ یَسْتَحْرِجَانِ یَسْتَحْرِجُونَ الخ -

اسم فاعل مُسْتَحْرَجٌ مُسْتَحْرَجَانِ مُسْتَحْرَجُونَ الخ -

اسم مفعول مُسْتَحْرَجٌ مُسْتَحْرَجَانِ مُسْتَحْرَجُونَ الخ تصغیر اسم فاعل مُحَیَّرٌ وَ مُحَیَّرَةٌ - و تصغیر اسم مفعول مُحَیَّرٌ وَ مُحَیَّرَةٌ -

نقی حید معلوم لَمِ یَسْتَحْرِجْ لَمِ یَسْتَحْرِجَا لَمِ یَسْتَحْرِجُوا الخ -

مجهول لَمِ یَسْتَحْرِجْ لَمِ یَسْتَحْرِجَا لَمِ یَسْتَحْرِجُوا الخ -

نفي معلوم لا يُستخرج لا يُستخرجان الخ -

مجهول لا يُستخرج لا يُستخرجان الخ -

نفي مؤكد معلوم لن يُستخرج لن يُستخرجاً الخ -

مجهول لن يُستخرج لن يُستخرجاً الخ -

امر حاضر معلوم استخرج استخرجاً استخرجوا الخ -

مجهول استخرج استخرجاً استخرجوا الخ -

امر غائب معلوم ليستخرج ليستخرجاً الخ -

مجهول ليستخرج ليستخرجاً الخ -

نفي حاضر معلوم لا تستخرج لا تستخرجاً الخ -

مجهول لا تستخرج لا تستخرجاً الخ -

نفي غائب معلوم لا يستخرج لا يستخرجاً الخ -

مجهول لا يُستخرج لا يُستخرجاً الخ بدانکه در ماضی این باب سه حرف

زائده است الف وسین و تا و در استطاع یستطیع - جائز است که

تا استفعال حذف کرده استطاع یستطیع جائز است که استفعال حذف کرده

استطاع یستطیع گویند چنانچه در افصح الکلام وارد شده فما استطاعوا و قاله یستطیع

پس این امثال را از باب افعال تصور کردن مذموب مروج است و چون از بیان ابواب

ثلاثی مزید فیه فارغ شدیم در ابواب رباعی مجرد و مزید فیه شروع می کنیم پس

بدان فکر رباعی مجرد آن فعلی را گویند که در ماضی و چهار حرف اصلی باشند و آن را

یک باب است -

باب اقل رباعی مجرد

فَعَلَلَهُ بِوَن الدَّ حَرْجَةٌ والدَّ حَرْجٌ غَلَطًا يَدِين سَكٌ فِرَةٌ بَرَزِينَ صَوَفٌ صَخِيرٌ

فَعَلٌ رِبَاعِيٌّ مَجْرَدٌ اِزْبَابُ فَعَلَلَهُ دَخْرَجٌ يَدُ حَرْجٌ دَخْرَجَةٌ وَدَخْرَجٌ اِجَافُهُو

مَدَّ حَرْجٌ وَدَخْرَجٌ يَدُ حَرْجٌ دَخْرَجَةٌ وَدَخْرَجٌ اِجَافُهُو اَنَّكَ مَدَّ حَرْجٌ لَمْ يَكُ حَرْجٌ

لَمْ يَدْ خَرَجَ لَا يَدْ خَرَجَ لَا يَدْ خَرَجَ لَنْ يَدْ خَرَجَ لَنْ يَدْ خَرَجَ لَنْ يَدْ خَرَجَ لَنْ يَدْ خَرَجَ
لَنْ يَدْ خَرَجَ لَيْدٌ خَرَجَ لَيْدٌ خَرَجَ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا تَدْ خَرَجَ لَا تَدْ خَرَجَ لَا يَدْ خَرَجَ
لَا يَدْ خَرَجَ الظرف منه مَدْ خَرَجَ مَدْ خَرَجَانِ الْخ -

صرف كبير فعل ماضى معلوم رباعى مجرد دَخَرَجَ دَخَرَجُوا
دَخَرَجْتَ الْخ -

مجهول دَخَرَجَ دَخَرَجَا دَخَرَجُوا دَخَرَجْتُ الْخ -

مضارع معلوم يَدْ خَرَجَ يَدْ خَرَجَانِ يَدْ خَرَجُونَ الْخ -

مجهول يَدْ خَرَجَ يَدْ خَرَجَانِ يَدْ خَرَجُونَ الْخ -

اسم فاعل مَدْ خَرَجَ مَدْ خَرَجَانِ مَدْ خَرَجُونَ الْخ -

اسم مفعول مَدْ خَرَجَ مَدْ خَرَجَانِ مَدْ خَرَجُونَ مَدْ خَرَجْتَهُ الْخ -

تصغير تصغير اسم فاعل نَكَرَ خَرَجَ وَاسْمُ فَاعِلٍ مَوْنَكُ وَخَرَجْتَهُ وَبِمَبْرِنِ قِيَّاسِ

باید کرد تصغير اسم مفعول را

صرف كبير نفي مجرد ابواب فُعَلَّةٌ لَمْ يَدْ خَرَجَ

لَمْ يَدْ خَرَجَا لَمْ يَدْ خَرَجُوا الْخ -

مجهول لَمْ يَدْ خَرَجَ لَمْ يَدْ خَرَجَا لَمْ يَدْ خَرَجُوا الْخ -

نفي معلوم لَا يَدْ خَرَجَ لَا يَدْ خَرَجَانِ لَا يَدْ خَرَجُونَ الْخ -

مجهول لَا يَدْ خَرَجَ لَا يَدْ خَرَجَانِ الْخ -

نفي مؤكد معلوم لَنْ يَدْ خَرَجَ لَنْ يَدْ خَرَجَانِ لَنْ يَدْ خَرَجُونَ الْخ -

مجهول لَنْ يَدْ خَرَجَ لَنْ يَدْ خَرَجَانِ لَنْ يَدْ خَرَجُونَ الْخ -

امر حاضر معلوم دَخَرَجَ دَخَرَجَا دَخَرَجُوا الْخ -

مجهول لَيْدٌ خَرَجَ لَيْدٌ خَرَجَا لَيْدٌ خَرَجُوا الْخ -

امر غائب معلوم لَيْدٌ خَرَجَ لَيْدٌ خَرَجَا لَيْدٌ خَرَجُوا الْخ -

مجهول لَيْدٌ خَرَجَ لَيْدٌ خَرَجَا لَيْدٌ خَرَجُوا الْخ -

کھی حاضر معلوم لائے خروج لائے خرجا الخ۔

کھی حاضر مجهول لائے خروج لائے خرجا الخ۔

کھی غائب معلوم لائے خروج لائے خرجا الخ۔

کھی غائب مجهول لائے خروج لائے خرجا الخ۔ بد انکہ علامت

مضارع دین باب ہم در معروف مضموم باشد و ضابطہ کلیہ در حرکت علامت

مضارع آن بود کہ اگر ماضی آن چهار حرفی باشد و ہمہ حروف اصل یا بعضی اصل و

بعضی زاید علامت مضارع آن در معروف نیز مضموم باشد چون یکریم یحیی و

یقابل یبعثو و اگر در ماضی آن اقل از چهار حرف یا اکثر از آن باشد علامت مضارع

آن مفتوح چون یبصر یکتب یبدا عند و طعن بباب فاعل ہفت باب اند

اول تکرار لام نحو شملل باب دوم زیادت زون بین العین واللحم چون

قلنس باب سوم جودب چهارم سار و ل بجم بیطر ششم شریف ہفتم قلشی

و مزید فیہ کے راسہ باب است یک بی ہمزہ وصل علامت آن زیادت تاء است

قبل چار حرف اصل و دو بے ہمزہ وصل۔

باب اول از رباعی مزید فیہ

چون کتد خرج سنگ فلطائیدن و گویدین صرف صغیر فعل رباعی

مزید فیہ از باب تفعلل تدا خرج یتد خرج تدا خرجا فہو متدا خرج

وتدا خرج یتد خرج تدا خرجا فذاک متدا خرج کم یتد خرج کم یتد خرج

لا یتد خرج لا یتد خرج کن یتد خرج کن یتد خرج الامر منه تدا خرج

لتد خرج لیتد خرج والنہی عنہ لائے خرج لائے خرج لا یتد خرج لا یتد خرج

الطرف منه متدا خرج متدا خرج جان متدا خرج حات الخ۔

صرف کبیر فعلی ماضی معلوم از باب تفعلل تدا خرج

تدا خرجا تدا خرجوا الخ۔

ماضی مجهول تدا خرج تدا خرجا تدا خرجوا الخ۔

مضارع معلوم یتد خرج یتد خرجان یتد خرجون الخ -

مجهول یتد خرج یتد خرجان یتد خرجون الخ -

اسم فاعل متد خرج متد خرجان متد خرجون الخ -

اسم مفعول متد خرج متد خرجان متد خرجون الخ -

نفي جحد معلوم لم یتد خرج لم یتد خرجا لم یتد خرجوا الخ -

مجهول لم یتد خرج لم یتد خرجا لم یتد خرجوا الخ -

نفي معلوم لا یتد خرج لا یتد خرجان لا یتد خرجون الخ -

مجهول لا یتد خرج لا یتد خرجان لا یتد خرجون الخ -

نفي مؤکد معلوم بالن ناصبه لن یتد خرج لن یتد خرجا

لن یتد خرجوا الخ -

مجهول لن یتد خرج لن یتد خرجا لن یتد خرجوا الخ -

امر حاضر معلوم تد خرج تد خرجان تد خرجون الخ -

امر حاضر مجهول لتد خرج لتد خرجان لتد خرجون الخ -

امر غائب معلوم لیتد خرج لیتد خرجان لیتد خرجون الخ -

مجهول لیتد خرج لیتد خرجان لیتد خرجون الخ -

نفي حاضر معلوم لا یتد خرج لا یتد خرجان لا یتد خرجون الخ -

مجهول لا یتد خرج لا یتد خرجان لا یتد خرجون الخ -

نفي غائب معلوم لا یتد خرج لا یتد خرجان لا یتد خرجون الخ -

نفي غائب مجهول لا یتد خرج لا یتد خرجان لا یتد خرجون الخ -

در ماضی این باب یک حرف فاعله است و ملحق یتد خرج - هفت باب اند اول

چون تجلبب دم تقلبس سوم تمسکن چهارم تجوزب پنجم تسربل

ششم تشیطن هفتم تقلسی تغییر اسم فاعل از متد خرج و حیو ح و از

متد خرجة و حیو ح و از

باب وم از رباعى مزيد فيه

الآخر نجامُ افوه شدن و در خشیدن ستارگان بر آسمان صرف صغیر فعل
 رباعى مزيد فيه از باب افعیال اَحْرَجْتُمْ يَحْرَجُهُمْ اِحْرَاجًا مَا فَهُوَ
 مَحْرُجٌ وَاَحْرَجْتُمْ يَحْرَجُهُمْ اِحْرَاجًا مَا فَذَلِكَ مَحْرَجٌ لَمْ يَحْرَجْهُمْ
 لَا يَحْرَجُهُمْ لَا يَحْرَجُهُمْ لَنْ يَحْرَجَهُمْ الْاَمْرُ مِنْهُ اِحْرَجْتُمْ لَتَحْرَجِيَهُمْ يَحْرَجِيَهُمْ
 لَيَحْرَجِيَهُمْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَحْرَجِيَهُمْ لَا يَحْرَجِيَهُمْ لَا يَحْرَجِيَهُمْ الظُّرُفُ
 مِنْهُ مَحْرَجِيَهُمْ مَحْرَجِيَهُمْ مَحْرَجِيَهُمْ

صرف كبير فعل ماضى معروف اِحْرَجْتُمْ اِحْرَجْتُمْ اِحْرَجْتُمْ
 اِحْرَجْتُمْ اِحْرَجْتُمْ اِحْرَجْتُمْ اِحْرَجْتُمْ

ماضى مجهول اَحْرَجْتُمْ اَحْرَجْتُمْ اَحْرَجْتُمْ اَحْرَجْتُمْ

مضارع معلوم يَحْرَجِيَهُمْ يَحْرَجِيَهُمْ يَحْرَجِيَهُمْ يَحْرَجِيَهُمْ

مجهول يُحْرَجِيَهُمْ يُحْرَجِيَهُمْ يُحْرَجِيَهُمْ يُحْرَجِيَهُمْ

اسم فاعل مَحْرَجِيَهُمْ مَحْرَجِيَهُمْ مَحْرَجِيَهُمْ مَحْرَجِيَهُمْ

اسم مفعول مَحْرَجِيَهُمْ مَحْرَجِيَهُمْ مَحْرَجِيَهُمْ مَحْرَجِيَهُمْ

نفي جحد معلوم لَمْ يَحْرَجِيَهُمْ لَمْ يَحْرَجِيَهُمْ لَمْ يَحْرَجِيَهُمْ

مجهول لَمْ يُحْرَجِيَهُمْ لَمْ يُحْرَجِيَهُمْ لَمْ يُحْرَجِيَهُمْ

نفي معلوم لَا يَحْرَجِيَهُمْ لَا يَحْرَجِيَهُمْ لَا يَحْرَجِيَهُمْ

مجهول لَا يُحْرَجِيَهُمْ لَا يُحْرَجِيَهُمْ لَا يُحْرَجِيَهُمْ

نفي مؤكد معلوم لَنْ يَحْرَجِيَهُمْ لَنْ يَحْرَجِيَهُمْ لَنْ يَحْرَجِيَهُمْ

مجهول لَنْ يُحْرَجِيَهُمْ لَنْ يُحْرَجِيَهُمْ لَنْ يُحْرَجِيَهُمْ

امر حاضر معلوم اَحْرَجِيَهُمْ اَحْرَجِيَهُمْ اَحْرَجِيَهُمْ اَحْرَجِيَهُمْ

مجهول لِتَحْرَجِيَهُمْ لِتَحْرَجِيَهُمْ لِتَحْرَجِيَهُمْ

امر غائب معلوم لَيَحْرَجِيَهُمْ لَيَحْرَجِيَهُمْ لَيَحْرَجِيَهُمْ

مجهول لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف -

هی حاضر معلوم لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف -

هی حاضر مجهول لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف -

هی غائب معروف لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف -

مجهول لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف بداند این باب مزید فیہ رباعی است
که در همه وصل می آید و حرف در ماضی زاید است و احرار بحرف از احرار بحرف

بناروند تا که علامت استقبال است از اول مضارع حذف کردند با بعد حذف ساکن

مانند همه وصل مکسور و راولش در آوردند امر بهمان باشد بکون آخر آفرش را

وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد و چون تا اینجا است باب صحیح تمام شد

علا و در بیان ابواب مضاعف پرداخته می شوید - باید دانست که مضاعف از سه

باب اصول آمده است (۱) فَعَلَ یَفْعَلُ چون مَدَّ یَدُّ (۲) فَعِلَ یَفْعَلُ چون

فَرَّ یَفْرُ چون فَرَّ یَفِرُّ -

باب اول از مضاعف

چون الف را اگر نخستین حرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مضاعف -

از باب ضَرْبُ یَضْرِبُ فَرَّ یَفِرُّ فَرَّ یَفِرُّ فَرَّ یَفِرُّ فَرَّ یَفِرُّ فَرَّ یَفِرُّ

لَمْ یَفِرْ لَمْ یَفِرْ

الامر مند فَرَّ یَفِرُّ فَرَّ یَفِرُّ فَرَّ یَفِرُّ فَرَّ یَفِرُّ فَرَّ یَفِرُّ

والنهی عنه لَا یَفِرُّ لَا یَفِرُّ لَا یَفِرُّ لَا یَفِرُّ لَا یَفِرُّ لَا یَفِرُّ

لَا یَفِرُّ لَا یَفِرُّ لَظْفَرٌ لَظْفَرٌ لَظْفَرٌ لَظْفَرٌ لَظْفَرٌ لَظْفَرٌ

مِفْرَانٌ مِفْرَانٌ مِفْرَانٌ مِفْرَانٌ مِفْرَانٌ مِفْرَانٌ مِفْرَانٌ مِفْرَانٌ

دوم ادغام کردند **فَوْرٌ شَدَّ يَفِيراً** واصل **يَفِيراً** بود حرکت راسته اول را نقل کرده با قبل دادند و قبل را در دوم ادغام کردند **فَفِيراً** شد و در **يَفِيراً** ادغام نکردند چنانکه در **فَرْدُنْ** زیرا که راسته دوم ساکن للزم بود و از سطر الطاء ادغام است که ثانی متحرک باشد و در حاضر مفروض این باب سه وجه جائز است **فَوْرٌ** یا **فَفِيراً** و وجهش سابقاً گذشت **فَلَمْ نُعِدْهَا فَأَرْسَلْ فَايْدُ** بود حرکت راسته اول را حذف کرده در دوم ادغام کردند **مَفَارِدُ** جمع تکسیر **مَفَارِدُ** است که در اصل **مَفَارِدُ** بوده **أَفَارِدُ** جمع تکسیر **أَفَارِدُ** و **أَفْرِدُ** صیغه مفرد اسم تفصیل **فَرِي** صیغه واحد مؤنث اسم تفصیل که در اصل **فَرَاهِي** بود **فَرَاهِي** برای تصخیر **فَرِي** است.

صَرَفُ كِبِيرِ فَعْلٍ مَاضِي مَعْرُوفٍ مَضَاعِفٍ از باب **ضَرْبٍ يَضْرِبُ**
فَرَزَّ فَرَزٌ وَافَرَّتْ فَرَاتٌ فَارِزٌ فَارِزَةٌ فَارِزَةٌ **فَرَزْتُ** **فَرَزْتُمْ** **فَرَزْتُمْ** **فَرَزْتُ** **فَرَزْتُمْ**
فَرَزْتُ **فَرَزْتُمْ** از **فَرَزْتُ** تا آخر ادغام ممکن نشد زیرا که حرف ثانی متحرک نیست بلکه سکونش لازم است و هر جا که حرف دوم ساکن لازم بود ادغام متمنع باشد.

مَاضِي مَجْهُولٍ **فَرَفَرًا** **فَرَفَرْتُ** **فَرَفَرْتُمْ** **فَرَفَرْتُمْ** **فَرَفَرْتُ** **فَرَفَرْتُمْ**
مَضَارِعُ مَعْرُوفٍ **يَفِرُّ يَفِرٌّ** **أَنْ يَفِرُّ** **أَنْ يَفِرُّ** **أَنْ يَفِرُّ**
يَفِرُّ **أَنْ يَفِرُّ** **أَنْ يَفِرُّ** **أَنْ يَفِرُّ**

مَضَارِعُ مَجْهُولٍ **يُفِرُّ يُفِرُّ** **أَنْ يُفِرُّ** **أَنْ يُفِرُّ**

اسْمُ فَاعِلٍ **فَارٌّ فَارٌّ** **فَارٌّ** **فَارٌّ** **فَارٌّ** **فَارٌّ** **فَارٌّ**
فَرَفَرٌ **فَرَفَرٌ** **فَرَفَرٌ** **فَرَفَرٌ** **فَرَفَرٌ** **فَرَفَرٌ**
تَأْتِي **تَأْتِي** **تَأْتِي** **تَأْتِي** **تَأْتِي** **تَأْتِي**
فَرَّازٌ **فَرَّازٌ** **فَرَّازٌ** **فَرَّازٌ** **فَرَّازٌ** **فَرَّازٌ**

صَرَفُ كِبِيرِ اسْمِ مَفْعُولٍ مَضَاعِفٍ از باب **ضَرْبٍ يَضْرِبُ**
مَفْرُورٌ مَفْرُورَانٌ مَفْرُورُونَ **مَفْرُورَةٌ** **مَفْرُورَاتٌ** **مَفْرُورَاتُ** **مَفْرُورَاتُ**
نَقِي **جَدٍ** **مَعْرُوفٍ** **لَمْ يُفِرِّ** **لَمْ يُفِرِّ** **لَمْ يُفِرِّ** **لَمْ يُفِرِّ** **لَمْ يُفِرِّ** **لَمْ يُفِرِّ**

لَمْ تُفَرِّكُمْ تَفَرُّكُمُ تَفَرُّكُمُ يَفْرُوتَانِ ۚ وروا حدیث غائب فعل مضارع

مجزوم وانوات می ازین باب سه وجه جائز است چنانکه سابقاً گذشت.

نفي جحد مجهول لَمْ يُفَرِّكُمْ يُفَرِّكُ يَفْرُوتَانِ ۚ -

نفي فعل مضارع معروف لَا يَفْرُوتَانِ لَا يَفْرُوتَانِ ۚ -

مجهول لَا يَفْرُوتَانِ ۚ -

نفي مؤكد معلوم لَنْ يُفَرِّكَنَّ يُفَرِّكَنَّ يَفْرُوتَانِ ۚ -

مجهول لَنْ يُفَرِّكَنَّ يُفَرِّكَنَّ يَفْرُوتَانِ ۚ -

امر حاضر معلوم فَرِّفِرِي فَرِّفِرِي فَرِّفِرِي ۚ -

بانون تاکید ثقيله فَرِّفِرِي فَرِّفِرِي فَرِّفِرِي ۚ -

مجهول لِتُفَرِّكِي لِتُفَرِّكِي ۚ -

امر غائب معلوم لِيُفَرِّكِي لِيُفَرِّكِي ۚ -

مجهول لِيُفَرِّكِي لِيُفَرِّكِي ۚ -

نفي حاضر معلوم لَا تَفْرُوتَانِ لَا تَفْرُوتَانِ ۚ -

مجهول لَا تَفْرُوتَانِ لَا تَفْرُوتَانِ ۚ -

نفي غائب معلوم لَا يَفْرُوتَانِ لَا يَفْرُوتَانِ ۚ -

مجهول لَا يَفْرُوتَانِ لَا يَفْرُوتَانِ ۚ اکنون چند اصول مضاعف

بیان کرده می شود تسهیلاً للمبتدئ می -

(۱) چون از دو حرف متجانس یا متقارب حرف اول ساکن باشد در دوم ادغام

سازند خواه در یک کلمه باشد چون فَرَّوَمَدَّ وَعَبَدْتُ ثُمَّ خواه در دو کلمه چون

وَمَا تَوَاوَاهُمْ كَافِرُونَ وَعَائَتُوا وَيُجِيبُونَ مگر آنکه اول مرده باشد چون فَرَّوَمَدَّ

یوم که در اینجا ادغام نمایند -

(۲) اگر هر دو متحرک باشند در یک کلمه و ما قبل اول متحرک حرف اول را ساکن کرده

در دوم ادغام نمایند چون فَرَّوَمَدَّ مگر آنکه اسم متحرک العین نباشد چون

تَشْرُفٌ وَتَضَرُّرٌ -

(۳) اگر با قبل اول ساکن باشد غیر مدیه حرکت اول با قبل داده ادغام کنند چون یَمْدٌ یَهْرًا یَبْرٌ مگر بشرط اینست که ملحق نباشد اینها در حلیب این قاعده جاری نشود.
(۴) اگر با قبل حرف مدیه باشد به نقل حرکت اول را ساکن کرده در دوم ادغام سازند چون مَازٌ وَحَاجَةٌ -

(۵) هر جا که دو حرف میهم از یک جنس در اول کلمه بهم آیند و هر دو متحرک باشند یا هر دو متقارب الجرح بودند ادغام ممتنع باشد چون ذَرْتُ وَتَدَنَ مَرَّو بَابُ تَفْعُلٌ وَ تَفَاعُلٌ اگر فاکلمه قریب مخرج تا باشد رواست که تا تَفْعُلٌ وَ تَفَاعُلٌ را جری که بجای فاکلمه واقع باشد بدل کنند بعد از ادغام نایند و همزه وصل در اولش در آرند تا ابتداء بسکون لازم نیاید چون اذْکَرِیدَ نَرَادُ ذُرًّا وَ اذْکَرِیدَ کَرًّا اذْکَرِیدَ کَرًّا -

باب دوم از ابواب مضاعف

اَمْدٌ کَشِدَن صرْفٌ صَغِيرٌ فَعْلٌ تَلَوْنِي مَجْرَدٌ مَضَاعِفٌ از باب
نَصَرَ نِيصَرَ مَدٌّ مَدٌّ مَدٌّ اَمْدٌ مَدٌّ مَدٌّ اَفْدَاكَ مَدٌّ مَدٌّ اَلَمْ يَمْدُ
لَمِعِدٍ لَمِعِدٍ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ
الامر منه مَدٌّ مَدٌّ مَدٌّ اَمْدٌ مَدٌّ مَدٌّ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ
لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ
لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ
لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ لَمِعِدٌ
فَمَدَّانِ مَمَادٌ وَ مَمِيدٌ مَمِيدٌ مَمِيدٌ تَانِ مَمَادٌ وَ مَمِيدٌ مَمِيدٌ اذْ مَمِيدٌ اذْ
مَمَادٍ يَدٌ وَ مَمِيدٌ يَدٌ اَفْعَلُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ اَمَدٌّ اَمَدٌّ اَمَدٌّ اَمَدٌّ اَمَدٌّ
اَمَادٌ وَ اَمِيدٌ وَ اَلْمَوْنَةُ مِنْهُ مَدِّي مَدِّي اَمَدٌّ اَمَدٌّ اَمَدٌّ اَمَدٌّ اَمَدٌّ
مَمَادٌ صِيغَةٌ وَاحِدَةٌ مِنْهُ اَمَدٌّ
مَمَادٌ جَمْعٌ مِنْهُ اَمَدٌّ اَمَدٌّ اَمَدٌّ اَمَدٌّ اَمَدٌّ اَمَدٌّ اَمَدٌّ اَمَدٌّ اَمَدٌّ اَمَدٌّ

وَمَدٌّ اسْتَوْهَمِيكَ تَصْدِيرُ مَدٍّ وَمَا دُنَيْدُ جَمْعُ كَبِيرٍ مَدٌّ مَوْنَتُ
فَعْلُ التَّفْضِيلِ وَمَدَّ يَاتُ جَمْعُ مَدٍّ اسْتَوْهَمِيكَ

صورت کبیر فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد مضاعف
از باب نَصَرَ نَصْرُ مَدٍّ مَدَّ اَمَدُّ وَاَمَدَّتْ مَدٌّ تَامَدُّ دُنَّ مَدُّ دُنَّتْ
اَنَّهُ دَرَصَدَّ اَوْ غَامَ شَدَّ فَاكْرَهُ فَرَّوْ دَرَمَدُّ دُنَّ اَوْ غَامَ مَمَكْنُ شَدَّ جَانِحَهُ دَر
فَرَزْدَنْ كَفْتَهُ شَدَّ

ماضی مجهول مَدَّ مَدَّ مَدٌّ وَالْاَنَّهُ
فعل مضارع معروف يَمْدُ يَمْدُ اِنْ يَمْدُ وَاِنْ يَمْدُ اِنْ يَمْدُ دُنَّ
اَنَّهُ يَمْدُ - در اصل يَمْدُ بود حرکت حرف اول را نقل کرده بما قبل دادند بعد از او غام
کردند و در يَمْدُ دُنَّ او غام نشد زیرا که در مَدَّ دُنَّ نشد -

مضارع مجهول يَمْدُ يَمْدُ اِنْ يَمْدُ وَاِنْ يَمْدُ
اسم فاعل مَادُّ مَادُّ اِنْ مَادُّ وَاِنْ يَمْدُ

اسم مفعول مَمْدُ وَاِنْ مَمْدُ وَاِنْ مَمْدُ وَاِنْ يَمْدُ
نفي جحد معلوم لَمَّ يَمْدُ لَمَّ يَمْدُ لَمَّ يَمْدُ لَمَّ يَمْدُ لَمَّ يَمْدُ
لَمَّ يَمْدُ لَمَّ يَمْدُ لَمَّ يَمْدُ لَمَّ يَمْدُ لَمَّ يَمْدُ

نفي جحد مجهول لَمَّ يَمْدُ لَمَّ يَمْدُ لَمَّ يَمْدُ لَمَّ يَمْدُ
نفي فعل مضارع معروف لَا يَمْدُ اِنْ لَا يَمْدُ وَاِنْ يَمْدُ

نفي فعل مضارع مجهول لَا يَمْدُ اِنْ لَا يَمْدُ وَاِنْ يَمْدُ
نفي توكيد بليغ معروف بِالزَّنَاصِيهِ كُنَّ يَمْدُ كُنَّ يَمْدُ اِنْ يَمْدُ وَاِنْ يَمْدُ

نفي توكيد مجهول كُنَّ يَمْدُ كُنَّ يَمْدُ اِنْ يَمْدُ وَاِنْ يَمْدُ
امر حاضر معروف مَدَّ مَدَّ مَدَّ اَمَدُّ وَاَمَدَّتْ مَدَّ

اَمَدُّ دُنَّ مَدَّ در اصل اَمَدُّ بود و حرف اصلی از یک جنس و در یک جا بهم آمدند بما قبل
آنها حرف صحیح ساکن حرکت حرف اولی نقل کرده بما قبل دادند و چون حاجت

همزه نماند اور حذف کردند. سکون حرف ثانی عارضی بود از حرکت فتحه و اندک آن
 الفتحه اخف الحركات مُدَّ شدة تواجزه بود که حرف ثانی را کسره و بی
 لان الساکن اذ حركه بالكسرة مُدَّ گوئی و جائزه است که برائے مناسبت
 عین حرف ثانی را ضم و او مدّ خوانی درواست که تک ادغام کنی و اُصْدُ
 خوانی در رأُ مُدُّ دُن ادغام ممکن نشد زیرا که حرف دوم ساکن است.

امر حاضر مجهول لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ و الکن -

امر غائب معلوم لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ و الکن

مجهول لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ لَمُدَّ و الکن

کھی حاضر معلوم لا تَمُدُّ لا تَمُدُّ لا تَمُدُّ و الکن
 لا تَمُدُّ لا تَمُدُّ و الکن

کھی حاضر مجهول لا تَمُدُّ لا تَمُدُّ لا تَمُدُّ و الکن

کھی غائب معلوم لا تَمُدُّ لا تَمُدُّ لا تَمُدُّ و الکن

کھی غائب مجهول لا تَمُدُّ لا تَمُدُّ لا تَمُدُّ و الکن تعليلات سبع

امر غائب معروف و مجهول و بی حاضر معروف و مجهول را برابر حاضر معروف

قیاس باید کرد.

امر حاضر معروف بانون ثقيله مُدِّن مُدِّن مُدِّن و الکن

مُدِّن اُمدُّ دُنَّ

بانون خفيفه مُدِّن مُدِّن مُدِّن و الکن

باب سوم از مضاعف

أَبْرَ و فاداری کردن نیکو کاری نمودن صرف صغیر فعل ثلاثی

مجرد مضاعف از باب علم یَعْلَمُ یَبْرُ یَبْرُ اَفْهَوْ بَارُ و بَرَّ یَبْرُ بَرَّ

فَکَکَ صَبْرُ و لَمَّ یَبْرُ لَمَّ یَبْرُ لَمَّ یَبْرُ لَمَّ یَبْرُ لَمَّ یَبْرُ

لَا یَبْرُ لَنْ یَبْرُ لَنْ یَبْرُ لَنْ یَبْرُ لَنْ یَبْرُ لَنْ یَبْرُ لَنْ یَبْرُ

لَيَبْرُ لَيَبْرُ لَيَبْرُ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ
 لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ
 مَبْرَانِ مَبْرَانِ وَمَبْرَانِ وَالْأَلَةُ مِنْهُ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ
 مَبْرَانِ وَمَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ
 مِنْهُ أَبْرَانِ أَبْرَانِ أَبْرَانِ وَأَبْرَانِ وَأَبْرَانِ مِنْهُ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ
 وَبَرِيَّانِ بَرِيَّانِ مَبْرُ - صِيغَةُ وَاحِدِ اسْمِ ظَرْفٍ فِي رَأْسِ مَبْرُ بُوْرُوْدٍ وَحَرْفٍ
 يَكُ جِنْسٍ فِي رَيْكٍ كَلِمَةٍ آمَنُودٍ وَتَحْرُكُ حَرَكَةِ حَرْفِ أَوَّلِ الرَّقْلِ كَرُوْدٍ بِمَا قَبْلَ وَادُنْدُ
 وَأَوَّلِ رَادِرُومٍ أَوْ غَامٍ كَرُوْدٍ مَبْرُ شَدَّ مَبْرُ صِيغَةُ جَمْعِ اسْمِ ظَرْفٍ اسْتِ وَ مَبْرُ
 تَصْغِيرِ مَبْرُ وَ مَبْرُ تَصْغِيرِ مَبْرُ صِيغَةُ وَاحِدِ اسْمِ آلَةٍ اسْتِ وَ مَبْرُ تَصْغِيرِ مَبْرُ
 وَ مَبْرُ جَمْعِ تَكْسِيرِ اسْمِ آلَةٍ اسْتِ أَبْرُ صِيغَةُ وَاحِدِ كَرِ اسْمِ تَفْضِيلٍ فِي رَأْسِ
 أَبْرُ بُوْرُوْدٍ حَرَكَةُ حَرْفِ أَوَّلِ الرَّقْلِ كَرُوْدٍ بِمَا قَبْلَ وَادُنْدُ بَعْدَهُ أَوَّلِ رَادِرُومٍ أَوْ غَامٍ
 كَرُوْدٍ أَبْرُ شَدَّ أَبْرُ تَصْغِيرِ أَبْرُ اسْتِ بَرِيَّانِ مَبْرُ اسْتِ أَبْرُ كَرُوْدٍ رَأْسِ بَرِيَّانِ
 بَرُوْرِنِ عَلْمِي بَرُوْرِنِ مَبْرُ
 وَ بَرِيَّانِ تَصْغِيرِ بَرِيَّانِ اسْتِ -

صَافٍ كَبِيرٍ مَاضِي مَعْلُومٍ مَضَاعِفُ مِنْ بَابِ عَلِمَ يَعْلَمُ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ
 بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ
 مَاضِي مَجْمُوعٍ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ
 مَضَاعِفُ مَعْرُوفٍ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ
 مَضَاعِفُ مَجْمُوعٍ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ
 فِي رَأْسِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ
 بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ
 كَرُوْدٍ مَبْرُ شَدَّ -
 اسْمُ فَاعِلٍ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ -

اسم مفعول - مَبْرُودٌ مَبْرُودَانِ مَبْرُودُونَ الخ -

نفي جحد معلوم لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ
لَمْ تَبْرُكْ لَمْ تَبْرُكْ لَمْ تَبْرُكْ لَمْ تَبْرُكْ لَمْ تَبْرُكْ لَمْ تَبْرُكْ الخ -

مجهول لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ الخ -

نفي معلوم لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

نفي مجهول لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

نفي تاکید بالن ناصبه لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ الخ -

مجهول لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ الخ -

امر حاضر معلوم بَرَّ الخ -

امر حاضر مجهول لَبَّرْ الخ -

امر غائب معلوم لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ الخ -

امر غائب مجهول لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ الخ -

نفي حاضر معلوم لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

مجهول لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

نفي غائب معلوم لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

مجهول لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

يَفْرُوْ وَيَبْرُوْ سه وجه جائز است زیرا که ضم و بیاب صد می کند برائے موافقت

عین مستقبل بود چون درین دو باب عین مستقبل مفتوح یا کسور بود لهذا ضمّه ناقط

شد مضاعف ازین سه باب اصول آمده از باب مَنَعَ مَنَعٌ وَ حَسِبَ

يَحْسِبُ مطلقاً نیامده و از باب شَكَرَ يَشْكُرُ هم نیامده که در لفظ حَبَّ يَحْبُّ

و كَبَّ يَلْبُ لَبًّا فَهُوَ لَيْبٌ و این سه در همانند صد می کند خوانده میشود پس حاجت

لوشتن آنها نیست مضاعف از سیزده ابواب آمده و فوق بدان در استعمال اهل

زبان نشنیده چنانچه در اینجا ذکر کرده آید -

باب افعال از مضاعف

چون الّمدادُ معروف صغیر فعل ثلاثی مزید مضاعف
از باب افعال اَمَدُّ مَدُّ اِمْدَادُ قَهُوْهُ مَدٌّ وَاْمَدُّ مَدُّ اِمْدَادُ اِفْدَاكَ
مَدُّ لَمْ يَمِدَّ
يَمِدُّ لَمْ يَمِدَّ لَمْ يَمِدَّ اِمِدُّ اِمِدُّ اِمِدُّ اِمِدُّ اِمِدُّ اِمِدُّ اِمِدُّ اِمِدُّ
لَمْ يَمِدَّ لَمْ يَمِدَّ لَمْ يَمِدَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا يَمُدُّ وَلَا يَمُدُّ وَلَا يَمُدُّ وَلَا يَمُدُّ
لَا يَمُدُّ وَلَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ وَلَا يَمُدُّ وَلَا يَمُدُّ وَلَا يَمُدُّ وَلَا يَمُدُّ وَلَا يَمُدُّ
سینغ برقیاس مَدُّ یَمُدُّ باید نهمید.

صرف کبیر فعل ماضی معروف مضاعف از باب افعال اَمَدُّ اَمَدُّ
اَمَدُّ وَاَمَدُّ اَمَدُّ تَا اَمَدُّ دَن اَمَدُّ دَتَّ اَمَدُّ دَمَّا اَمَدُّ دَتَّ اَمَدُّ دَتَّ
اَمَدُّ دَمَّا اَمَدُّ دَتَّ اَمَدُّ دَتَّ اَمَدُّ دَتَّ اَمَدُّ دَتَّ اَمَدُّ دَتَّ اَمَدُّ دَتَّ
مسطور توان خواند.

باب دوم از ثلاثی مزید فیه از مضاعف

باب تَفْعِيلٌ چون التَّقْلِيلُ اندک اندک انداختن صرف صغیر فعل ثلاثی
مزید فیه مضاعف قَلَّ يُقَلِّلُ تَقْلِيلًا قَلَّوْهُ مُقَلِّلٌ اِلْاِصْرَمْنَه
قَلَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُقَلِّلُ دیرین باب او غام ممتنع است زیرا که یک او غام در
اصل این باب است پس او غام دیگر ممتنع باشد و همچنین در باب تَفَعُّلٌ وَاِفْعَالٌ
وَاِفْعِيلَالٌ او غام ممتنع است این همه با بهار صحیح بر اصل خود اند.

باب سوم از ثلاثی مزید فیه مضاعف

انباب مُفَاعَلَةٌ چون الْمُجَابَّةُ وَالتَّجَابُّ با یکدیگر دوستی کردن صرف
صغیر از باب مُفَاعَلَةٌ حَاتَّ يُحَاتُّ مُجَابَّةٌ وَحِجَابًا فَهُوَ مُجَاتٌّ وَحَوَّتٌ
وَحَاتٌّ مُجَابَّةٌ وَحِجَابًا فَذَلِكَ مُجَاتٌّ لَمْ يُجَاتِّ لَمْ يُجَاتِّ لَمْ يُجَاتِّ لَمْ يُجَاتِّ

لَمْ يُجَابَتْ لَمْ يُجَابَتْ لَمْ يُجَابَتْ لَا يُجَابَتْ لَا يُجَابَتْ لَنْ يُجَابَتْ لَنْ يُجَابَتْ
 الْأَمْرُ مِنْهُ حَابٌ حَابٌ حَابٌ لِحَابٍ لِحَابٍ لِحَابٍ لِحَابٍ لِحَابٍ
 لِحَابٍ لِحَابٍ لِحَابٍ لِحَابٍ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُحَابٌ لَا تُحَابٌ لَا تُحَابٌ
 لَا تُحَابٌ لَا تُحَابٌ لَا تُحَابٌ لَا يُجَابُ لَا يُجَابُ لَا يُجَابُ
 لَا يُجَابُ لَا يُجَابُ الظرف منه حَابٌ الح حَابٌ صيغة واحد مذکر
 غائب در اصل حَابٌ بود و حرف اصل از یک جنس و یک کلمه بهم آمدند حرف
 اول را ساکن کرده و در دوم ادغام نمودند حَابٌ شد درین باب صیغها سه
 واحد مذکر و تثنیه و جمع غائب و امر واحد مذکر و تثنیه و جمع حاضر بیک صورت
 واقع شده لیکن در اصل مختلف اند و همچنین فاعل و مفعول و ظرف بیک صورت
 واقع شده مگر اصل فاعل بکسر عین است چون حَابٌ و اصل مفعول و ظرف بفتح
 عین چون حَابٌ و ثبوت اصل آنها از اوزان باب آن میشود و در جمیع این باب
 ما قبل حرف اول تضعیف مده واقع است لهذا اول را بدون نقل حرکت ساکن
 کرده و در دوم ادغام کردند معروف و مجهول این باب بظاهر هم یکسان است اما
 در اصل فرقی دارد و حَوْبٌ ماضی مجهول در اصل حَوْبٌ برونن قَوْبٌ بود و دو
 متجانس و یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک و ما قبل آن مده اول را ساکن کرده
 و در دوم ادغام نمودند حَوْبٌ شد -

باب چهارم از ثلاثی مزید فیه مضاعف

از باب تَفَعَّلٌ چون التَّمَدُّدُ در از شدن صرف کبیر این باب بر قیاس مسطور باید خواند
 صرف صغیر از باب تَفَعَّلٌ تَمَدَّدٌ تَمَدَّدٌ تَمَدَّدٌ وَ تَمَدَّدٌ
 وَ تَمَدَّدٌ وَ تَمَدَّدٌ فَذَلِكَ تَمَدَّدٌ وَ تَمَدَّدٌ
 و چشم بالا گذشت -

باب پنجم از ثلاثی مزید فیه مضاعف

از باب تفاعل چون التَّجَابُ يَكْدِبُ كَرَادُوسْتُ وَشَتْنُ حَرْفِ صَغِيرٍ مِنْ
 بَابِ تَفَاعُلٍ تَجَابَتْ تَجَابَتْ مَجَابًا فَهُوَ تَجَابٌ وَتَحَوَّبَتْ تَحَابَتْ مَجَابًا
 فَذَلِكَ مَجَابٌ لَمْ يَتَجَابَ لَمْ يَتَجَابَ لَمْ يَتَجَابَ لَمْ يَتَجَابَ لَمْ يَتَجَابَ
 لَمْ يَتَجَابْ لَيْتَجَابُ لَا يَتَجَابُ لَنْ يَتَجَابَ لَنْ يَتَجَابَ الْأَمْرُ مِنْهُ تَجَابَتْ
 تَجَابَتْ تَجَابَتْ لَتَتَجَابُ لَتَتَجَابُ لَتَتَجَابُ لَتَتَجَابُ لَتَتَجَابُ
 لَتَتَجَابُ لَتَتَجَابُ لَتَتَجَابُ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَتَجَابُ لَا تَتَجَابُ لَا تَتَجَابُ
 لَا تَتَجَابُ لَا تَتَجَابُ لَا تَتَجَابُ لَا تَتَجَابُ لَا تَتَجَابُ لَا تَتَجَابُ
 لَا يَتَجَابُ لَا يَتَجَابُ الطَّرْفُ مِنْهُ مُتَجَابٌ الْخَمْعُ وَأَوْفَامٌ صَبِيحُ ابْنِ بَابِ
 بَابِ مُفَاعَلَةٍ قِيَاسٌ يَأْتِيكَ

باب ششم از ثلاثی مزید فيه مضاعف

از باب افتعال چون الأَمْتِدَادُ دَرَارُشْدِنُ حَرْفِ صَغِيرٍ مِنْ بَابِ افْتِعَالٍ
 امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ ادَّ امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ
 امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ
 لَنْ يَمْتَدَّ لَنْ يَمْتَدَّ الْأَمْرُ مِنْهُ امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ امْتَدَّ
 لِمَتَدَّ لِمَتَدَّ لِمَتَدَّ لِمَتَدَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا يَمْتَدُّ لَا يَمْتَدُّ
 لَا يَمْتَدُّ لَا يَمْتَدُّ لَا يَمْتَدُّ لَا يَمْتَدُّ لَا يَمْتَدُّ لَا يَمْتَدُّ
 لَا يَمْتَدُّ لَا يَمْتَدُّ الطَّرْفُ مِنْهُ مُمْتَدٌّ الْخَمْعُ اسْمُ فَاعِلٍ وَمَفْعُولٍ وَطَرَفٌ ابْنِ
 باب هم بیک صوت افتشد ولیکن در اصل اسم فاعل بکسر یا قبل آخر و مفعول
 و طرف بفتح یا قبل آخر و همچنین صیغه واحد مذکر و تثنيه و جمع مذکر غائب با امر حاضر
 مشابه شده و طریق ادغام در جمیع این باب بر یک منوال است که دو حرف
 متجانسین و بیک کلمه بهم آمدند و هر دو متحرک اول را ساکن کرده و در دوم ادغام نمودند.

باب هفتم از ثلاثی مزید فيه مضاعف

از باب انفعال چون انسد دین شدن صرف صغیر از باب
انفعال انسد یفسد انسد واقهه مفسد و انسد یفسد انسد
فذاك مفسد لم یفسد لم یفسد لم یفسد لم یفسد
لم یفسد ولا یفسد ان یفسد ان یفسد الامر منه انسد
انسد انسد ولتفسد ولتفسد لتفسد ولتفسد لتفسد
لیفسد لیفسد لیفسد لیفسد لیفسد لیفسد لیفسد
لا یفسد لا یفسد لا یفسد لا یفسد لا یفسد لا یفسد
لا یفسد لا یفسد لا یفسد لا یفسد لا یفسد لا یفسد
لا یفسد لا یفسد لا یفسد لا یفسد لا یفسد لا یفسد
لا یفسد لا یفسد لا یفسد لا یفسد لا یفسد لا یفسد
ما سبق قیاس باید کرد -

باب هشتم از ثلاثی مزید فیه مضاعف

از باب استفعال چون استعمل ادم و غیره صرف صغیر از باب
استفعال استعمل یستعمل استعمل واقهه مستعمل و استعمل یستعمل استعمل
فذاك مستعمل لم یستعمل لم یستعمل لم یستعمل لم یستعمل
لا یستعمل ولا یستعمل ان یستعمل ان یستعمل الامر منه استعمل استعمل
لیستعمل لیستعمل لیستعمل لیستعمل لیستعمل لیستعمل لیستعمل
لا یستعمل لا یستعمل لا یستعمل لا یستعمل لا یستعمل لا یستعمل
لا یستعمل لا یستعمل لا یستعمل لا یستعمل لا یستعمل لا یستعمل
لا یستعمل لا یستعمل لا یستعمل لا یستعمل لا یستعمل لا یستعمل
لا یستعمل لا یستعمل لا یستعمل لا یستعمل لا یستعمل لا یستعمل

باب نهم از رباعی مجرد مضاعف

چون الزلزله والزلال سخت جنبیدن و زلزله یززل و زلزله و زلزله
مزلزل الخ این باب در عدم ادغام بهم وجه مثل هم است -

باب دهم از رباعی مجرد مضاعف

چون الزلزله جنبیدن و زلزله یززل و زلزله و زلزله الخ

التفضیل منه امران امر و او غیر و المونث منه امری
 امران امریات امری بد نکه یا مر در اصل یا مر بود ہمزہ منفردہ
 ساکنہ بالف بدل شد زیرا کہ ہمزہ منفردہ کہ ساکن بود رواست کہ بدل کردہ شود
 بروفق حرکت ما قبل سے بحرف علت اگر ما قبل سے ضمہ باشد بواو بدل کنند چون
 کُوخُنْداً و اگر کسرہ بود بیا بدل نمایند چون شَبِيتُ و اگر فتح بود بالف بدل کنند
 چون یَاخُلُوْا و صُرُ صینہ واحد مذکر حاضر امر حذف ہمزتین و الباقی ہر دو ہم جائز است
 مَرُوْا و مَرُ ہر دو آمدہ لیکن حذف الفصح و اشہرست از اثبات آن اگر در اول کلمہ واقع
 شود چنانچہ اَفْصَحُ الْقَائِلِیْنَ میفرماید مَرُوْا صِبْیَانِکُمْ بِالصَّلَاةِ
 و اگر در برج کلام واقع شود درین صورت البقا ہمزہ اکثر است از حذف زیرا کہ
 علت حذف اجتماع ہمزتین بودہ در برج کلام ہمزہ وحل بدلیل قولہ تعالیٰ
 وَامْرَاہْلَکَ وَمَا صُوْرُ اسم مفعول و مَا صُرُ اسم ظرف در اصل مَا صُوْرُ
 و مَا صُرُ بودہ ہمزہ بقاعدہ مذکور الف گشت و صَمْرُ صینہ اسم آلہ را مَعْمُرُ بقاعدہ
 مذکورہ یا خواندن ہم رواست مَوْمِرُ تَصْفِیْرًا مَوْمِرُ و صَمْرُ است امر صینہ اسم
 تفضیل در اصل اَعْمُرُ بود و ہمزہ در یک کلمہ جمع آمدند اول مفتوح ثانی ساکن ثانی
 ہمزہ بالف بدل شد زیرا کہ ہمزہ ساکنہ کے بعد ہمزہ متحرک واقع شود و فق حرکت
 ما قبل خود بدل شود و جُوْا چون اَمِنَ کہ در اصل اَعْمَنَ بود اَوْ صِنَ کہ در اصل
 اَعْمِنَ و اَیْمَانًا کہ در اصل اَعْمَانًا بود اَو اَمْرُ صینہ جمع تفضیل در اصل اَعْمِرُ بود
 و ہمزہ متحرک ہم آمدند و ہر دو مفتوح ثانی را بواو بدل کردند اَو اَمْرُ شد زیرا کہ ہر جائیکہ
 دو ہمزہ متحرک واقع شود اگر یکے مکسور باشد ثانی یا شور و جُوْا چون جَاءَ و اَیْمَانًا
 و رَنَدَا و اَو اَدِمُّ و اَو اَمِلُّ اَو اَمِرُّ تصغیر اَمْرُست و اَصِیْرًا تصغیر
 اَمْرُی است قاعدہ ہر ہمزہ منفردہ مفتوحہ کہ بعد ضمہ واقع شود و او گردد
 و بعد کسرہ یا ہوازا چون جُوْنٌ و مِیْرٌ کہ در اصل جُوْنٌ و مِیْرٌ بودہ است
 قاعدہ ہر ہمزہ کہ منفردہ مفتوحہ باشد و ما قبل او در واو آمدہ زائدہ بود جائز است

که اورا بوا بدل کنند و او را در وادغام کنند چون مَقْرُوءَةٌ که در اصل مَقْرُوءَةٌ بود
همزه را بوا بدل کرده در وادغام کردند مَقْرُوءَةٌ شد و همچنین اگر ما قبل همزه منفروه
یا ئے مد زائده و یا ئے تصغیر واقع شود جنس ما قبل گفته در آن ادغام یا بد جَوَازًا
چون خَطِيئَةٌ وَأَفِيئَةٌ که در اصل خَطِيئَةٌ وَفِيئَةٌ بود فاعل ه هر همزه متحرکه بعد
ساکن غیر مدیه و یا ئے تصغیر واقع شود بعد نقل حرکت او با قبل انداخته شود جَوَازًا
چون یَسَلُّ وَقَدْ أَفَلِمَ وَيَرْمِي أَخَاهُ بوجه است و باقی قواعد اعلال و تخفیف
از کتب مطوله این فن باید خواند و صرف کبیر این باب برقیاس نَصَرَ بِنَصْرٍ باید فهمید

باب دوم از مهموز

صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مهموز الفاء از باب ضَرْبٍ
يَضْرِبُ چون الْأَزْرُ تَرْتَابِدُنْ اَزْرِيَا زُرَا فَمَوْازِرٌ وَأَزْرِيُوزُرٌ اَزْرَا فَاذَاكَ
مَازُورٌ لَمْ يَأْزُرْ لَمْ يُوْزَرْ لَا يَأْزُرُ لَا يُوْزَرُ لَنْ يَأْزُرَكَ لَنْ يُوْزَرَ لَا مَرْمَنَهُ اِئْتُرُ
لِيُوْزَرَ لِيَأْزُرَ لِيُوْزَرَ لَنْ يَأْزُرَكَ لَنْ يُوْزَرَ لَنْ يَأْزُرَكَ لَنْ يُوْزَرَ لَنْ يَأْزُرَكَ لَنْ يُوْزَرَ لَنْ يَأْزُرَكَ
مَازِرٌ مَازِرَانِ مَازِرٌ وَمَوْزِرٌ وَالْأَلَّةُ مِنْهُ مِثْرٌ مِثْرَانِ مَازِرٌ وَمَوْزِرٌ
مِثْرَةٌ مِثْرَتَانِ مَازِرٌ وَمَوْزِرَةٌ مِثْرَانِ مِثْرَانِ مَازِرٌ وَمَوْزِرٌ
افعل التفضيل منه اَزْرَا زَرَانِ اَزْرُونَ اَوَا زِرَا وَاوِيْرٌ وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ
اَزْرِي اَزْرِيَانِ اَزْرِيَاتٌ اَزْرُوْزِرِي - اِيْزُرُ صِيغَةٌ وَاحِدَةٌ حَاضِرٌ مَوْزِرٌ
اِعْوَزُرُ بود و همزه بهم آمدند اول مکسور ثانی ساکن ثانی را بیا بدل کردند باقی تعليلات
صیغ برقیاس باب اَمْرِيًا مَرُّ باید فهمید و صرف کبیر این باب برقیاس ضَرْبٍ
يَضْرِبُ است - قدر العلم جامع معظمتهم

باب سوم مهموز الفاء

از باب عَلِمَ يَعْلَمُ چون الْأَمْنُ يَخُوفُ شَدْنٌ صرف صغیر فعل ثلاثی
مجرد مهموز الفاء از باب عَلِمَ يَعْلَمُ اَمِنَ يَأْمَنُ اَمْنًا فَمَوْامِنٌ وَاَمِنَ
يَوْمُنْ اَمْنًا فَاذَاكَ مَآمُونٌ لَمْ يَأْمَنْ لَمْ يَوْمَنْ لَا يَأْمَنُ لَا يَوْمَنْ لَنْ يَأْمَنْ لَنْ يَوْمَنْ

الامر منه ائمن لتؤمن ليا من ليؤمن والنهي عنه لا تامن لا تؤمن لا يامن
 لا يؤمن الطرف منه ما من مامن مامن ومؤمن ولا له منه مامن
 مامن مامن ومؤمن مئمة مئتان مامن ومؤمنة مئتان
 مامين ومؤمنين افعال التفضيل منه امن امان امنون او من او من
 والمؤنت منه امنى امنيان امنياة امنى وامينى تعليلات صيغ اين باب
 بقياس باب از ريار سر بايد فهميد و صرف كبير بقياس باب علم يعلم

باب چهارم مهجوز الفاء

از باب منع يئع ارح يارح ارحافه ارح وارح يورح ارحافك ماروح
 الخ صرف كبير و صغير اين باب برقياس منع يئع بايد خواند.

باب پنجم ثلاثي مجرد مهجوز الفاء

از باب شرت يشرف چون الاد اب موخن ادب يادب ادبافه اديب
 و ادب به يودب به ادبافك مادوب به لم يادب لم يودب به لا
 يادب لا يودب به لن يادب لن يودب به الامر منه اودب لتودب
 بك ليادب ليودب به والنهي عنه لا تادب لا تودب بك لا يادب
 لا يودب به الطرف منه مادب مادبان مادب ومؤيدب والالة
 منه مئب مئبان مادب ومؤيدب مئد به مئدبتان مادب
 ومؤيدبه مئد اب مئدبان ماديب ومؤيديب ومؤيدبه افعال
 التفضيل منه ادب ادبان ادبون اادب واويديب والمؤنت منه
 ادبي ادبيان ادبيات ادب واديب صرف كبير اين باب مانند شرف يشرف
 وتعليلات مانند امر يامر بايد فهميد.

باب افعال از مهجوز الفاء

چون الايمان گرديدن و اين گروانيدن امن يؤمن ايمانافه مؤمن
 و او من يؤمن ايمانافك مؤمن لم يؤمن لم يؤمن لا يؤمن لا يؤمن

لَنْ تُؤْمِنَ لَنْ يُؤْمِنَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَمِنْ لِنُؤْمِنَ لِنُؤْمِنَ لِنُؤْمِنَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ
 لَا تُؤْمِنُ لَا تُؤْمِنُ لَا يُؤْمِنُ لَا يُؤْمِنُ الظُّرُفُ مِنْهُ مُؤْمِنٌ أَيْ مَنْ سَأَلَ مَنْ
 بُوَدُّ وَهَمْزُهُ بِهَمْزٍ آتٍ مَدَّ أَوَّلَ مَفْتُوحٍ ثَانِي سَاكِنٍ وَاجِبٌ شَدَّ قَلْبُ دَوْمٍ بِالْفَاءِ مَنْ شَدَّ وَدَر
 أَيْ جَاءَ هَمْزُهُ ثَانِي بِيَابِلٍ شَدَّ يَرَاكُ وَرِيكَ جَاءَ وَهَمْزُهُ جَمْعٌ شَدَّ أَوَّلَ مَكْسُورٍ ثَانِي سَاكِنٍ
 بَعْدَ لَزْمِ آتٍ ثَانِي بِيَابِلٍ كَرُونُ ضَالِبٌ أَشْ سَابِقًا كَذَلِكَ وَدَرِي يُؤْمِنُ وَوَمُؤْمِنٌ
 قَلْبُ هَمْزُهُ بُوَاوٌ جَائِزٌ اسْتِزْاجٌ وَاجِبٌ أُوْمِنُ وَوَأُوْمِنُ بُوَدُّ وَهَمْزُهُ جَمْعٌ شَدَّ
 أَوَّلَ مَضْمُومٍ ثَانِي سَاكِنٍ ثَانِي بِيَابِلٍ نَمُودُ وَوَمُؤْمِنٌ شَدَّ

باب تفعيل از مهموز الفاء

التَّادِيْبُ ابْ أَمْوَحْنَ وَتَعَزَّيْبُ كَرُونُ أَكْبُ يُوَدِّبُ تَأْدِيْبًا فَمُهْمُوزٌ وَوَدِّبُ وَوَدِّبُ
 يُوَدِّبُ تَأْدِيْبًا فَذَلِكَ مُوَدِّبٌ أَيْ بَابُ دَرِ عَدَمِ اِعْلَالٍ بِالنَّهْيِ صَحِيحٌ اسْتِزْاجٌ

باب مفاعلة از مهموز الفاء

المُوَاخَذَةُ كَرْتَارِشْنَ أَخَذَ يُوْخِذُ مُوَاخَذَةٌ فَهُوَ مُوَاخِذٌ وَوَاوْخِذُ
 يُوَاخِذُ مُوَاخِذَةٌ فَذَلِكَ مُوَاخِذٌ أَيْ

باب تفاعل از مهموز الفاء

التَّنَادِبُ بَابُ شَدَّ تَأْدِبُ يَتَأَدَّبُ تَأْدِبًا فَهُوَ مُتَأَدِّبٌ أَيْ

باب تفاعل از مهموز الفاء

التَّنَاسُ اسْ كَرْتَارِشْنَ تَنَاسٌ يَتَنَاسُ تَنَاسًا فَهُوَ مُتَنَاسٌ أَيْ

باب افتعال از مهموز الفاء

الْإِيْتِمَانُ اِيْمَنُ شَدَّ وَامَانَتُ كَسِي كَرْتَارِشْنَ اِيْمَنٌ يَأْمِنُ اِيْتِمَانًا فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَ
 أُوْمِنُ يُوْمِنُ اِيْتِمَانًا فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ وَصَاضِي وَامْرَأَةٌ وَصَاضِي بَابُ قَاعِدُ
 اِيْمَانٌ جَارِي شَدَّ اِيْمَنٌ اِيْمَنٌ وَصَاضِي اِيْمَنٌ اِيْمَنٌ اِيْتِمَانًا اِيْتِمَانًا
 بُوَدُّ وَهَمْزُهُ جَمْعٌ شَدَّ أَوَّلَ مَكْسُورٍ ثَانِي سَاكِنٍ ثَانِي بِيَابِلٍ كَرُونُ جَوْبًا وَصَاضِي مَهْمُوزٌ
 قَاعِدُ اِيْمَنٌ يَأْمِنُ اِيْمَنًا بُوَدُّ هَمْزُهُ مَنْفُوعَةٌ سَاكِنَةٌ بِالْفَاءِ بَدَلُ كَرُونُ جَوَازًا وَ

همزه مضارع مجهول واسم فاعل ومفعول ونظرف بواو تبدل شد چنانچه قاعده یومین مذکور شد

باب استفعال از مهور الفاء

الاستیمان امام حسین استامن استامن استامن اصیغ این باب بقیاس صیغ سابقه باید خواند و بر آوردن تعلیلات آن بر مبتدی دشوار است و باب نیفعال و لا فعلال ابواب رباعی از مهور الفاء نیامده.

مهور العین

از باب علم یعلم چون السامة ملال گرفتن سیم یسام سامة فهو سائم و سیم یسام سامة فذالك مستعوم آنم این باب بر وزن حسب محسب نیز آمده یسیم یسام الی بنانکه مهور العین ثانی مجرد از پنج باب می آید نصار و خارب و فحی و سماع و کرم چنانچه تفصیلش همی آید قاعده هر همزه متحرکه که بعد متحرک واقع شود در آن بین بین قریب یعنی خواندن همزه میان مخرج خود و مخرج حرف علتی که مطابق حرکتش باشد و بین بعید یعنی خواندن همزه میان مخرج او و مخرج حرف حلت وفق حرکت ما قبل هر دو جائز است پس در مهور العین از ثانی مجرد بصیغ ماضی قاعده بین بین جایست در مضارع و امر قاعده یسأل

مهور العین

از باب منع یمنع بسیار آمده چون سأل یسأل سؤالا فهو سائل و سئل یسأل سؤالا فذالك مسؤل و از باب تفرقت یثرت نیز آمده چون اللوم ناکس شدن لوم یلوم لوما فهو لیم و لیم یلام لوما فذالك مملوم آنم و از باب ضارب یضرب انک آمده چون التزؤ و مانگ کردن شیر زوزیز و زوزا فمهورا فیر و زوزاء و زوزاء فذالك مزوز آنم در امر این ابواب بوقت اجرای قاعده یسأل همزه وصل با ساقط کردن جائز است پس در اذعوز و در اذعوز و در اذعوز و در اذعوز و در اذعوز گفته شود که در اینها بین این صیغ باین وضع ضبط باید کرد زوزا زوزا و اذعوز اذعوز و سئل سلا سلا و سئل سلا سلا و لم لملوا لملی لملی و در مهور العین از ابواب ثلاثی مزید همبرین قیاس قواعد جاری باید کرد.

و مہموز العین

از باب نَصَرَ نَصْرًا نَصْرًا مِ آید چون رَعَفَ يَرْعِفُ رَافَهُ فَهُوَ رَعُوفٌ وَ الرِّفَاءُ رِفْرَافٌ رَحْمَةً كَرِيمَةً وَ رَفَّ رَفْرَافًا رَفْرَافًا مِ آید چون ضَرْبَ يَضْرِبُ وَ رَأْفَ يَرَأْفُ بِرَأْفٍ رِءُوفٍ مِ آید چون تَرَفُّفٌ تَرَفُّفًا مِ آید -

مہموز العین

از باب افعال چون اَشَامُ بِشَامٍ شَامٌ مِ آید چون اَشَامُ يَشُمُّ اشَاءًا مِ آید -

باب تفعیل از مہموز العین

چون التَّسْبِيلُ سَبَّأً يُسَابِلُ تَسْبِلاً مِ آید وَ التَّسْبِيلُ سَبَّأً يُسَابِلُ تَسْبِلاً مِ آید

باب مفاعلة از مہموز العین

چون المَسْأَلَةُ يَسْأَلُ بِسَاءَلٍ يُسَاعِلُ مُسَاعِلَةً مِ آید -

باب تفاعل از مہموز العین

چون التَّسَاءُلُ يَسْأَلُ بِسَاءَلٍ يُسَاعِلُ مُسَاعِلَةً مِ آید -

باب افتعال از مہموز العین

چون الاِيتْرَارُ اِيتَرًا يَتَرَّرُ بِاِيتْرَارٍ اِيتْرَارًا مِ آید -

باب استفعال از مہموز العین

چون الاِسْتِرْعَافُ اِسْتِرْعَافًا يَسْتَرْعِفُ بِاِسْتِرْعَافٍ اِسْتِرْعَافًا مِ آید -

باب فَعَّلَهُ رَبَاعِيٌّ مَجْرِدٌ از مہموز العین

چون الطَّامِنَةُ سَرْمَنَةٌ سَرْمَنًا يَطْمِنُ بِطَمِينٍ طَامِنَةً مِ آید -

باب افعیلال رباعی مزید فیہ از مہموز العین

الْاِطْمِنَانُ اِطْمِنَانًا يَطْمِنُ بِطَمِينٍ طَامِنَةً مِ آید

اِسْتَعْرَا اِسْتَعْرَافًا اِسْتَعْرَافًا يَسْتَرْعِفُ بِاِسْتِرْعَافٍ اِسْتِرْعَافًا مِ آید

باب آمدہ از ضَرْبٍ وَ سَمٌّ وَ قَوْمٌ وَ نَصْرٌ لِّكِنِّ اِزْضَرْبٍ وَ نَصْرٌ لِّكِنِّ اِزْضَرْبٍ مِ آید -

مہموز اللام

از باب ضَرْبَ يَضْرِبُ چون اَلْهَنَّا كَوَارِثًا وَمَعْمُ شَدْنِ هُنَا يَحْنِي فَمَوْهَاتِنِي
 وَهِنِي يَهْنَاهُنَا فَذَلِكَ صَهُوْعٌ اَلْتَمَّ - درین باب چهار لغت آمده دیگر آمده یکی
 نَصَرَ يَنْصُرُ و رَمَ مَنَعَ يَمْنَعُ سَوَمَ عَلِمَ يَعْلَمُ جِهَامٌ تَشَارَفَ يَتَشَارَفُ بَدَانَكَ و در
 مهور اللام در اکثر صیغ قاعده بین بین جار لیت و در واحد ماضی مجهول چون قَرِيٌّ
 قَاعِدَهُ مَيِّزٌ و در امر و سائر صیغ مضارع مجزوم قاعده همزه منفروءه ساکنه و استخراج
 تعلیلات بر زمه مبتدی است.

مهور اللام

از باب عَلِمَ يَعْلَمُ چون اَلصَّدِيقُ زَيْدٌ كَرِيْمٌ صِدْقِيٌّ يَصْدُقُ صِدْقًا
 فَمَوْ صَادِعٌ و صِدْقِيٌّ يَصْدُقُ صِدْقًا فَذَلِكَ مَصْدُوعٌ اَلْتَمَّ -

مهور اللام

از باب مَنَعَ يَمْنَعُ چون اَلْقِرَاءَةُ و اَلْقِرَاءَةُ تُقْرَأُ و اَلْقِرَاءَةُ قِرَاءَةٌ و اَلْقِرَاءَةُ
 فَمَوْ قَارِيٌّ و قَرِيٌّ يُقْرَأُ قِرَاءَةً فَذَلِكَ مَقْرُوعٌ اَلْتَمَّ -

مهور اللام

از باب تَشَارَفَ يَتَشَارَفُ چون اَلْجِرَاءَةُ و اَلْجِرَاءَةُ يَجْرَأُ جِرَاءَةً فَمَوْ جَرِيٌّ و جَرِيٌّ اَلْتَمَّ

مهور اللام

از باب نَصَرَ يَنْصُرُ چون عَبَايَعًا لِيَكُنْ مَهْمُوزُ اللَامِ اِزْبَابَ حَسِبَ يَحْسِبُ يَأْتِي
 نَشْرَهُ بَابُ فِعَالٍ اِزْبَابَ مَهْمُوزِ اللَامِ چون اَلْبُرَاءَةُ و اَلْبُرَاءَةُ يَبْرَأُ بَرَاءَةً فَمَوْ
 مُبْرِيٌّ بَابُ مَفَاعِلَةٍ اِزْبَابِ اللَامِ چون اَلْمُبَارَاةُ بَايَكُ يَجْرَعُ شَدْنِ بَارًا يَبَارِعُ
 مُبَارَاةٌ فَمَوْ مُبَارِيٌّ بَابُ تَفْعِيلٍ اِزْبَابِ اللَامِ چون اَلتَّبْرُوءَةُ بَرِيٌّ كَرِيْمٌ بَرِيٌّ
 تَبْرُوءَةٌ فَمَوْ مُتَبْرِيٌّ بَابُ تَفْعُلٍ اِزْبَابِ اللَامِ چون اَلتَّبْرَاءَةُ بَرِيٌّ شَدْنِ تَبْرَأُ يَتَبْرَأُ
 فَمَوْ مُتَبْرِيٌّ اَلْتَمَّ بَابُ تَفَاعُلٍ اِزْبَابِ اللَامِ چون اَلتَّبَارَاةُ جَدَارٌ دِينٌ اَلتَّبَارَاةُ
 يَتَبَارَعُ و تَبَارَعٌ اَلْتَمَّ بَابُ افْتِعَالٍ اِزْبَابِ اللَامِ چون اَلْجُبْرَاءَةُ و اَلْجُبْرَاءَةُ
 اَلْتَمَّ بَابُ يَجْتَرِيُّ اِجْتِيْرَاءً اَلْتَمَّ -

بَابِ اسْتَفْعَالِ اِزْمُوزِ اللّامِ اِجْرَانِ الْاِسْتِزْرَاءِ بِرَأْسِ نَوَاسْتِنِ اِسْتَبْرَا
اِسْتَبْرَدَا اِسْتَبْرَدَا وَاِیْنَ وِیْکَرِ اِبْزَمُوزِ اللّامِ یَا فِتْنَةً نَشَدَهُ وَاللّهُ اَعْلَمُ -

ابواب المَعْتَلِّ

حرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مثال واوی اِنْبَابِ فَعَلٍ
یَفْعَلُ بِرِجْلِ اَلْوَعْدُ وَالْعِدَّةُ وَهِيَ كِرْبَانٌ وَعَدَّ یَعِدُّ وَعَدًّا وَعِدَّةٌ فَهُوَ
وَعِدٌّ وَوَعِدٌ یُوعِدُ وَعِدًّا وَعِدَّةً فَذَلِكَ مَوْعُودٌ لَمْ یَعِدْ لَمْ یُوعَدْ لَا یَعِدُّ
لَا یُوعَدُ لَنْ یَعِدَّ لَنْ یُوعَدْ اَلْمَرْصَنَةُ عِدٌّ لِتُوعَدَ لِیُعَدَّ لِیُوعَدَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ
لَا یَعِدُّ لِتُوعَدَ لَا یَعِدُّ لِیُوعَدْ اَلظَّرْفُ مِنْهُ مَوْعِدٌ مَوْعِدَانِ مَوْاعِدٌ
وَمَوْعِدٌ وَالْاَلَةُ مِنْهُ مِیْعَدٌ وَمِیْعَدَانِ مَوْاعِدٌ وَمَوْعِدٌ وَمِیْعَدَةٌ مِیْعَدَاتٌ
مَوْاعِدٌ وَمَوْعِدَةٌ مِیْعَادٌ مِیْعَدَانِ مَوْاعِدٌ وَمَوْعِدٌ وَمَوْعِدَةٌ اَلْاَفْعَلُ
لِلتَّفْضِيلِ مِنْهُ اَوْعَدُ اَوْعِدَانِ اَوْعِدُونَ اَوْاعِدُ اَوْیْعِدُ وَالْمَوْئِنَةُ مِنْهُ
وَعُدَى وَعُدَّ یَاوُ اَوْعَدُ وَعُدَّ یَاوُ اَوْعِدُ وَعُدَّ یَاوُ اَوْعِدُ وَعُدَّ یَاوُ اَوْعِدُ
لِضَرْبِ نِصْرٍ یَا مَدَّهُ اسْت -

حرف کبیر ماضی معلوم از مثال واوی وَعَدَّ وَعَدًّا وَعُدُّ وَاخْرَجْنَا نَكَدَرٌ
صَحیح وَاخْرَجْنَا نَكَدَرٌ اِسْمٌ اَوْرَا مِثَالٌ كَوْنُهُ یَعْنِیْ مَا نَمُنْدُ صَحیح اسْتِ وَرَحْمَةُ اِحْتِمَالِ حَرَكَاتِ
وَسَكَاتِ وَصَرَفِ مَاضِیِ جَمْعِ هَوْلٍ وَعُدُّ وَعَدًّا وَعُدُّ وَاخْرَجْنَا نَكَدَرٌ -
حرف کبیر مستقبل معلوم یَعِدُّ یَعِدَانِ یَعِدُونَ تَعِدُّ تَعِدَانِ
تَعِدْنَ تَعِدُّ اِنْ تَعِدُّ
یَعِدُّ یُوعَدُ لَوْ وَاوَا اَهْتَدِ مِیَانَ یَا سَے مَفْتُوحٌ وَكَسْرٌ لَّازِمٌ وَاوْرَا بَرَا سَے ثَقَالَتِ
حذف نموند یَعِدُّ شَدِیْرٌ اَكْبَرٌ وَاوَا سَے كَرَفْعٌ مَسْتَقْبَلِ مِیَانَ یَا سَے مَفْتُوحٌ وَكَسْرٌ
لَّازِمٌ بَاشَدُ وَاجِبٌ اسْتِ كَرَانِ وَاوْرَا حَذْفُ كُنْدٌ اِجْرَانِ كَرَفِیْهِ وَبَصْرِیْهِ رَا وِرْضَا بَطْنِ حَذْفِ
مَكْرُورِ اِخْتِلَافِ اسْتِ وَتَفْصِیْلِشِ وَرَكْبِ مَطْوَلِ اِیْنَ فِیْنَ اسْتِ پَسِ وِرْضَا بَطْنِ وَیَحِیْبُ
كِرْفَا سَلِ یُوعَدُ وَیُوجِبُ بُوْدَهُ اسْتِ بِمِیْنَ قَاعِدِهِ رَا اسْتِ اِحْتِمَالِ كَرُونْدِ یَكُونُ یَعِدُّ

وَأَعِدُّوْا عِدَّتَكُمْ لِلْيَوْمِ الَّذِي تَعِدُّوْنَ لَهُ وَأَنْتُمْ كَارِهُونَ
وَأَعِدُّوْا عِدَّتَكُمْ لِلْيَوْمِ الَّذِي تَعِدُّوْنَ لَهُ وَأَنْتُمْ كَارِهُونَ

مستقبل مجہول یُوْعَدُ یُوْعَدَانِ یُوْعَدُ وَن تُوْعَدُ تُوْعَدَانِ
یُوْعَدَانِ اَنْتُمْ یُوْعَدُ مجہول واورا حذف نکر وند زیرا کہ کسرہ بیفتاد و در فلک
یَوْمِ الَّذِي نِزَاوَاتِ بِنِيفْتَادِ زِيْرَا كَيْوَمِ الَّذِي نِيفْتَادِ بِنِيفْتَادِ وَوَرَفْلِكِ
ما رضی است و در حذف کسرہ اصلی شرط است۔

اسم فاعل وَاَعِدُّوْا وَاَعِدُّوْنَ وَاَعِدُّوْا وَاَعِدُّوْنَ وَاَعِدُّوْا وَاَعِدُّوْنَ
اسم مفعول مَوْعُوْدٌ مَوْعُوْدَانِ مَوْعُوْدٌ مَوْعُوْدَانِ مَوْعُوْدٌ مَوْعُوْدَانِ
نفي جحد معلوم كَمْ يَعِدُّ كَمْ يَعِدُّ كَمْ يَعِدُّ كَمْ يَعِدُّ كَمْ يَعِدُّ كَمْ يَعِدُّ
كَمْ تَعِدُّ كَمْ تَعِدُّ كَمْ تَعِدُّ كَمْ تَعِدُّ كَمْ تَعِدُّ كَمْ تَعِدُّ
در اصل كَمْ يُوْعَدُ بود و او واقعه در میان یائے مفتوحه و کسرہ لازم فاعل و را حذف
کرد و حال لَهَا وَاَنْ شَرْطِيَه چنان است کہ در صحیح دانسته شد۔

نفي جحد مجہول كَمْ يُوْعَدُ كَمْ يُوْعَدُ كَمْ يُوْعَدُ كَمْ يُوْعَدُ كَمْ يُوْعَدُ كَمْ يُوْعَدُ
نفي معلوم لَا يَعِدُّ لَا يَعِدُّ وَلَا يَعِدُّ وَلَا يَعِدُّ وَلَا يَعِدُّ وَلَا يَعِدُّ
الخ اطلاق این صیغہ را بر مثبت مضارع معروف قیاس باید کرد۔

فعل نفي مجہول لَا يُوْعَدُ لَا يُوْعَدُ لَا يُوْعَدُ وَلَا يُوْعَدُ وَلَا يُوْعَدُ وَلَا يُوْعَدُ
فعل نفي مؤكد معلوم لَنْ يَعِدُّ لَنْ يَعِدُّ لَنْ يَعِدُّ وَلَا يُوْعَدُ وَلَا يُوْعَدُ
فعل نفي مؤكد مجہول لَنْ يُوْعَدُ لَنْ يُوْعَدُ لَنْ يُوْعَدُ وَلَا يُوْعَدُ وَلَا يُوْعَدُ
فعل امر حاضر معلوم عِدُّوْا عِدُّوْا عِدُّوْا عِدُّوْا عِدُّوْا عِدُّوْا
در اصل رَاوْعِدُّ بودہ و او از جهت موافقت مضارع کردند بعد از ان ہمزہ را کہ
برائے تعذر ابتدا بسکون آوردہ بودند چون ابتدا بسکون نماندہ ہمزہ را نیز حذف
نمودند عِدُّ شدید انکہ در رَاوْعِدُّ قیاس از رَوَّعَ نظر بسوی لفظ مقتضی آن
بود کہ واو واقع بعد کسرہ یا شود چون اِيْعِدُّ اما چون لَمْ فاعل مضارع است لهذا

تعییل مضارع با و دادند و تعییل که در نفس او میرسد گذاشتند لِحْصُولِ الْمَوْافَقَةِ -
 بانون تاکید ثقیله عِدَّتْ
 بانون تاکید خفیفه عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ -

امر حاضر مجهول لِتُوْعَدُ لِتُوْعَدُ لِتُوْعَدُ وَالْهَمْزُ بِرَأْسِ الْخَوَاسِطِ -
 امر غائب معلوم لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ وَالْهَمْزُ -

بانون تاکید ثقیله لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ
 لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ بانون تاکید خفیفه لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ
 لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ امر غائب مجهول لِیُوْعَدُ لِیُوْعَدُ لِیُوْعَدُ لِیُوْعَدُ لِیُوْعَدُ
 کھی حاضر معلوم لَا تَعِدُّ لَا تَعِدُّ لَا تَعِدُّ وَلَا تَعِدُّ وَلَا تَعِدُّ وَلَا تَعِدُّ
 لَا تَعِدُّ رَأْسُ الْخَوَاسِطِ بِرَأْسِ الْخَوَاسِطِ بِرَأْسِ الْخَوَاسِطِ بِرَأْسِ الْخَوَاسِطِ بِرَأْسِ الْخَوَاسِطِ

بانون تاکید ثقیله لَا تَعِدُّ لَا تَعِدُّ

کھی حاضر مجهول لَا تُوْعَدُ و او باز پس آمد زیرا که کسر نماند -

کھی غائب معلوم لَا يُعِدُّ لَا يُعِدُّ لَا يُعِدُّ وَلَا يُعِدُّ وَلَا يُعِدُّ وَلَا يُعِدُّ لَا يُعِدُّ
 لَا يُعِدُّ - بانون تاکید ثقیله لَا يُعِدُّ
 کھی غائب مجهول لَا يُوْعَدُ لَا يُوْعَدُ

مثال واوی از باب علم يَعْلَمُ الْوَجَلُ تَرْسِدُنْ وَجَلٌ يُوجَلُ وَجَلًا فَهُوَ وَاجِلٌ
 وَوَجَلٌ يُوجَلُ وَجَلًا فَذَكَ مَوْجُولٌ لَمْ يُوجَلْ لَمْ يُوجَلْ لَمْ يُوجَلْ لَا يُوجَلُ لَا يُوجَلُ
 لَنْ يُوجَلَ لَنْ يُوجَلَ الْأَمْرُ مِنْهُ اِجْبَلُ لِيُوجَلَ لِيُوجَلَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ
 لَا تُوَجَلُ لَا تُوَجَلُ لَا يُوجَلُ الْمَطْرَفُ مِنْهُ مَوْجَلٌ مَوْجَلَانِ مَوْجَلٌ
 وَمَوْجِلٌ وَالْأَلَةُ مِنْهُ مِيجَلٌ مِيجَلَانِ مَوْاجِلٌ وَمَوْجِيلٌ وَمَوْجِيلَةٌ
 مِيجَلَتَانِ مَوْاجِلٌ وَمَوْجِيلَةٌ مِيجَالٌ مِيجَالَانِ مَوْاجِيلٌ وَمَوْجِيلَةٌ
 مَوْجِيلٌ وَمَوْجِيلَةٌ أَفْعَالٌ لِتَفْضِيلِ مِنْهُ أَوْجَلٌ أَوْجَلَانِ أَوْجَلُونَ
 أَوْجَلٌ وَأَوْجِيلٌ وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ وَجَلٌ وَجَلِيَانٌ وَجَلِيَاتٌ وَجَلٌ وَوَجِيلَةٌ

پیدا نکره ایچل در صل و اجل بود و او ساکن بمقابل آن کسور و او را با کرا پندند و همچنین در میچل و او باشد زیرا که او ساکن غیر مدغم بعد کسره یا شود و یائے ساکن غیر مدغم بعد ضمه و او شور و او چل صیغه جمع مذکر اسم تفضیل مثال و فاحش بود و او متحرک در اول کلمه هم آمدند و او اول همزه شد زیرا که سر جا که دو و او متحرک در اول کلمه جمع آیند اول و در با همزه گرد چون اواصل و او یصل که در اواصل جمع و اصله و و یصل تفسیر و اصل بود و در روجل و و اجل بقاعده و جولا همزه شدن جائز است

درین باب هیچ تعلیل دیگر نشده و صرف کبیر این باب را بقیاس باب علم یعلم باید فہمید
 مثال واوی از باب منعم یمنع چون الوضع بنادن وضع یضع و ضعاً
 فهو واضع و وضع یوضع و ضعاً فذاک موضوع لم یضع لم یوضع لا یضع
 لا یضع لئ یضع لئ یوضع الامر منه وضع لئ یضع لئ یضع و الہی عنہ
 لا تضع لئ یضع لا یضع لئ یضع الطرف منه موضع موضعان مواضع
 و مؤینم و الالہ منہ میضع میضعان مواضع و مواضع میضعان
 میضعان مواضع و مؤیضیہ میضعان میضعان مواضع و مؤیضیہ
 و مؤیضیہ افعال تفضیل منہ اوضع اضعان اوضعون اواضع و اویضیہ
 والمؤنث منہ وضعی وضعیان وضعیات و وضع و وضعی -

صرف کبیر فعل ماضی معلوم مثال واوی از باب منعم یمنع وضع وضعاً
 وضعوا و صنعت الیم ماضی مجہول وضع وضعاً وضعوا الیم فعل ماضی معلوم
 و مجہول بر اصل خود است چنانکہ منعم یمنع صرف کبیر فعل مضارع معلوم
 یضع یضعان یضعون تضع تضعان تضعن تضعن تضعن تضعن تضعن
 تضعین تضعان تضعن تضعن تضع یضع و اصل یوضع بود و واقع شد
 در میان یائے مفتوح و کسره تفسیری و اورا انداختند زیرا کہ هر واوے کہ در میان یائے
 مفتوح و کسره تفسیری واقع بود ال صرف از اقیل میدانند بعدہ کسره ضا و را
 بفتح بدل کردند بجهت رعایت حرف حلق یضع شد و در بعد و اخوات او

رعایت حرف حلق نکردند زیرا که فتح بر آن حرف حلق قیاسی نیست بلکه سماعی است
 و علامات دیگر صیغ بقیاس صیغ وَعَدَّيَعِدُ بوده است امر حاضر معلوم
 ضَمُّ ضَعَا ضَعُوًّا ضَعِي ضَعَا ضَعُنْ ضَعَمُ سائل اَوْضَعُ بود و او را بر آن
 موافقت باب حذف کردند و همزه که بجهت تعدد ابتدا بسکون آورده بودند چون ابتدا
 بسکون ننمادند و این حرف ساختند ضَعَمُ شد -

بانون تاکید ثقیله ضَعَنَّ ضَعَانِ ضَعَنَّ ضَعِنَّ ضَعَانِ ضَعْنَانِ
 بانون تاکید خفیفه ضَعْنُ ضَعْنُ ضَعْنُ -

امر حاضر مجهول لِتَوْضَعُ لِتَوْضَعَا بر اصل خود است -

مثال واوی از باب حَسِبَ بِحَسْبِ يَحْسِبُونَ الْوَرْمُ آمَسِيكَ وَرِمٌ يَرِمُ وَرْمًا
 فَهُوَ وَارِمٌ وَوَرِمٌ يُوْرِمُ وَرْمًا فَذَكَ مَوْرُومٌ كَمْ يَرِمُ كَمْ يُوْرِمُ لَا يَرِمُ لَا يُوْرِمُ لَنْ يَرِمَ
 لَنْ يُوْرِمَ الْأَمْرُ مِنْهُ رِمٌ لِيُوْرِمَ لِيُوْرِمُ وَالشَّيْءُ عِنْدَهُ لَا تَرِمُ لَا تُوْرِمُ لَا يُوْرِمُ
 لَا يُوْرِمُ الظرف منه مَوْرِمٌ مَوْرِمَانِ مَوَارِمٌ وَمَوْرِمٌ وَالآلَةُ مِنْهُ مِيُوْرِمٌ
 مِيُوْرِمَانِ مَوَارِمٌ وَمَوْرِمٌ مَوْرِيْمَةٌ مِيُوْرِمَانِ مَوَارِمٌ وَمَوْرِمَةٌ مِيُوْرِمٌ
 مِيُوْرِمَانِ مَوَارِمٌ وَمَوْرِمٌ وَمَوْرِمَةٌ أفعَل التفضيل منه أُوْرِمٌ
 أُوْرِمَانِ أُوْرِمُونَ أُوْرِمٌ وَأُوْرِمٌ وَالْمَوْنَةُ مِنْهُ وَرْمِيٌّ وَرْمِيَانِ وَرْمِيَاتٌ
 وَرْمٌ وَوَرْمِيٌّ أَقلى صیغ این باب همیشه مثل صیغ باب وَعَدَّيَعِدُ است مِيُوْرِمٌ صیغ
 واحد که در اصل مَوْرِمٌ بوده و بقاعده اِجْتِالٍ باشد و همین قیاس کن مِيُوْرِمَانِ مِيُوْرِمَةٌ
 مِيُوْرِمَانِ غیره و مثال واوی از باب فَسَّرْتُ يَكْتُرُ فَيُورِنُ الْوَسْمُ
 وَالْوَسَامَةُ حَسَنٌ وَارْشَدٌ وَسَمٌ يُوْسَمُ وَسَامَةٌ وَوَسَامَةٌ فَهُوَ وَسِيْمٌ وَوَسِيْمٌ بِهِ
 يُوْسَمُ بِهِ وَسَامٌ وَسَامَتَانِ فَذَكَ مَوْسُومٌ بِهِ لَمْ يُوْسَمْ لَمْ يُوْسَمْ بِهِ لَا يُوْسَمُ
 لَا يُوْسَمُ بِهِ لَنْ يُوْسَمَ لَنْ يُوْسَمَ بِهِ الْأَمْرُ مِنْهُ أُوْسَمٌ لِيُوْسَمَكَ لِيُوْسَمَ بِهِ
 وَالشَّيْءُ عِنْدَهُ لَا تُوْسَمُ لَا تُوْسَمُ بِكَ لَا يُوْسَمُ لَا يُوْسَمُ بِهِ الظرف منه مَوْسَمٌ
 مَوْسَمَانِ مَوَائِمٌ وَمَوَائِمٌ وَالآلَةُ مِنْهُ مِيَسَمٌ مِيَسَمَانِ مَوَائِمٌ مِيَسَمَةٌ

وَبِسْمَانِ مَوَاسِمٍ وَمَوَاسِمُهُ مِيسَاظِنِ مَوَاسِمٍ وَمَوَاسِمٌ وَمَوَاسِمَةٌ
 افعل التفضیل منه اَوْسَمُ اَوْسَمَانِ اَوْسَمُونَ اَوَاسِمٌ وَاوَسِمٌ وَاوَسِمَةٌ وَاوَسِمَةٌ
 وُسْمَى وُسْمِيَانِ وُسْمِيَاتٌ وُسْمٌ وُسْمِيٌّ مثل صميم است - بلائکه در صرف کبیران ابواب
 جز عبراتی که بیان کریم و بکره صیم تغییر واقع نشود همه ابواب بر صرف کبیر ابواب پیشین
 باید گردانید مثال واوی از باب افعال چون اَلَا يَعْزَابُ تَرْسَابِنْدِن
 اَوْعَدُ يُوْعِدُ اِيْعَادًا فَهُوَ مَوْعِدٌ وَاَوْعِدُ يُوْعِدُ اِيْعَادًا اَفْذَاكَ مَوْعِدٌ لَمْ
 يُوْعِدْ لَمْ يُوْعِدْ لَا يُوْعِدُ كُنْ يُوْعِدُ لَنْ يُوْعِدَ اَلْاَمْرُ مِنْهُ اَوْعِدْ
 لِتُوْعِدْ لِيُوْعِدْ لِيُوْعِدْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُوْعِدْ لَا تُوْعِدْ لَا يُوْعِدُ
 الظرف منه مَوْعِدٌ اَلْحِ اِيْعَادٌ مصدر در اصل اَوْعَادٌ بود و اَوْسَاكِنِ رَا بَهْت
 كَسْرَةً مَاقَبِلِ بِيَا كَرْدِنْدِ اِيْعَاكٌ شد و باقی صیغ را بر باب صميم قیاس باید کرد -
 مثال واوی از باب تفعیل چون التَّوَكَّلُ وَاكِلٌ سَاخَنٌ وَكُلٌّ يُوَكِّلُ
 تَوَكَّلَ فَهُوَ مَوْكِّلٌ اَلْمَانِدُ صميم بر اصل خود است مثال واوی از باب مفاعلة
 لَلْوَاظِبَةِ مِمِّشْكَ كَرْدِنِ وَاظِبٌ يُوَاطِبُ مَوَاطِبَةٌ فَهُوَ مَوَاطِبٌ وَاوُظِبَ اَلْحِ
 مانند صميم بر اصل خود است مثال واوی از باب تفاعل چون التَّوَكَّلُ تَكِيهِ وَاَعْتَمَدُ
 كَرْدِنِ تَوَكَّلَ يَتَوَكَّلُ تَوَكَّلَا اَلْحِ مَثَالِ اَوِي - از باب تفاعل چون التَّوَافِقُ
 بِيَكْرِ مَرَاتِنِ شَدِنِ تَوَافِقٌ يَتَوَافِقُ تَوَافِقًا فَهُوَ مَتَوَافِقٌ اَلْحِ مَثَالِ اَوِي اِنْ
 بَابِ اِنْتِعَالِ چُونِ اَلْاِقْتَادُ اِفْرُخْتِ شَدِنِ اَتَشُّ اِتَّقَدُ يَتَّقِدُ اِثْقَادًا فَهُوَ مِتَّقِدٌ
 وَاِتَّقَدُ يَتَّقِدُ اِثْقَادًا اَفْذَاكَ مِتَّقِدٌ لَمْ يَتَّقِدْ لَمْ يَتَّقِدْ لَا يَتَّقِدُ لَنْ يَتَّقِدَ
 لَنْ يَتَّقِدَ اَلْاَمْرُ مِنْهُ اِتَّقَدُ لِيَتَّقِدَ لِيَتَّقِدَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَتَّقِدْ لَا تَتَّقِدْ لَا
 يَتَّقِدُ اَلْاِيْتِعَالِ الظرف منه مِتَّقِدٌ اَلْحِ اِثْقَادٌ مصدر در اصل اَوْتِقَادٌ بود و اَو
 موضع فار اِنْتِعَالِ واقع شد و او را تا کرده در تا ادغام نمودند زیرا که واو یای اصلی که
 فار اِنْتِعَالِ باشد تا شده در تا ادغام باید -
 ماضی معلوم اَتَّقَدُوا اِتَّقَدْتُمْ اِتَّقَدْتُمْ اِتَّقَدْتُمْ اِتَّقَدْتُمْ

اَتَقَدَّ تَمَّا اَتَقَدَّ تَمَّ اَتَقَدَّ تَمَّا اَتَقَدَّ تَمَّ اَتَقَدَّ تَمَّا اَتَقَدَّ تَمَّا اَتَقَدَّ تَمَّا اَتَقَدَّ تَمَّا
 در اصل اَوْتَقَدَّ بود و اَوْرَا تَا كَرُوهُ در تا او غام نمودند اَتَقَدَّ شد در اَتَقَدَّ بقواعد سابقه
 عمل نموده و اَوْرَا بیا بدل نکردند زیرا که اگر در اَتَقَدَّ معروف و اَتَقَدَّ مجهول بقواعد سابقه
 عمل کرده و اَوْرَا بیا بدل میکردند در معروف اَتَقَدَّ و در مجهول اَوْتَقَدَّ نگشت و این
 موجب اختلاف تصرفیات میباشد لهذا اختلاف باب را کرده داشته او غام
 متعین گردانیدند در همه صیغ باب همچنین تعیل نموده - ماضی مجهول اَتَقَدَّ
 اَتَقَدَّ اَتَقَدَّ و اَلَمْ اَتَقَدَّ در اصل اَوْتَقَدَّ بر وزن اُجْتَنِبَ بود و اَوْرَا بیا بدل
 کرده در تا او غام نمودند اَتَقَدَّ شد مضارع معلوم یَتَقَدُّ یَتَقَدُّ یَتَقَدُّ اِنْ یَتَقَدُّ و
 یَتَقَدُّ تَتَقَدُّ اِنْ اَلَمْ یَتَقَدُّ در اصل یُوْتَقَدُّ بود و اَوْرَا بقاعده سابقه
 بتابدل کرده در تا او غام نمودند یَتَقَدُّ شد -

مضارع مجهول یَتَقَدُّ اِنْ یَتَقَدُّ و اَلَمْ -

اسم فاعل مُتَقَدِّ مُتَقَدِّ اِنْ مُتَقَدِّ و مُتَقَدِّ و مُتَقَدِّ اِنْ مُتَقَدِّ اِنْ مُتَقَدِّ اِنْ

امر حاضر معلوم اَتَقَدُّ اَتَقَدُّ اَتَقَدُّ و اَتَقَدُّ اَتَقَدُّ اَتَقَدُّ اَتَقَدُّ اَتَقَدُّ اَتَقَدُّ

امر حاضر مجهول لَتَقَدُّ لَتَقَدُّ لَتَقَدُّ و اَلَمْ -

نهی حاضر معلوم لَا تَقَدُّ لَا تَقَدُّ لَا تَقَدُّ و اَلَمْ -

مثال و اوی از باب استفعال چون اَلِاسْتِجَابُ سزاوار شدن اِسْتَوْجِبُ

یَسْتَوْجِبُ اِسْتِجَابًا اَسْتَوْجِبُ و اَسْتَوْجِبُ یَسْتَوْجِبُ اِسْتِجَابًا اَسْتَوْجِبُ اَسْتَوْجِبُ

مَسْتَوْجِبٌ كَمْ یَسْتَوْجِبُ كَمْ یَسْتَوْجِبُ لَا یَسْتَوْجِبُ لَا یَسْتَوْجِبُ كَمْ یَسْتَوْجِبُ كَمْ یَسْتَوْجِبُ

لَنْ یَسْتَوْجِبَ اَلْاَمْرُ مِنْهُ اَسْتَوْجِبُ لَسْتَوْجِبُ لَسْتَوْجِبُ لَسْتَوْجِبُ لَسْتَوْجِبُ و

الذی عنه لَا تَسْتَوْجِبُ لَا تَسْتَوْجِبُ لَا یَسْتَوْجِبُ لَا یَسْتَوْجِبُ اَلظَّرَفُ

منه مَسْتَوْجِبٌ اَلَمْ اِسْتِجَابًا مَسْتَوْجِبُ اِسْتِجَابًا اِسْتِجَابًا اِسْتِجَابًا اِسْتِجَابًا اِسْتِجَابًا

یا قبلیش مَسْتَوْجِبُ اِسْتِجَابًا اِسْتِجَابًا اِسْتِجَابًا اِسْتِجَابًا اِسْتِجَابًا اِسْتِجَابًا اِسْتِجَابًا

سابقه قیاس باید کرد و صیغهای این باب بر اصل خود اند -

مثال یائی از باب ضارب یضرب چون المیهبر قمار باقتن یسری ییسر
 میسرا فھو یا یسر و یسر یوسر مینسرا فذاک مینسور لم ییسر لم یوسر لا
 ییسر لا یوسر کن ییسر کن یوسر الا مر منه ایسر لتوسر لتیسر لیوسر والنہی
 لا ییسر لا یوسر لا ییسر لا یوسر الطرف منه مینسرا مینسرا ان میا سار و
 مینسرا فالآلہ منه مینسرا مینسرا ان میا سار و مینسرا مینسرا و مینسرا
 میا سار و مینسرا مینسرا ان میا سار و مینسرا مینسرا و مینسرا مینسرا
 مینسیرة افعال لتفضیل منه ایسر ایسر ان ایسر ون ایسا سار و اییسر
 والمؤنث منه یسری یسری ان یسری یسری صرف کیرانند صحیح
 است مگر در مضارع مجهول کہ یوسر یوسران یوسرون انکم ست یوسر در اصل
 ییسر بود یا ساکن یا قبلش مضموم آن یا داؤ شد زیرا کہ ہر باد ساکن غیر مدغم کہ بعد ضمہ
 واقع شود واو گردد و این قاصدہ در اجوف ہم می آید چنانکہ در فعلی چون بین کلمہ یا
 شود واو گردد چون طوبی و کوسنی کہ در اصل طیبی و کوسنی بود بخلاف
 آن فعلی کہ صفت باشد یا ای او را تبدیل نہیں شود البتہ ضمہ ما قبل یا را بکسرہ بدل کنند
 تا یا سلامت بماند چون مشیہ حیکی و قسمة ضیزی کہ در اصل حیکی
 و ضیزی بود و همچنین در ان فعل کہ جمع افعال است یا ای او را سلامت و مانند
 ضمہ ما قبل را بکسرہ بدل کنند تا یا سلامت بماند چون بیض و عین جمع ابیض
 و اعین کہ در اصل بیض و عین بود۔

مثال یائی از باب علم یعلم چون الیاس نا امید شدن بیس بیس
 یاسا فھو یا یس و یس یوعس یاسا فذاک مینوس لم ییس لم
 یوعس لا ییس لا یوعس کن ییس کن یوعس الا مر منه ایس
 لتوعس لتیس لیوعس والنہی عنہ لا ییس لا یوعس ... لا
 ییس لا یوعس الطرف منه مینس مینسان میانس و مینس
 و الا لہ منه مینس مینسان میانس و مینس مینسہ مینسان

مَيْسٌ وَمَيْسَةٌ مَيْسٌ مَيْسَانٌ مَيْسِيٌّ مَيْسِيَّةٌ أَعْلَ التَّقْضِيلِ
 مِنْهُ أَيْسٌ أَيْسَانٌ أَيْسُونَ أَيْسٌ وَيَسٌ وَالْمَوْثُ مِنْهُ يُوسِيٌّ يُوسِيَانُ يُوسِيَاتُ
 يُوسِيٌّ وَيَسِيٌّ مِثَالُ يَالِيٍّ اِزْبَابُ حَسِبَ يَحْسَبُ جُونُ الْيَتِيمِ بِي بِدَرْشُدَنْ يَتِيمٌ
 يَتِيمٌ وَيَمَانٌ فَهُوَ يَمِيٌّ وَيَتِيمٌ يَوْمٌ وَيَمَانٌ ذَلِكَ مَبْتُومٌ لَمْ يَتِيمٌ لَمْ يَوْمٌ لَا يَتِيمٌ لَنْ يَتِيمٌ
 لَنْ يَوْمٌ لَا مَرْمَنَهُ أَيْتَمٌ لِتَوْمٌ لِئِيَّتُمْ وَلَنْ يَوْمٌ وَلَنْ يَوْمٌ لَنْ يَوْمٌ لَا يَوْمٌ
 الظَّرْفُ مِنْهُ مَيْتَمٌ مَيْتَمَانٌ اَنْحِ صَرَفٌ كَبِيرٌ اِنْ بَابٌ مَا نَسَبٌ مَحْمٌ اسْتَأْمَرٌ مَضَارِعٌ مَجْهولٌ كِ
 يَوْمٌ يَوْمَانٌ يَوْمُونَ اَنْحِ اسْتَأْمَرٌ يَوْمٌ كَمَا رَاسِلٌ يَوْمٌ بُوْدِيَا سَاكِنٌ مَا قَبْلُ مِنْ مَضْمُومٌ اَنْ
 يَا رَا بُوَا وِبْدَلٌ كَرْدِيَوْمٌ شَدِّ مِثَالُ يَالِيٍّ اِزْبَابُ شَرَفٌ يَشْرَفُ جُونُ الْيَمَنِ بَارِكٌ
 شَدَنْ يَمِنٌ يَمِيٌّ يَمَانٌ فَهُوَ يَمِيٌّ وَيَمِيٌّ يَوْمٌ يَوْمَانٌ مَيَمُونَ لَمْ يَمِنٌ لَمْ يَوْمٌ لَا
 يَمِنٌ لَا يَوْمٌ لَنْ يَمِنٌ لَنْ يَوْمٌ لَا مَرْمَنَهُ أَوْ مِنْ لِيَوْمٌ لِيَوْمٌ وَاللَّهِ عِنْدَهُ
 لَا يَمِنٌ اَنْحِ يَوْمٌ صِبْغَةٌ وَاحِدَةٌ كَرَا غَابٌ مَجْهولٌ وَرَاسِلٌ يَمِنٌ بُوْدِيَا سَاكِنٌ مَا قَبْلُ مِنْ مَضْمُومٌ
 اَنْزَا وَاوْبَدَلٌ كَرْدِيَوْمٌ شَدِّ وَبَعْضُهُ بِمَجْنُونٌ وَرَامِرٌ وَبِاقِي صِبْغَةٌ مَجْهولٌ يَأْبُدُ وَاسْتَأْمَرٌ

مِثَالُ يَالِيٍّ اِزْبَابُ اِفْعَالٌ جُونُ الْاِيْقَانِ يَقِيْنٌ كَرْدِيَوْمٌ اَيَقِيْنٌ يَوْمِيٌّ اِيْقَانًا فَهُوَ
 مَوْقِيْنٌ وَوَاوِيْنٌَ يَوْمِيْنٌَ اِيْقَانًا فَذَلِكَ مَوْقِيْنٌ اَنْحِ يَوْمِيْنٌ وَرَاسِلٌ يَقِيْنٌ بُوْدِيَا سَاكِنَةٌ لِقَاعُهُ
 سَابِقَةٌ وَوَاوِيْنٌ وَبَعْضُهُ بِمَجْنُونٌ وَرَمَوْقِيْنٌ بَايِدٌ فَمَيْدٌ مِثَالُ يَالِيٍّ اِزْبَابُ تَقِيْلٌ جُونُ التِّيْسِيْرِ
 آسَانٌ كَرْدِيَوْمٌ يَسَارٌ يَسِيْرٌ تَقِيْلٌ اَنْحِ مِثَالُ يَالِيٍّ اِزْبَابُ مَفَاعَلَةٌ جُونُ اَمْطِيَا سَاكِرَةً
 بَايِكْدِيَوْمٌ قَرَابَا خْتِنٌ يَأْسَارٌ يَأْسَارٌ فَهُوَ مَيَا سَاكِرَةً وَوِيَوْمٌ يَأْسَارٌ مَيَا سَاكِرَةً اَنْحِ -

مِثَالُ يَالِيٍّ اِزْبَابُ تَفْعَلٌ جُونُ التِّيْسِيْرِ آسَانٌ شَدَنْ تَيْسَرَ تَيْسَارٌ فَهُوَ مَيْسِرٌ
 اَنْحِ مِثَالُ يَالِيٍّ اِزْبَابُ تَفَاعَلٌ جُونُ التِّيَامِنِ اِزْبَابٌ رَاسِلٌ غَاثَةٌ شَدَنْ تِيَامِنٌ
 تِيَامِنٌ تِيَامِنًا اَنْحِ مِثَالُ يَالِيٍّ اِزْبَابُ اِفْتَعَالٌ جُونُ الْاِتْسَارِ آسَانٌ شَدَنْ
 اِتْسَارٌ اِتْسَارًا فَهُوَ مَيْسِرٌ وَاتْسَارٌ اِتْسَارًا فَذَلِكَ مُتَمَكِّرٌ بِرَقِيَّاسٍ اِنْقَدَ
 يَمُقَدَّرٌ اَفْعَالًا فَهُوَ مَقْدَرٌ اَنْحِ مِثَالُ يَالِيٍّ اِزْبَابُ اِسْتِفْعَالٌ جُونُ الْاِسْتِيْسَارِ مَيْسِرٌ
 شَدَنْ وَطَلَبٌ يَسْرُوْنُ اِسْتِيْسَارٌ اِسْتِيْسَارًا فَهُوَ مَسْتِيْسَارٌ وَاسْتِيْسَارٌ يَسْرُوْنُ

لَا يَسْتَيْسِرُ أَذَاكَ مُسْتَيْسِرٌ لَمْ يَسْتَيْسِرْ لَمْ يَسْتَيْسِرْ لَا يَسْتَيْسِرُ لَا يَسْتَيْسِرُ لَنْ
يَسْتَيْسِرُ لَنْ يَسْتَيْسِرُ الْأَمْرُ مِنْهُ اسْتَيْسِرَ لَيْسَتْ يَسْتَيْسِرُ لَيْسَتْ يَسْتَيْسِرُ وَالنَّهْيُ عِنْدَ
لَا تَسْتَيْسِرُ لَا تَسْتَيْسِرُ لَا يَسْتَيْسِرُ الظَّرْفُ مِنْهُ مُسْتَيْسِرٌ الْح

ابواب مُعْتَلِّ الْعَيْنِ

اجوف واوی از باب نصر ینصر القول گفتن قال يقول قوله فهو قائل
وقيل يقال قوله اذاك مقول لم يقل لم يقل لا يقول لا يقال لن يقول لن
يقال الامر منه قل لقل ليقل ليقل والنه عنده لا تقل لا تقل لا يقل الظرف
منه مقال مقالان مقائل ومقيل والاله منه مقول مقولان
مقاول ومقيل مقوله مقولتان مقاول ومقيلة مقوال مقولان
مقاول ومقيل ومقيلة افعال التفضيل منه اقول اقوال اقولون اقاول
اقيل والمونث منه قول قولبان قوليات قول وقويل بدانکه اجوف واوی از
سباب آمده اند نصر و ضارب و سمع چنانکه باید مقال صیغه واحد مذکر اسم ظرف در
اصل مقول بود و او متحرک ماقبل او حرف صمیم ساکن حرکت و او را نقل کرده ماقبل دادند
و او در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش مفتوح گشت آن و او را بالف کردند مقال شد و مقال
جمع تکسیر مقال است مقال اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند رو
کردند بسوی اصلش که مقول بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم با الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مقاول شد مقیل تصغیر
مقال است مقال اسم بکبر بود چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند رو نمودند باصلش که
مقول بود حرف اول را ضم کردند و ثانی را فتح و سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعد او غام مقیل شد مقیلة تصغیر مقولة صیغه واحد
مونث اسم آله است و مقاول جمع تکسیر آن و اقاول جمع تکسیر اقول صیغه واحد مذکر
اسم تفضیل و اقیل تصغیر آن و در مقول و مقولة که اسم آله است اگر چه او متحرک ماقبلش
ساکن و بقاعده مقول حرکت و او را با قبل دادن سزاوار بود لیکن این چنین نکردند

زیرا که هر دو در اصل مقول بودند الف را حذف نمودند مقول شد و بعد حذف الف تا در آخر
افزودند مقوله گشت و مقول بسبب مانع که وقوع الف بعد و او است نقل حرکت
نکردند پس درین هر دو که فرع آن هستند هم نقل حرکت نمودند -

صرف کبیر فعل ماضی معلوم قال تالاً قالوا قالت قلنا قلن قلت قلتما قلتم
قلت قلتما قلن قلت قلنا قال در اصل قول بود و او متحرک تا قبلش مفتوح و او بالف
بدل شد زیرا که هر دو ای وی ای متحرک که بعد فتحه واقع شود الف گردد بشرط چند (۱) آن و او
ویا فاکر نباشد چون فوعکد (۲) بین لیفیت نباشد چون حی (۳) قبل از الف تشبیه نباشد
چون دعوا (۴) قبل مده زائده واقع نگردد چون طویل (۵) قبل یاء مشدود وزن تاکید
نباشد چون انخسین (۶) بمعنی لون و عیب نباشد چون عود (۷) بر وزن فعلا ن نباشد
چون جولا ن هر جا که این شرط متحقق شوند آن و او بالف بدل کرده شوند و الا فلا قلن
در اصل قولن بود چون و الف شد الف بالتقاسه ساکنین بیفتاد قلن شد فتحه قاف الضمه

بدل کردند تا بران دلالت کند که از اینجا عین فعل که افتاده است و او بود یا -
فعل ماضی مجهول قیل قیلوا قیلت قیلتا قلن قلت قلتما قلتم قلت قلتما
قلنت قلت قلنا قیل در اصل قول بود کسره بر و او ثقیل بود زیرا که عا و ا تحت ضمه است
آن کسره را نقل کرده بقاف دادند بعد سبب حرکت تا قبل قول شد و او ساکن تا قبلش مکسور
و او را بیابا بدل کردند و او از قلن تا آخر بالتقاسه ساکنین بیفتاد ضمه اصل قاف بانام صورت
معروف و مجهول و امریکه شد لیکن در اصل مختلف اصل قلن ماضی معروف قیلن است و اصل
قلن مجهول قولن و اصل قلن امر قولن -

فعل مضارع معلوم یقول یقولان یقولون تقول تقولان یقولن تقولن
تقولون تقولین تقولان یقولن یقولون در اصل یقول بود ضمه بر و او ثقیل بود
نقل کرده با قبل دادند یقول شد زیرا که حرکت و او با قبل آن که ساکن باشد نقل کنند عا
آن حرکت فتحه باشد و او و یا بالف سازند بشرط مذکور بالا و در یقولن و یقولن و او التقا
ساکنین بیفتاد فعل مجهول یقال یقالان یقالون یقالن یقالان

بود و مستترک با قبش حرف صمیم ساکن حرکت و او نقل کرده با قبش و او در اصل مستترک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن و او را بالف بدل کردند و الف بالتقائی ساکنین بمقتار و همچنین در انوت می قیاس باید کرد.

مضارع منفی معلوم لا یقولون لا یقولون لا نقول لا نقول
لا نقول لا نقولون لا نقولین لا نقولین لا نقولون لا نقولون
جمع این صیغ که در اصل بسکون قاف و ضم عین بودند بقاعده سابقه منتهی او نقل کرده با قبل و او در مضارع مجهول لا یقال لا یقالان لا یقالون آنگه درین بحث فتحه و او بقاف واده و او را بالف بدل کردند فنی مؤکد معلوم کن یقولون یقولون کن یقولون

کن یقال کن یقالون کن یقالون کن یقالون کن یقالون کن یقالون کن یقالون
واقعده فنی مؤکد مجهول کن یقال کن یقالان کن یقالون کن یقالون کن یقالون کن یقالون

کن یقول کن یقولون کن یقولون کن یقولون کن یقولون کن یقولون کن یقولون

امر حاضر معلوم قل قولوا قولی قولوا قلین قل در اصل اقول بود از تقول

ضمه بر او و ثقیل بود نقل کرده با قبل و او را بالتقائی ساکنین حذف نمودند اقل شد

بحرکت قاف از همزه وصل مستغنی شدند از این انداخته قل شد و ترا میرسد که گوی قل از

تقول ماخوذ است چون علامت مضارع که تا است انداخته شد و لام بوقفی ساکن گشت

و او با اجتماع ساکنین بیفتاد و قل شد و مثل قل بحق با وجود عدم اجتماع ساکنین و او را حذف

کردند زیرا که حرکت لام عارضی است پس در حکم سکون خواهد بود بخلاف حرکت در و او را الف

فاعل جال است آن بمنزله جز و کلمه است و بهمین نهم دیگر صیغ امر را باید فهمید صیغانه

امر باللام و صیغه نهی مانند صیغ نفی مجد علم است که در آنها در محل حزم و او الف افتاده است

و بیس بانون تا کید ثقیله قولن قولن قولان قولن قولان قولان قولان قولان

قولن در اصل اقول بود و منتهی او نقل کرده با قبل و او را اجتماع ساکنین شد میان لام و او

بیفتاد و همزه وصل نیز بسبب عدم احتیاج انداخته شد و چون لام کلمه بسبب اتصال نون

ثقیله مستترک شد پس و او را ام قولن قولن قولن قولن قولن قولن قولن قولن

قُولِنُ اَعْلَالَاتِ اِنْ بَحِثَ بِقِيَاسِ نَوْنِ ثَقِيلِهِ بَايَدِ نَهْمِيدِ - اَمْرٌ حَاضِرٌ مَجْمُولٌ
 لِيُقَلُّ لِيُقَالُ لِيُقَالُو الْتَقَالِي لِيُقَالَا لِيُقَلَّنَّ اَعْلَالِ اِنْ صَبَّحَ سَابِقًا بَلَدِشْتِ -
 بَا نَوْنِ تَاكِيْدِ ثَقِيْلِهِ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ لِيُقَلَّنَنَّ
 بَا نَوْنِ تَاكِيْدِ خَفِيْفِهِ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ -
 اَمْرٌ غَائِبٌ مَعْلُوْمٌ لِيُقَلُّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَلُّ لِيُقَالُو لِيُقَلَّنَّ لِيُقَلَّنَّ لِيُقَلَّنَّ
 لِيُقَلَّنَّ - تَعْلِيْلَاتِ اِنْ بَحِثَ رَابِعِيًّا بِمَجْدِ قِيَاسِ بَايَدِ كَرْدِ -

اَمْرٌ غَائِبٌ مَجْمُولٌ لِيُقَلُّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَلُّ لِيُقَالُو لِيُقَلَّنَّ لِيُقَلَّنَّ لِيُقَلَّنَّ
 هِيَ حَاضِرٌ مَعْلُوْمٌ لِيُقَلُّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَلُّ لِيُقَالُو لِيُقَلَّنَّ لِيُقَلَّنَّ لِيُقَلَّنَّ

وَسَالُ الْتَقَوْلُ بُوْدُ زَمْرِهِ بَرَوَاوُ ثَقِيْلٌ وَاشْتَرَاوُ بَا قَبْلِ وَاعْتَدَا جَمَاعٌ سَاكِنِيْنَ شَدِيْمِيَانِ وَاَوَّلَامِ وَاَوْرَا
 عَدَّ كَرْدَنَدَا تَقَلُّ شَدِ هَجْمُولٌ لِيُقَلُّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَلُّ لِيُقَالُو لِيُقَلَّنَّ لِيُقَلَّنَّ لِيُقَلَّنَّ
 وَسَالُ الْتَقَوْلُ بُوْدُ وَاَوْرَاوُ مَتَحَرِّكٌ مَاتَقَبْلُ حَرْفِ صِيْحِمِ سَاكِنِ حَرْكَتِ وَاَوْرَاوُ تَقَلُّ كَرْدَنَدَا بَقَاوُ وَاَوْرَاوُ دَرِ اَمْرِ
 مَتَحَرِّكِ بُوْدَا كُنُوْنِ مَاتَقَبْلُ مَفْتَحِ كَشْتِ اَزَا بَالْفِ بَدَلِ كَرْدَنَدَا لِيُقَالُو شَدَا لِفِ بَالْتَقَاوُ
 سَاكِنِيْنَ بِيْفِتَاوُ وَلَا تَقَلُّ شَدِ غَائِبٌ مَعْلُوْمٌ لِيُقَلُّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَلُّ لِيُقَالُو لِيُقَلَّنَّ لِيُقَلَّنَّ لِيُقَلَّنَّ
 لِيُقَلَّنَّ لِيُقَلَّنَّ لِيُقَلَّنَّ هَجْمُولٌ لِيُقَلُّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَلُّ لِيُقَالُو لِيُقَلَّنَّ لِيُقَلَّنَّ لِيُقَلَّنَّ
 لِيُقَلَّنَّ لِيُقَلَّنَّ اَجْوُفٌ وَاَوِيْ اَنْبَابِ عِلْمِ يَعْلَمُ بِيْنَ اَلْخَوْفِ وَالْمَخَافَةِ تَرْبِيْدِ
 خَافَ يَخَافُ خَوْفًا هُوَ خَائِفٌ وَخَيْفٌ يَخَافُ خَوْفًا فَذَلِكَ مَخَوْفٌ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَفْ
 لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَفْ كُنْ يَخَافُ كُنْ يَخَافُ اَلْمَرْمَدُ خَفَ لِيَخَفَ لِيَخَفَ لِيَخَفَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ
 لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَفْ اَلظُّرْفُ مِنْهُ مَخَافٌ مَخَافَانِ مَخَاوِفٌ وَهَخِيْفٌ
 وَاَلْاَلَةُ مِنْهُ مَخَوْفٌ مَخَوْفَانِ مَخَاوِفٌ وَهَخِيْفٌ مَخَوْفَةٌ مَخَوْفَتَانِ مَخَاوِفٌ وَهَخِيْفَةٌ
 مَخَوَافٌ مَخَوَافَانِ مَخَاوِفٌ وَهَخِيْفٌ وَهَخِيْفَةٌ اَفْعَالُ التَّفْضِيْلِ مِنْهُ اَخَوْفٌ اَخَوْفَانِ
 اَخَوْفُوْنَ اَخَاوِفٌ وَالتَّخِيْفُ وَالتَّخِيْفُ مِنْهُ خَوْفِيٌّ خَوْفِيَانِ خَوْفِيَاتٌ خَوْفٌ خَوْفِيٌّ
 بَلَاكُهُ مَخَاوِفٌ صِيغَةُ تَكْسِيْرِ اَزْ اَنْ مَخَوْفٌ صِيغَةُ وَاحِدٍ مِنْ ظُرْفِ اَسْتِ وَنِيْزِ مَخَوْفٌ
 صِيغَةُ اَلْاَسْتِ مَخِيْفٌ تَصْنِيْفٌ مَخَوْفٌ اَسْتِ وَهَخِيْفَةٌ تَصْنِيْفٌ مَخَوْفَةٌ -

فعل ماضی معلوم خاف خافا خافوا خافت خافتا خفتن خفتت خفتتا

خفتم خفتت خفتما خفتن خفتت خفتنا - خاف وصال خوف بود و او متحرک و قبلش

مفتوح و او را بالف بدل کردند خاف شد خفتن وصال خوفن بود کسره بر و او ثقیل داشته بخاوند

بعد نقل حرکت و او بالتقامی ساکنین بیفتاد خفتن شد و در اینجا حرف خا را ضممه ندادند اگر چه است

آن بود که ضممه دادند زیرا که درین موضع بیان باب را رعایت کردند که در اصل فعل بود

و لالت بر محذوف از خفتن تا آخر فاکمه را بعد حذف بین کسره و او و باقی اعلال صیغ را بقواعد

که در قال گفته ایم استخراج باید کرد فعل ماضی مجهول خیف خیفنا خیفتمو انخفتم

خفن الخ بر قیاس قبیل قبله الخ فعل مضارع معلوم یخاف یخافون یخافون

یخافون یخافون یخفون الخ - مضارع مجهول یخافون یخافون یخافون الخ اعلال

این هر دو بحث مثل اعلال یقال باید نمید اسم فاعل خاف خافان خائفون

خائفه خوف خوف خوف خوف خوفان خوف خوف خوف خوف خوفه

خائفان خائفات خوف خوف خوفه تعیل خائف بر قیاس قائل است

و خافه صیغه هم تکسیر از آن خائف است خوف تصغیر خائف و خوفیه تصغیر

خائفه اسم مفعول خوف خوفان خوفون خوفه خوفان خوفات

الخ خوف در اصل خوف و تکرار یکی از دو واو حذف شد چنانکه در مفعول گفته شد

امر حاضر معلوم خف خافا خافوا خافی خافا خفتن خف در اصل خوف بود

و او متحرک و قبلش حرف صیغ ساکن حرکت او نقل کرده با قبل دادند و او را بالف بدل کردند

التقامی ساکنین شد میان الف و الف را حذف نمودند و همزه را از جهت استغنائی حذف

کردند خف شد خاف و در اصل خوف بود فتمه و او را نقل کرده با قبل دادند و او را الف گویانند

و همزه وصل را جهت عدم احتیاج حذف کردند خافا شد صیغه تشبیه امر حاضر و جمع

مذکر آن با صیغه تشبیه مذکر غائب ماضی و جمع آن ملتبس شده و همچنین التباس و اتحاد

مصانقه ندارد زیرا که فرق این صیغ از مقام عبارت و قرآن معلوم میشود

بانون تاکید ثقیله خافن خافان خافون خافان خفنا و از

خَافٍ تَأْخِرُ الْفَاءُ بَعْضَ الْأَمْرِ إِذَا اجْتَمَعَ سَاكِنٌ تَائِدٌ - يَنْوِنُ تَأْكِيدَ خَفِيفِهِ
 خَافٍ خَافٍ خَافٍ أَمْرٌ حَاضِرٌ مَجْهُولٌ لِيُخَفَّ لِيُخَافَ لِيُخَافُوا لِيُخَافِي
 لِيُخَافُوا لِيُخَفَّنَ أَمْرٌ غَائِبٌ مَعْلُومٌ لِيُخَفَّ لِيُخَافَ لِيُخَافُوا لِيُخَافُوا لِيُخَفَّنَ
 لَا خَفَّ لِيُخَفَّ يَنْوِنُ تَأْكِيدَ ثَقِيلِهِ لِيُخَافَنَّ لِيُخَافَانِ لِيُخَافَنَّ الْكُفْرَ -

أَمْرٌ غَائِبٌ مَجْهُولٌ لِيُخَفَّ لِيُخَافَ لِيُخَافُوا الْكُفْرَ -
 هِيَ حَاضِرٌ مَعْلُومٌ لَا يَخَفُّ لَا يَخَافُ لَا يَخَافُونَ الْكُفْرَ
 يَنْوِنُ تَأْكِيدَ ثَقِيلِهِ لَا يَخَافَنَّ لَا يَخَافَانِ الْكُفْرَ

هِيَ حَاضِرٌ مَجْهُولٌ لَا يَخَفُّ لَا يَخَافُ لَا يَخَافُونَ الْكُفْرَ
 هِيَ غَائِبٌ مَعْلُومٌ لَا يَخَفُّ لَا يَخَافَانِ الْكُفْرَ -
 يَنْوِنُ تَأْكِيدَ ثَقِيلِهِ لَا يَخَافَنَّ الْكُفْرَ -

هِيَ غَائِبٌ مَجْهُولٌ لَا يَخَفُّ لَا يَخَافَانِ الْكُفْرَ - اَعْلَالُ صِيغِ أَمْرٍ غَائِبٍ مَعْرُوفٍ وَ
 مَجْهُولٍ يَنْوِنُ تَأْكِيدَ ثَقِيلِهِ وَخَفِيفِهِ وَصِيغِ نَهْيٍ رَافِعٍ عَدَسٍ كَمَا سَبَقَ فِي تَقْرِيرِ بَابِ
 بَائِدٍ كَرَدِ وَبَاقِيِ الْبُوابِ إِزْجُوفٍ وَوَاوِيِ بَيَّادِهِ -

اجوف واوی از باب افعال چون الأقامة قيام کردن أقام يقيم إقامة
 فهُوَ مُقِيمٌ وَأَقِيمُ يَاقُمُ اِقَامَةً فِذَلِكَ مَقَامٌ كَمَا يَقِيمُ كَمَا يَقِيمُ لَا يَقِيمُ وَلَا يَقِيمُ لَنْ يَقِيمَ
 لَنْ يَقَامَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَقَمَ لِيَقُمَ لِيَقُمِ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا يَقُمُ لَا يَقُمُ لَا يَقُمُ لَا يَقُمُ
 الْخُوفُ مِنْهُ مَقَامٌ الْكُفْرَ - اِقَامَةٌ وَرَافِعٌ قَوَامًا بُوْدُ وَوَاوِيٌّ مَحْرُوكٌ مَقْبَلُ حَرْفِ صِيغِ
 سَاكِنِ حَرَكَةِ وَوَاوِيٌّ نَقْلٌ كَرِهَةٌ بِقَافٍ دَاوِدٌ وَوَاوِيٌّ مَحْرُوكٌ بُوْدُ الْكُفْرَ مَقْبَلُ مَفْتُوحِ كَشْتِ
 أَنْزَالِ الْفَاءِ بَدَلُ كَرِهَتِهِ بِيَانِ بَرْدِ الْفَاءِ اجْتِمَاعِ سَاكِنِينَ مَشْدَقِ الْفَاءِ أَوَّلِ رَاغِبٍ كَرِهَتِهِ
 عَوَضَ عَنْ تَأْخِيرِ الْفَاءِ وَوَاوِيٌّ قَامَةٌ شَدِيدَةٌ -

فَعْلٌ مَاضِيٌّ مَعْلُومٌ أَقَامَ أَقَامًا أَقَامُوا أَقَامَتْ أَقَامَتْنَا أَقَامْتِ أَقَامْتِ أَقَامْتِ أَقَامْتِ
 أَقَامْتِ أَقَامْتِ أَقَامْتِ أَقَامْتِ أَقَامْتِ أَقَامْتِ أَقَامْتِ أَقَامْتِ أَقَامْتِ أَقَامْتِ أَقَامْتِ أَقَامْتِ
 سَاكِنِ فَتْحَةٍ وَوَاوِيٌّ نَقْلٌ كَرِهَةٌ بِقَافٍ دَاوِدٌ وَوَاوِيٌّ مَحْرُوكٌ بُوْدُ الْكُفْرَ مَقْبَلُ مَفْتُوحِ كَشْتِ

اورا بالف بدل کر دیا قائم شد و راقن تا آخر الف باجتماع ساکنین بیفتاد۔
 ماضی مجہول اَقِمَّ اَيْمُوا اَيْمُ اصل اَقِمَّ اَقِيمُ بود کسرہ و او را نقل کرده
 بقاف داوند اَقِيمُ شد و ساکن ماقبل او کسور آنرا بیابدل کر دیا اَقِيمُ شد۔
 مضارع معلوم يَقِيْمُ يَقِيْمَانِ يَقِيْمُونَ يَقِيْمُ يَقِيْمَانِ يَقِيْمُونَ اَيْمُ اصل يَقِيْمُ يَقِيْمُونَ
 بود کسرہ پر و او ثقیل بود نقل کرده با ثقیل داوند پس بہت کسرہ بیابدل شد و راقن
 وَتَصْرِيحًا بِالْقَائِمِ سَاكِنِينَ بِيَتَاد۔ مضارع مجہول يَقَامُ يَقَامَانِ يَقَامُونَ
 اَيْمُ اعلال این بہت بر قیاس يُقَالُ اَيْمُ است۔

اسم فاعل مُقِيمٌ مُقِيمَانِ مُقِيمُونَ مُقِيمَةٌ مُقِيمَاتٌ بِرِقَاسٍ يَقِيْمُ يَقِيْمَانِ اَيْمُ
 اسم مفعول مُقَامٌ مُقَامَانِ مُقَامُونَ اَيْمُ بِرِقَاسٍ يُقَامُ يُقَامَانِ -
 نفي جحد معلوم كَمْ يَقِيْمُ كَمْ يَقِيْمَانِ كَمْ يَقِيْمُونَ كَمْ يَقِيْمُ كَمْ يَقِيْمَانِ كَمْ يَقِيْمُونَ
 و اصل كَمْ يَقِيْمُ كَمْ يَقِيْمَانِ كَمْ يَقِيْمُونَ و با التماس ساکنین بیفتاد نفي جحد مجہول كَمْ يَقِيْمُ
 كَمْ يَقَامُ كَمْ يَقَامَانِ اَيْمُ كَمْ يَقِيْمُ كَمْ يَقِيْمَانِ كَمْ يَقِيْمُونَ و او الف شد الف باجتماع ساکنین حذف
 فعل مضارع نفي معلوم لَا يَقِيْمُ وَلَا يَقِيْمَانِ اَيْمُ -

نفي مجہول لَا يُقَامُ وَلَا يُقَامَانِ اَيْمُ -
 نفي مؤکد معلوم كُنْ يَقِيْمُ كُنْ يَقِيْمَانِ اَيْمُ -
 نفي مؤکد مجہول كُنْ يُقَامُ كُنْ يُقَامَانِ اَيْمُ -

امر حاضر معلوم اَقِمَّ اَقِيْمَا اَقِيْمُوا اَيْمُ - اصل اَقِمَّ اَقِيمُ بود و او کسور
 ماقبلش حرف صیغہ ساکن حرکت و او نقل کرده بقاف داوند و او را بہت کسرہ ماقبل بیابدل
 کرد و اجتمع ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کر دیا اَقِمَّ شد۔

امر حاضر مجہول لِيَقْمَ لِيَقْمَا اَيْمُ -

فعل امر غائب معلوم لِيَقْمِ اَيْمُ

مجہول لِيَقْمَ لِيَقْمَا اَيْمُ -

نفي حاضر معلوم لَا يَقْمُ وَلَا يَقْمَا اَيْمُ -

في حاضر مجهول لا يُقَمُّ لا تُقَامَا التَّم -

في غائب معلوم لا يُقَمُّ لا يُقَمَّمَا التَّم -

في غائب مجهول لا يُقَمُّ لا يُقَامَا التَّم اعلال این صیغ مثل اعلال سابق است

اجوف واوی از باب تفعیل چون التَّوَيَّلُ رَوَيْدُكَ حَوَّلَ يُحَوِّلُ مَكْوِيلًا

این باب بر اصل خرواست و همچنین باب مفاعله بر اصل خرواست و هم مقاومه

مقاوم و همچنین باب تفعّل حَوَّلَ يُحَوِّلُ مَحْرًا بر اصل خرواست و همچنین باب

تفاعل چون التَّنَاوُلُ بِالْيَدِ كَرَّ فَارْتَفَعَتْ تَنَاوَلُ يُتَنَاوَلُ تَنَاوُلًا وَ

و همچنین باب اعلال وَ اُفْعِلَالٍ چون اِسْوَدَا اِسْوَدًا اِسْوَادًا سِيَاهُ شَدْنِ

اِسْوَدًا يَسْوَدُ اِسْوَادًا فَرَسُوادًا يَسْوَدُ اِسْوَادًا بِرِاسْلِ فِرْدَانِد -

اجوف واوی از باب افتعال چون اَلْاَجْتِنَابُ قطع بیان کردن اِجْتَابَ

يَجْتَابُ اِجْتِيَابًا هُوَ اِجْتَابٌ وَ اِجْتِيَابٌ يَجْتَابُ اِجْتِيَابًا فَذَلِكَ اِجْتَابًا يَجْتَبُ

لَمْ يَجْتَبِ اِجْتَابًا لَمْ يَجْتَابْ لَنْ يَجْتَابَ لَنْ يَجْتَابَ اَلْمَرْصَدُ اِجْتَبُ اِجْتَبُ

يَجْتَبُ اِجْتَبُ وَ اَلنَّهْيُ عِنْدَ اَلتَّجْتَبُ اَلتَّجْتَبُ اَلتَّجْتَبُ اَلظَّرْفُ مِنْهُ

اِجْتَابُ التَّم اصل اِجْتِيَابًا بِمَصْدَرِ اِجْتِيَوا بِا بُرُو و ا بِسبب كسرة ما قبل باشد اسم

فاعل و اسم مفعول این باب بیک صورت واقع شده لیکن اصل اسم فاعل اِجْتَبُ و

و اصل اسم مفعول اِجْتَبُ بُرُو و ظرف نیز که هموزن مفعول باشد هم برین صورت است -

ماضی معلوم اِجْتَابَ اِجْتَابًا اِجْتَابُوا اِجْتَابَتْ اِجْتَابًا اِجْتَبْنَا اِجْتَبْنَا اِجْتَبْتُمْ اِجْتَبْتُمْ

در اصل اِجْتَبُ بُرُو و ا بقاعده قال الف شد و در اِجْتَبْنَا الف با جماع ساکنین بیفتاد -

ماضی مجهول اِجْتَبْتُ اِجْتَبْتُمَا اِجْتَبْتُ اِجْتَبْتُمْ اِجْتَبْتُ اِجْتَبْتُمْ اِجْتَبْتُ اِجْتَبْتُمْ

نقل کرده با قبل دارند و از ا کسره ما قبل یا بدل کردند اِجْتَبْتُ شد -

مضارع معلوم يَجْتَابُ يَجْتَابَانِ يَجْتَابُونَ التَّم -

مضارع مجهول يُجْتَابُ يُجْتَابَانِ يُجْتَابُونَ التَّم -

امر حاضر معلوم اِجْتَبْ اِجْتَبَا اِجْتَبُوا التَّم اصل اِجْتَبْ اِجْتَبَا اِجْتَبُوا

متحرک ما قبلش مفتوح و او را بالف بدل کردند پس اجتماع ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند اجتناب شد لفظ ماضی و امر و تشبیه و جمع مذکر با هم مشتبه شدند لیکن در اصل تفاوت است

امر حاضر مجهول لِيُجْتَبَ لِيُجْتَبَا الْخ -

فهی حاضر معلوم لَا يُجْتَبَ لَا يُجْتَبَا الْخ -

فهی حاضر مجهول لَا يُجْتَبَ لَا يُجْتَبَا الْخ -

فهی غائب معلوم لَا يُجْتَبُ لَا يُجْتَبَا الْخ بر آوردن اعلال دیگر صیغ بر متمدی و شوا

یت اجوف واوی از باب اِنْفَعَال چون اَلْأُنْقِيَاءُ گردن نهادن اِنْقَادُ

يُنْقَادُ اِنْقِيَادُهُمْ مُنْقَادٌ وَ اُنْقِيَادُ يُنْقَادُ اِنْقِيَادًا فَذَلِكَ مُنْقَادٌ لَمْ يُنْقَدْ لَمْ يُنْقَدْ لَا يُنْقَادُ

لَا يُنْقَادُونَ لَنْ يُنْقَادُوا اَلْمَرْمُوهُ اِنْقَادٌ لِيُنْقَدْ لِيُنْقَدُ وَ اَلنَّهْيُ عِنْدَ اَلتَّنْقُدِ

لَا تُنْقَدُ لَا يُنْقَدُ لَا يُنْقَدُ اَلظَّرَفُ مِنْهُ مُنْقَادٌ الْخ اِنْ قَادَ وَرِصْل

اِنْقَادٌ بورد و او متحرک ما قبل او مفتوح و او را بالف بدل کردند اِنْقَادٌ شد يِنْقَادُ وَرِصْل

يُنْقَادُ بورد و او بی جهت الفتح ما قبل بالف بدل شد اُنْقِيدُ ماضی مجهول وَرِصْل اِنْقِيدُ

بود کسره بر او و ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل و او ساکن ما قبل او

مکسور از ایا بدل کردند اُنْقِيدُ شد باقی اعلال و صرف کبیر این باب بروفق باب

اِنْفَعَال اجوف واوی است - کَمَا صَرَ اِنْفَاءً -

اجوف واوی از باب اِسْتِفْعَال چون اَلْاِسْتِعَانَةُ یاری خواستن اِسْتِعَانَتٌ

يُسْتَعِينُ اِسْتِعَانَهُ فَهُوَ مُسْتَعِينٌ وَ اِسْتَعِينُ يُسْتَعَانُ اِسْتِعَانَةً فَذَلِكَ

مُسْتَعَانٌ لَمْ يَسْتَعِنْ لَمْ يَسْتَعِنْ لَا يُسْتَعِينُ لَا يُسْتَعَانُ لَنْ يَسْتَعِينُ لَنْ يَسْتَعَانُ

لَا مَرْمُوهُ اِسْتَعِينُ لِيُسْتَعَنْ وَ اَلنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُسْتَعِنُ لَا تُسْتَعِنُ لَا يُسْتَعِنُ

لَا يُسْتَعِنُ اَلظَّرَفُ مِنْهُ مُسْتَعَانٌ الْخ بدانکه اِسْتِعَانَةُ مصدر و رِصْل اِسْتَعَوْنَا بورد

بقاعده اِقَامَةٌ تعیل باید کرد فعل ماضی معروف اِسْتَعَانُ اِسْتِعَانَا

اِسْتِعَانُوا اِسْتَعَانَتْ اِسْتَعَانَتْ اِسْتَعْنَتْ اِسْتَعْنَتْ اِسْتَعْنَتْ اِسْتَعْنَتْ اِسْتَعْنَتْ

بورد و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او را در رِصْل

بورد و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او را در رِصْل

متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند استعانت شد
 همچنین است استعانتکرا استعانت در اصل استعوت بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح
 ساکن حرکت با و را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت
 آن واو را بالف بدل کردند و الف با جماع ساکنین بیفتاد استعانت شد.

ماضی مجهول استعین استعینا استعینوا الخ استعین در اصل استعوت
 بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند اکنون قاعده
 که واو ساکن با قبل او مکسوران و او بیابدل شد استعین گشت در استعانت که در
 اصل استعوتنا بود و او یا شد و یا بالتقاء ساکنین حذف گشت.

مضارع معلوم يستعين يستعینان يستعینون تستعینان
 يستعین تستعین الخ يستعین در اصل يستعون بود و او متحرک با قبل او حرف
 صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند بعد و او ساکن ماقلش مکسوران و او بیابدل
 شد يستعین گشت برین قیاس است و در باقی مگر در يستعین و تستعین
 التقاء ساکنین شد یا حذف کردند.

مضارع مجهول يستعان يستعانان يستعانون الخ يستعان
 در اصل يستعون بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل
 دادند و او در اصل متحرک بود اکنون ماقلش مفتوح گشت آن را بالف بدل کردند يستعان
 شد برین قیاس است باقی صیغ -

اسم فاعل مستعین مستعینان مستعینون الخ مستعین در اصل
 مستعون بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بعین دادند بعد
 و او ساکن ما قبل او مکسوران و او بیابدل شد مستعین گشت.

اسم مفعول مستعان مستعانان مستعانون در اصل مستعون بود و او
 متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بعین دادند و او در اصل متحرک بود -
 اکنون ماقلش مفتوح گشت آن را بالف بدل کردند مستعان شد.

امر حاضر معلوم استعین استعینا استعینوا استعینی استعین راز
 تستعین بنا نمودند علامت استقبال را حذف ساختند بعد حذف ساکن باذمه وصل
 مکسور در اولش در آوردند و آخر ساکن کردند علامت قعی سقوط حرکت شد پس التقل ساکنین
 شد در میان یا و نون یا را حذف کردند استعین شد امر حاضر مجهول لتستعین
 لتستعنا الخ - امر غائب معلوم لیستعین لیستعینا لتستعینوا الخ
 امر غائب مجهول لیستعین لیستعنا لتستعنا الخ -

کمی حاضر معلوم لا تستعین لا تستعینا ابواب استفعال از اجوف و اومی
 بر اصل خود بسیار آمده و چون استعوز و استصوب و غیر اینها -

اجوف یا لی از باب ضرب یضرب چون البیع فروختن و خریدن باء یدیع
 بیعافه و بیع و بیع بیعافه ذالک مبیع لم یبع لم یبع لا یبیع لا یباع لن
 یبیع لن یباع الامر منه یبیع لیبیع و النهی عنه لا یبع لا یبع لا یبع
 الظرف منه مبیع مبیعان مبالم و مبیع و الاله منه مبیع مبیعان مبالم و مبیع
 مبیعان مبالم و مبیع مبیعان مبالم و مبیع و مبیع و مبیع و مبیع
 مبیعان ابیعون ایا یبع و ابیع و المونث منه یبغی بیعیان بیعیات مبیع
 یبغی بدانکه مبیع صیغه ظرف در اصل مبیع بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بیاد او اند
 مبیع شد مبایع جمع تکبیر مبیع است و مبیع تصغیر مبیع بیعی صیغه واحد مونث
 اسم تفضیل در اصل بیعی بر وزن فعلی بود و همه یارا با کسره بدل کردند برای مویا یا بیعی شد
 ماضی معلوم باء با عا با عوا با عت با عتا یعن یعت یعما یعتم یعت
 یعما یعتن یعت یعنا باء در اصل بیع بود یا متحرک ما قبلش مفتوح آن یا بالف
 بدل شد باء گشت و شرطیکه بقاعده قال مذکور شد در اینجا هم مشروط است
 یعن در اصل بیعن بود یا بجهت الفتح ما قبل الف شد و الف با اجتماع ساکنین
 بیفتاد و فتحه یار را کسره بدل نمودند تا دلالت کند بر آن که عین فعل که افتاده است
 یا و استانه واو -

ماضی مجهول مِعَ بِعَايَعُوا الخ اصل مِعَ بِعَ بِعَ بود کسره یا با داده بعد
 سب حرکت بیع شد مستقبل معلوم یَدِيعُ یَدِيعَانِ یَدِيعُونَ تَدِيعُ تَدِيعَانِ
 یَدِيعُنَ الخ یَدِيعُ در اصل یَدِيعُ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بیاد از یَدِيعُ شد و یا
 در یَدِيعُنَ تَدِيعُنَ بهمت اجتمع ساکنین ساقط شد مستقبل مجهول -
 یُبَاعُ یُبَاعَانِ یُبَاعُونَ تُبَاعُ تُبَاعَانِ یُبَاعُونَ الخ بر تیس یُقَالُ -

اسم فاعل بَاعَ بَاعَانِ بَاعُونَ بَاعَةٌ بَاعَةٌ بَاعٌ بَاعٌ بَاعٌ بَاعٌ بَاعٌ
 بَاعٌ بَاعٌ بَاعٌ بَاعَةٌ بَاعَتَانِ بَاعَاتٌ بَاعَاتٌ بَاعَاتٌ بَاعَاتٌ بَاعَاتٌ بَاعَاتٌ
 شد چنانکه در قائل در گذشته از بَاعَةٌ تا بَاعٌ صیغ جمع تکسیر بَاعٌ است و بَاعٌ
 تصغیرش و بَاعٌ جمع تکسیر بَاعَةٌ و بَاعَةٌ تصغیر آن -

اسم مفعول مَبِيعُ مَبِيعَانِ مَبِيعُونَ الخ مَبِيعٌ در اصل مَبِيعٌ بود ضمیر بر یا
 و شوار داشته نقل کرده با قبل دادند زد بعضی صرفیان یا افتاد مَبِيعٌ شد بعد و او را یا
 کردند و ما قبل یا کسور نمودند تا با جوف وادی مشبه نشود مَبِيعٌ بر وزن مَفِیلٌ شد و عِنْدَ
 البَعْضِ و او زانده حذف نموده شد مَبِيعٌ بر وزن مَفِیلٌ شد ضمیر یا کسره بدل کردند
 مَبِيعٌ بر وزن مَفِیلٌ شد و همین پنج همه صیغ مفعول است -

امر حاضر معلوم یُعْبِیَعُوا یُعْبِیَعُونَ یُعْبِیَعُ یُعْبِیَعَانِ یُعْبِیَعُونَ الخ
 با فون تاکید ثقیله یُعْبِیَعُ یُعْبِیَعَانِ یُعْبِیَعُونَ الخ -
 امر حاضر مجهول لَتُبِعَ لَتُبَاعَا الخ -
 کنی حاضر معلوم لَا تَبِيعُ لَا تَبِيعَانِ الخ -
 کنی حاضر مجهول لَا تَبِيعُ لَا تَبِيعَانِ الخ -
 کنی غائب معلوم لَا یَبِيعُ لَا یَبِيعَانِ یَبِيعُونَ الخ -
 کنی غائب مجهول لَا یَبِيعُ لَا یَبِيعَانِ الخ -

اجوف یایی از باب سَمِعَ یَسْمَعُ یَسْمَعُونَ الھَيْبَةُ وَالْمَهَابَةُ تَرْسِيكٌ هَابٌ
 يَهَابُ هَيْبَةٌ فَهُوَ هَائِبٌ وَهَيْبٌ يَهَابُ هَيْبَةٌ فَذَلِكَ مَهَيْبٌ الخ اصل هَابٌ

هَيَّبَ رَوْنٌ سَمِعَ بُوْدِيَا مَتْرَكٌ مَاقِلٌ اَوْ مَفْتُوحٌ اَنْ يَارِ اِلَافٌ كَرُوْنَد هَابٌ شَدُو
 بِمِثْنِ اَصْلِ هَيَّبَ يَهَيَّبُ بُوْدِيَا رَوْنٌ يَسْمَعُ يَابْقَاعِدَه مَذَكُوْر اِلَافٌ شَدِيْحَابٌ
 كَرُوْدِيَا بَاقِي اَعْلَالَاتٌ صِيغٌ اِيْنِ بَابٌ صَرْفٌ كَبِيْرٌ بِقِيَاسِ اَنْجَمِ بِيَانِ كَرُوْدَه اِيْمٌ اسْتَخْرَاجٌ مِيْتُوَانٌ كَرُو
 اَجُوْفٌ يَائِيٌّ اِزْ بَابِ اِفْعَالٍ چُوْنِ اَلْاَكْاَرَةُ پُرَانِيْدِنِ اَطَارِ يَطِيْرُ اِلْاَكْاَرَةُ هُو
 مَطِيْرُوْ اَطِيْرُ يَطِيْرُ اِلْاَكْاَرَةُ فَذَاكَ مَطَارٌ تَا اَخْرَجَ بِقِيَاسِ اَقَامَ يُقِيْمُ اِقَامَةً
 اَجُوْفٌ يَائِيٌّ اِزْ بَابِ تَفْعِيْلٍ چُوْنِ اَلتَّضْيِيْعِ ضَالِعٌ كَرُوْنٌ ضَيَّعَ يُضَيِّعُ تَضْيَعًا اَلَمْ
 بِرِهْلِ خُوْدَا سَتِ اَجُوْفٌ يَائِيٌّ اِزْ بَابِ تَفْعُلٍ چُوْنِ تَخَيَّرَ يَخَيِّرُ مَخَيَّرًا تَا اَخْرَجَ
 اَجُوْفٌ يَائِيٌّ اِزْ بَابِ مَفَاعَلَةٍ بِاِيْعٍ مَبَايَعَةٌ اَنْ نِيْزِ بِرِهْلِ خُوْدَا سَتِ
 اَجُوْفٌ يَائِيٌّ اِزْ بَابِ تَفَاعُلٍ تَبَايَعٌ بِتَبَايَعٍ تَبَايَعًا تَا اَخْرَجَ
 اَجُوْفٌ يَائِيٌّ اِزْ بَابِ اِنْفِعَالٍ اَبْيَضٌ يَبْيِضُ اَبْيَاضًا اَلَمْ
 اَجُوْفٌ يَائِيٌّ اِزْ بَابِ اِفْعِيْلَالٍ اَبْيَاضٌ يَبْيِضُ اَبْيَاضًا مِمَّ بِرِهْلِ خُوْدَا اَنْدَ
 اَجُوْفٌ يَائِيٌّ اِزْ بَابِ اِنْفِعَالٍ اِخْتَارَ يَخْتَارُ اِخْتِيَارًا هُو مَخْتَارٌ وَاخْتِيْرٌ
 يَخْتَارُ اِخْتِيَارًا فَذَاكَ مَخْتَارٌ اَلَمْ اِخْتَارَ بِرِهْلِ اِخْتِيْرٍ بُوْدِيَا بِسَبَبِ اِنْفِتَاحِ مَاقِلِ
 اِلَافٌ شَدُو اِخْتِيْرٌ بِرِهْلِ اِخْتِيْرٍ بُوْدِيَا كَسْرَهٗ بِرِهْلِ اِقْيَلِ بُوْدِيَا مَاقِلِ وَاوْدِنْدِ بَعْدَ اِزْ سَلْبِ
 مَرَكْتِ مَاقِلِ اِخْتِيْرٌ شَدُو بَاقِي اَعْلَالِ اِيْنِ بَابِ رَا بَرَا جَبَابِ قِيَاسِ بَايْدِ كَرُو
 اَجُوْفٌ يَائِيٌّ اِزْ بَابِ اِنْفِعَالِ اَنْهَارٌ يَنْهَارُ اَنْهِيَارًا هُو مَنهَارٌ بِرِقِيَاسِ اِنْفِقَادِ
 يَنْهَارُ اِنْفِقَادًا هُو مَنقَادٌ اَجُوْفٌ يَائِيٌّ اِزْ بَابِ اسْتِفْعَالِ اسْتِنَارَ
 يَسْتِنِرُ اِسْتِنَارَةً بِرِقِيَاسِ اسْتَعَانَ يَسْتَعِيْنُ اسْتِعَاوَةً

ابواب الناقص

صَرَفٌ صَغِيْرٌ فَعْلٌ ثَلَاثِيٌّ مَجْرَدٌ نَاقِصٌ وَاوِيٌّ اِزْ بَابِ تَصَرُّفٍ
 چُوْنِ اَلدَّعَاوِ وَاللِّدْعَاوَةِ خَرَانِدِنِ دَعَايْدُ عُوْدُ عَاوًا اِهْوَدُ اِهْوَدِيٌّ يَدْعِي
 دَعَاوَةً فَذَاكَ مَدْعُوٌّ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ
 يَدْعِي اِلَّا مَرْمَنَهٗ اُدْعُ لِيَدْعُ لِيَدْعُ لِيَدْعُ لِيَدْعُ لِيَدْعُ لِيَدْعُ

لَا تَدْعُ لَا يَدْعُ لَا يَدْعُ الطَّرْفُ مِنْهُ مَدْعَى مَدْعِيَانِ مَدَاعٍ وَمَدِيْعٍ
وَالْأَلَّةُ مِنْهُ مَدْعَى وَمَدْعِيَانِ مَدَاعٍ وَمَدِيْعٍ مَدْعَاةٌ مَدْعَاتَانِ مَدَاعٍ
وَمَدْيَعِيَّةٌ مَدْعَاةٌ مَدْعَايَانِ مَدْعِيٌّ وَمَدْيَعِيٌّ وَمَدْيَعِيَّةٌ أَفْعَالُ التَّفْضِيلِ
مِنْهُ أَدْعَى دُعِيَانِ أَدْعَوْنِ أَدَاعٍ وَأَدِيْعٍ وَالْمَوْثُ مِنْهُ دُعَوِيٌّ دُعَوِيَانِ
دُعَوِيَاتٌ دُعِيٌّ دُعِيٌّ بِأَنَّكَ نَاقِصٌ وَأَوْسَى اِثْنَيْ عَشَرَ بَابٌ مِيَّيَّةٌ نَصَرَ نِيصَرُ وَيَنْصَعُ
يَسْمَعُ وَفَتِحٌ يَفْتَحُ وَكُرْمٌ يَكْرُمُ وَخَرَبٌ يَخْرَبُ لِيَكُنْ اِزْبَابُ فَكْرَبَ يَفْكُرُ بِرَسْمِ الشَّاذِ
مِيَّيَّةٌ أَيْدٍ وَجُوفٌ يَأْتِي نِيْرًا نَقِصٌ وَأَوْسَى اِزْفَتِحٌ يَفْتَحُ نِيْمَادَةٌ مَدْعَى بِاسْمِ طَرَفٍ وَمَدْعَى بِاسْمِ آلَةٍ مَدْعَى
أَصْلُ مَدْعَوٌ بَفَتْخِ سِيمٍ وَمَدْعَوٌ بِكُسْرِ سِيمٍ بُوْدُوا وَوَمَتَحَرَّكَ بِاقْبَلِشِ مَفْتُوحٍ وَأَوْرَا لِفَ كَرِيْمًا يَنْدُرُ
التَّقَايُ سَاكِنِينَ شَدِيْمِيَانَ الْفِ وَتَنْوِينِ الْفِ اِفْتَادُ وَصَدْعَى وَمَدْعَى شَدَا كَرِيْمِينَ هِرْوَصِيَّةٌ
اِزْجِهْتِ الْفِ وَوَلَامٌ اِيَّا اِضْفَاةً بَاخِرَتْنِيْنَ بِنَاشِدِ الْفِ سَا قَطُّ نَشُوْرُ زِيْرَا كَرِيْمِيْنَ وَنِيْصُوْرَتِ اِجْتِمَاعِ
سَاكِنِيْنَ نِيْمَا نِيْجُوْنِ اَلْمَدْعَى وَوَلَامٌ اِيَّا اِضْفَاةً بَاخِرَتْنِيْنَ بِنَاشِدِ الْفِ سَا قَطُّ نَشُوْرُ زِيْرَا كَرِيْمِيْنَ وَنِيْصُوْرَتِ اِجْتِمَاعِ
وَصَلِّ مَدْعَاةٌ بُوْدُوا وَوَدَّرُطْرُ اِفْتَادُ وَبَدَلَتْ الْفِ زَائِدَةٌ هَمْزٌ كُتِبَتْ مَدَاعٍ مِيْنْدُجَمِ
طَرَفٍ وَأَدَاعٍ جَمْعٌ مَذْكُورٌ تَفْضِيْلٌ وَرِوَالٌ حَلَّ اِعْوُورُ رُوْزِنٌ مَقَاعِلٌ قَدَاعٍ رُوْزِنٌ اَفَاعِلٌ
بُوْدُوا قَعٌ شَدَا نَدَا اِزْجِهْتِ اَنْ وَوَايَا كُتِبَتْ بَعْدَ اِزْجِهْتِ اِيَّا وَوَايَا قَعٌ شَدَا رُوْزِنٌ مَقَاعِلٌ لِهَذَا يَأْتِي
وَوَدَّرُطْرُ تَنْوِينِ اَنْ بَعِيْنَ لَمْ يَكُنْ كَرِيْمِيْنَ مَدْعَاةً وَأَدَاعٍ كُتِبَتْ مَدْعِيَانِ وَوَدَّرُطْرُ
تَشْبِيْهِ طَرَفٍ وَوَلَامٌ اِيَّا اِضْفَاةً تَشْبِيْهِ سِيمٍ تَفْضِيْلٌ وَمَدْعَى جَمْعٌ اَلْمَدْعَى مَدْعَوَانِ بَفَتْخِ
سِيمٍ وَمَدْعَوَانِ بِكُسْرِ سِيمٍ وَأَدْعَوَانِ مَدَاعٍ بُوْدُوا وَوَدَّرُطْرُ اِفْتَادُ هَمْزٌ اِيَّا وَوَدَّرُطْرُ
رَايَا كَرِيْمِيْنَ مَدْعِيَانِ وَوَدَّرُطْرُ اِفْتَادُ هَمْزٌ اِيَّا وَوَدَّرُطْرُ اِفْتَادُ هَمْزٌ اِيَّا وَوَدَّرُطْرُ
اسْمٌ تَفْضِيْلٌ وَرِوَالٌ دُعَوِيٌّ بُوْدُوا وَوَلَامٌ فَعْلَةٌ وَوَايَا شَدَا اَنْ وَوَايَا شَدَا اَنْ وَوَايَا شَدَا اَنْ
وَدُعِيَّاتِ الْفِ بِنَاشِدِ صَرْفِ كَبِيْرًا نَقِصٌ وَأَوْسَى اِثْنَيْ عَشَرَ بَابٌ نَصَرَ نِيصَرُ دَعَا
دَعَوَا دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ
دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ
كَرِيْمِيْنَ مَدْعَاةً بِأَنَّكَ الْفِي كَرِيْمِيْنَ مَدْعَاةً بِأَنَّكَ الْفِي كَرِيْمِيْنَ مَدْعَاةً بِأَنَّكَ الْفِي
كَرِيْمِيْنَ مَدْعَاةً بِأَنَّكَ الْفِي كَرِيْمِيْنَ مَدْعَاةً بِأَنَّكَ الْفِي كَرِيْمِيْنَ مَدْعَاةً بِأَنَّكَ الْفِي

در دعاء الف بنویسند و هر الفی که بدل از یا باشد بصورت یا نوشته شود چون رَهِی در
 دعوی ضعیفه تنبیه و او بسبب اتصال آن بالف تشبیه سلامت مانده زیرا که الف تشبیه تعلیل
 و مانع میکند دعوی اصل بود و او بسبب الفتح ناقبل الف گشت و الف
 بالفتح ساکنین بیفتاد و دعوی شد همچنین دعوت اصل دعوت بود و او بقاعده
 مذکور الف گشت و الف باجتماع ساکنین بیفتاد و الف دعوتاً بالفتح ساکنین
 تقدیرے محذوف گردید و از دعوت تا آخر همه ضعیفها بر اصل خود اند.

ماضی مجهول دَعِيَ دُعِيَاءُ دُعِيَتْ دُعِيَاتُ دُعِيَتْ دُعِيَاتُ دُعِيَتْ دُعِيَاتُ
 دُعِيَتْ دُعِيَاتُ دُعِيَتْ دُعِيَاتُ دُعِيَتْ دُعِيَاتُ دُعِيَتْ دُعِيَاتُ
 کسره ناقبل یا شد زیرا که هر دو که در طرف یا در حکم طرف بعد کسره واقع شود آن را باید بدل
 کنند و اصل دُعُوَادُ دُعُوُ و بود و مترک ما قبلش نکسور آن ما و را باید بدل کردند
 دُعِيُوُ اشد بعد از آن ضم بر یا و شوار داشته نقل کرده با قبل و او ند بعد سلب حرکت
 ناقبل یا با اجتماع ساکنین بیفتاد و دعوا شد.

مستقبل معروف و نَدَّ دُعُوَيْدُ دُعُوَانِ يَدُّ دُعُوَيْدُ دُعُوَانِ يَدُّ دُعُوَيْدُ
 نَدَّ دُعُوَيْدُ دُعُوَانِ يَدُّ دُعُوَيْدُ دُعُوَانِ يَدُّ دُعُوَيْدُ دُعُوَانِ يَدُّ دُعُوَيْدُ
 نَدَّ دُعُوَيْدُ دُعُوَانِ يَدُّ دُعُوَيْدُ دُعُوَانِ يَدُّ دُعُوَيْدُ دُعُوَانِ يَدُّ دُعُوَيْدُ
 قیاس است حال نَدَّ دُعُوَادُ دُعُوَيْدُ دُعُوَانِ وَ نَدَّ دُعُوَانِ بر اصل خود اند
 يَدُّ دُعُوَانِ جمع مذکر کلهش يَدُّ دُعُوَانِ بروزن يَفْعَلُوْنَ بود ضم بر و او ثقیل بود
 بیفتاد و او که لام فعل بود بسبب اجتماع ساکنین بیفتاد يَدُّ دُعُوَانِ بروزن يَفْعَلُوْنَ
 شد يَدُّ دُعُوَانِ وَ نَدَّ دُعُوَانِ جمع مؤنث بر اصل خود اند بروزن يَفْعَلُنَّ وَ تَفْعَلُنَّ
 وَ نَدَّ دُعُوَانِ ضمیغه واحد مؤنث حاضر بر اصل نَدَّ دُعُوَانِ بود کسره بر و او ثقیل بود نقل
 کرده با قبل و او ند بعد از سلب حرکت ناقبل و او بهمت الفتح ساکنین بیفتاد.

نَدَّ دُعُوَانِ بروزن تَفْعَلُنَّ مستقبل مجهول يَدُّ دُعُوَانِ يَدُّ دُعُوَانِ يَدُّ دُعُوَانِ
 نَدَّ دُعُوَانِ يَدُّ دُعُوَانِ يَدُّ دُعُوَانِ نَدَّ دُعُوَانِ يَدُّ دُعُوَانِ نَدَّ دُعُوَانِ

تَدْعِيْنَ اُدْعِيْ نُدْعِيْ يَدْعِيْ وَرَأْسُ يَدْعُوْ بُرُوْا وَدَرْجَاهِمُ جَاءَتْ وَاقْعُ شَدُو
 مَا قَبْلُ اَوْ غَيْرِ مَضْمُومٍ وَاوْرَابِيَا بَدَلُ كِرْدُنْدِيْنُ عِيْ شَدْبَعْدَهُ يَامْتَرِكُ مَا قَبْلُ شِ فَتَوْحُ يَ
 رَابِالْفِ بَدَلُ نُووْنِدِيْ عِيْ كَسْتُ وَتَمَّيْنُ وَرْتَدْعِيْ وَاُدْعِيْ وَنُدْعِيْ وَاوِيَا كِرْدِيْ وِيَا
 الْفِ شَدُو رِيْ عِيَانِ وَتَدْعِيَانِ وَاوْرَابِيَا بَدَلُ كِرْدُو رِيْ عَوْنِ وَ
 تَدْعُوْنَ وَتَدْعِيْنَ وَاوْبَاشْدُو يَا الْفِ وَالْفِ بِجَهْتِ التَّقَاةِ سَاكِنِيْنَ بِيْفْتَادِ
 وَوَرِيْدُ عِيْنِ وَتَدْعِيْنَ جَمْعُ مَوْنِثُ وَاوْرَابِيَا بَدَلُ كِرْدُو صَوْرَتِ وَاحِدِ مَوْنِثِ
 جَمَاعَةٍ وَجَمْعُ مَوْنِثِ حَاضِرٌ مَتَّحِدٌ شَدُو بِعِيْ بَعْدَ تَعْمِيْلِ لِيَكُنْ مَوْرَادِ مَوْنِثِ حَاضِرٌ تَدْعِيْنَ
 اَصْلُ تَدْعُوْمِيْنَ بُرُوْبِرْدِيْنُ تَفْعَلِيْنَ وَاوْرَابِيَا كَلِمَةُ اِفْتَادِ يَاشْدُ بَعْدَ اَزْ اَنْ يَامْتَرِكُ
 وَا قَبْلُ اَنْ مَفْتُوحٌ يَا رَا الْفِ كِرْدَا يَنْدُرْ جَمَاعِ سَاكِنِيْنَ شَدُو مِيَا الْفِ وِيَا مِيْ صَمِيْرُ الْفِ
 مَحْدُوْنُ كَسْتُ تَدْعِيْنَ كِرْدِيْ تَدْعِيْنَ جَمْعُ مَوْنِثِ حَاضِرٌ اَصْلُ تَدْعُوْنَ بُرُوْبِرْدِيْنَ
 تَفْعَلِيْنَ بُرُوْا وَاوْرَابِيَا عِدَّةٌ مَذْكُوْرَةٌ يَا كِرْدَا يَنْدُرْ تَدْعِيْنَ شَدُو

اِسْمٌ فَا عَلِ اِيْ دَاعِيَانِ دَاعُوْنَ دُعَاةٌ دُعَاةٌ دُعَاةٌ دُعَاةٌ دُعَاةٌ دُعَاةٌ
 دُعَاةٌ دُعَاةٌ دُعَاةٌ دَاعِيَاتٌ دَاعِيَاتٌ دَاعِيَاتٌ دَاعِيَاتٌ دَاعِيَاتٌ دَاعِيَاتٌ
 دَاعِيَاتٌ دَاعِيَاتٌ دَاعِيَاتٌ دَاعِيَاتٌ دَاعِيَاتٌ دَاعِيَاتٌ دَاعِيَاتٌ دَاعِيَاتٌ
 اِنْدَا خْتَدِيَا بِالتَّقَاةِ سَاكِنِيْنَ بِيْفْتَادِ وَاوْرَابِيَا شَدُو چُوْنِ الْفِ لَامِ وِسَارِيْ يَابَا قِيْ مَا نُوْجُوْنِ
 الدَّاعِيْ دُوْا وَاوْرَابِيَا اِعْيَانِ اِبْجَهْتِ كَسْرَةً مَا قَبْلُ يَاشْدُ وَاوْرَابِيَا دَاعُوْنَ كَمَا اَصْلُ دَاعُوْنَ وَاوْرَابِيَا
 وَاوِيَا شَدُو مِيَا اِقْبَلُ بُرُوْبَا قَبْلُ دَاوْنِدُرْ بَعْدَ اَزْ سَلْبِ حَرِكَةِ مَا قَبْلُ يَابَا التَّقَاةِ سَاكِنِيْنَ
 بِيْفْتَادِ دَاعُوْنَ بُرُوْبِرْدِيْنَ فَا عَوْنُ شَدُو دُعَاةٌ جَمْعُ تَكْسِيْرِ اَزْ اِيْ اِسْتِ دَاعِيْ اِسْمٌ
 وَاحِدٌ بُرُوْبِرْدِيْنَ خَوَاسْتَنْدِ اَزْ اِيْ تَكْسِيْرِ كَسْرَةً كِرْدِيْ سَوِيْ اِهْلَشُ كَمَا دَاعُوْ بُرُوْبِرْدِيْنَ اَوَّلِ
 مَفْتُوحِ اِسْتِ ثَالِثِ رَافِعَةٍ وَاوْنِدُرْ الْفِ رَا حَذْفِ كِرْدُو مَوْضِعِ اَوْتَادِ اَخْرَشِ وَاوْرَابِيَا
 دُعَاةٌ شَدُو اَوَّلِ سَبَبِ الْفَتْحِ مَا قَبْلُ بِالْفِ بَدَلُ شَدُو دُعَاةٌ شَدُو بَعْدَهُ فَتْحٌ دَالٌ رَا اِيْضَةً
 بَدَلُ كِرْدِيْ تَابِلِيْسُ نَشُوْدُ بَصَلَاةٌ وَقْتَاةٌ كَرَا اِيْشَانِ مَفْرُوْدَةٌ جَمْعُ دُعَاةٌ شَدُو دُعَاةٌ جَمْعُ
 تَكْسِيْرِ اَزْ اِيْ اِسْتِ دَاعِيَةٌ وَاوْرَابِيَا دَاعِيَةٌ بُرُوْا وَاوْرَابِيَا جَمْعٌ شَدُو مَا قَبْلُ

کسور و او را بیاورد کردند داعیه شد برین قیاس است داعیان داعیات دویع
 تصیر دایم و دویعیه تصیر داعیه است اسم مفعول مد عودا عوان
 مد عوان مد عوان مد عوان مد عوان مد عوان مد عوان
 و او را اندر آمد و او را اصل او غام نمودند عو شد و همچنین در دیگر صیغ و او مفعول
 در او لام فعل او غام یافته.

نفی جحد معلوم لم یذع لم یذع عوالم یذع عوالتد عوالتد عوالتد
 ید عون لم تدع لم تدع عوالم تدع عوالتد عوالتد عون
 لم ادع لم تدع لم یذع در اصل لم یذع عو او بود و او بجهت حرف جزم ساقط شد
 و همچنین در همه مواقع جزم و او انداخته شده زیرا که حرف علت است و چون حرف جازم
 در فعل مستقبل در آید حرف علت از آن ساقط گردد باقی صیغ مانند صحیح است.

نفی جحد مجهول لم یذع لم یذع عیا لم یذع عوالم تدع کم تدع عیا لم یذع عیان
 آن درین بحث در مواقع جزم الف حذف شده و در باقی صیغ تغیرے نظیر نیامده.
 فعل نفی معلوم لاید عو لاید عوان لاید عون لاید عو لاید عوان
 لاید عون آن تعلیلات این بحث مثل تعلیلات فعل مستقبل مثبت معروف است
 فعل نفی مجهول لاید عی لاید عیان لاید عون لاید عی لاید عیان
 لاید عون آن مانند عی فعل مستقبل مثبت مجهول.

فعل نفی مؤکد معروف لید عو لید عو لید عو لید عو لید عو
 کن تدع عو لید عو
 جاری شد و دیگر صیغ تغیر است نداده فعل نفی مؤکد مجهول کن یذع کن یذع عیا
 کن یذع عو لید عو
 آنکه در آخرش الف بود و عمل کن ظاهر شد و در باقی صیغ مانند صحیح نصب کن ظاهر شده تغیری
 جدید نظیر نیامده. امر حاضر معلوم ادع ادع ادع ادع ادع ادع ادع ادع
 ادع در اصل ادع او بود و بوقفی بیفتاد و از تشبیه و جمع مذکور نهائی عومنی بیفتاد و بوقفی

چنانچه بجزمی بانون تاکید ثقیله اَدْعُونَ اَدْعَوَاتٍ اَدْعِنَ اَدْعَوَاتٍ
 اَدْعَوَاتٍ وَاوَعِ كَمَا اَزَادَ بُوْتَعِي حَذْفُ شَدِيدٌ بُوْدُوْبَارِ اَمْدُ زِيْرَا كِه جَالَا وَقْتِ نَمَانْدَ مَارِ
 اَدْعِنَ هَمَّ مَذْكُورًا وَاوَرَا بِالتَّقَايِ سَاكِنِيْنَ حَذْفُ كَرْمِيَا بِهَيْتِ اَنَكِه حَرْنِ ضَمِّه دَالِ بُوْدُوْبَارِ
 حَاقِبَتِش نَمَانْدَ حَذْفُ كَرْمِيَا وَاَزَادَ اَدْعِنَ يَا حَذْفُ نَمُوْدَنْدِ بَانُونِ تَاكِيْدِ خَفِيْفَه اَدْعُوْنَ
 اَدْعِنَ اَدْعِنَ اَمْرَ حَاضِرٍ مَجْهُوْلِ لِتُدْعَ لِيْتُدَّ عِيَالِيْتُدَّ عُوْلِيْتُدَّ عِيَا
 لِتُدَّ عِيْنَ بَانُونِ تَاكِيْدِ ثَقِيْلَه لِتُدَّ عِيْنَ لِتُدَّ عِيَانِ لِتُدَّ عُوْنَ لِتُدَّ عِيْنَ
 لِتُدَّ عِيَانِ لِتُدَّ عِيَانِ صِيغِ اِيْنِ بَحْثِ بِصُوْرَتِ مَضْرَعِ مَجْهُوْلِ بَانُونِ ثَقِيْلَه لِسْتِ اَلَا
 اَنَكِه لَمْ اِيْنِ بَحْثِ مَكْسُوْرًا سَتِ وَاَلَا مِ مَضْرَعِ مَفْتُوحِ بَانُونِ تَاكِيْدِ خَفِيْفَه لِتُدَّ عِيْنَ
 لِتُدَّ عُوْنَ لِتُدَّ عِيْنَ اَمْرَ غَائِبِ مَعْلُوْمِ لِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ
 لِتُدَّ عُوْلِيْدُ عُوْنَ اَدْعُ لِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ
 لِيْدُ عُوْلِيْدُ
 خَفِيْفَه لِيْدُ عُوْنَ لِيْدُ عُوْنَ لِيْدُ عُوْنَ اَدْعُوْنَ لِيْدُ عُوْنَ بَانُوْنَ تَاكِيْدِ
 مَجْهُوْلِ لِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ
 لَمْرِيْدُ عِيَا - بَانُونِ تَاكِيْدِ ثَقِيْلَه لِيْدُ عِيْنَ لِيْدُ عِيَانِ لِيْدُ عُوْنَ لِيْدُ عِيْنَ
 لِتُدَّ عِيَانِ لِيْدُ عِيَانِ اَدْعِيْنَ لِيْدُ عِيْنَ دَرِ لِيْدُ عِيْنَ وَاغْوَاتِ اَوَّلِ سَبَبِ اَعْلَامِ
 جَزْمِ يَارَا كِه اَهْلِ الْفِ مَحْذُوْفٌ بُوْدُوْبَارِ اَوْرُوْدَنْدِ زِيْرَا كِه الْفِ قَابِلِ نَحْوِه كِه نُونِ ثَقِيْلَه اَنْزَا مِيْخُوْدِ نَبُوْدُ
 بَانُونِ تَاكِيْدِ خَفِيْفَه لِيْدُ عِيْنَ لِيْدُ عُوْنَ لِيْدُ عِيْنَ اَدْعِيْنَ لِيْدُ عِيْنَ
 هِي حَاضِرِ مَعْلُوْمِ لَاتُدَّ عُوْلَا تَدَّ عُوْلَا تَدَّ عُوْلَا تَدَّ عُوْلَا تَدَّ عُوْنَ
 بِقِيَاسِ لَمْرِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ عُوْلِيْدُ
 لَاتُدَّ عُوْنَ لَاتُدَّ عُوْنَ لَاتُدَّ عُوَاتٍ لَاتُدَّ عُوَاتٍ بُوْضِ اَدْعُوْنَ اَدْعُوَاتٍ اَلَمْ -
 بَانُونِ تَاكِيْدِ خَفِيْفَه لَاتُدَّ عُوْنَ لَاتُدَّ عُوْنَ لَاتُدَّ عُوْنَ اَلَمْ -
 هِي حَاضِرِ مَجْهُوْلِ لَاتُدَّ عُوْلَا تَدَّ عِيَا لَاتُدَّ عُوَاتٍ اَلَمْ -
 نَاقِصِ وَاوِي اَبْوَابِ عِلْمِ يَعْلَمُ بِوْنِ الرِّضَا وَالرِّضَا وَالرِّضَا وَنُشُوْدِ

شدن پسندیدن رَضِيَ يَرْضِي رِضَاءً فَهُوَ رَاضٍ وَرُضِيَ يَرْضَى رِضَاءً
 فَذَلِكَ مَرْضِيٌّ لَمْ يَرْضَ لَمْ يَرْضِ لَا يَرْضِي لَا يَرْضِي لَنْ يَرْضِي لَنْ يَرْضِي
 الْأَمْرُ مِنْهُ إِذْ لَمْ يَرْضَ لَمْ يَرْضِ لَمْ يَرْضِ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَرْضِي لَا تَرْضِي
 لَا يَرْضِي لَا يَرْضِي الظرف منه مَرْضِيٌّ مَرْضِيَّانِ مَرْضِيٌّ وَمَرْضِيٌّ وَ
 الْأَلَّةُ مِنْهُ مَرْضِيٌّ مَرْضِيَّانِ مَرْضِيٌّ وَمَرْضِيٌّ مَرْضِيَّانِ مَرْضِيَّانِ
 وَمَرْضِيٌّ الْأَلَّةُ مِنْهُ مَرْضِيٌّ مَرْضِيَّانِ مَرْضِيٌّ وَمَرْضِيٌّ مَرْضِيَّانِ
 مَرْضِيٌّ وَمَرْضِيَّةٌ مَرْضَاءٌ مَرْضَاءٌ مَرْضِيٌّ وَمَرْضِيَّةٌ
 أَفْعَلٌ لِتَفْضِيلِ مِنْهُ أَرْضِيٌّ أَرْضِيَّانِ أَرْضُونَ أَرْضِيٌّ وَأَرْضِيٌّ وَالْمَوْتُ مِنْهُ
 رَضِيٌّ رَضِيَّاتٌ رَضِيَّاتٌ رَضِيٌّ رَضِيٌّ بِدَلِّهِ مَرْضِيٌّ بِسْمِ طَرْتٍ دَرَّاسٍ مَرْضِيٌّ
 بُوْدُوا وَدَرَّاسٌ رَجَعَتْ وَبِأَقْبَلِ أَنْ مَخَالَفٌ وَأَوْرَا بِبَابِ بَدَلٍ كَرُونِ بَعْدَ أَنْ يَأْتِي مَحْرُكٌ بِأَقْبَلِ أَوْ
 مَفْتُوحٌ يَأْتِي بِأَقْبَلِ بَدَلٍ كَرُونِ التَّقَايِ سَاكِنِينَ شَدِيدِيَّانِ الْفِ وَتَنوينِ الْفِ رَا حَذْفِ كَرُونِ
 كَرُونِ مَرْضِيٌّ شَدِيدِيٌّ جَمْعُ تَكْسِيرِ مَرْضِيٌّ مَرْضِيٌّ تَصْغِيرِ مَرْضِيٌّ مَرْضِيٌّ اسْمُ الْوَالِدِ
 أَصْلُ مَرْضِيٌّ بُوْدُوا وَرَا بِبَابِ بَدَلٍ كَرُونِ بِأَقْبَلِ الْفِ وَبِأَقْبَلِ الْفِ سَاكِنِينَ بِمِثْلِهِ وَ
 أَرْضِيٌّ تَصْغِيرِ أَرْضِيٌّ وَأَرْضِيٌّ اسْمُ تَفْضِيلِ دَرَّاسٍ أَرْضِيٌّ بُوْدُوا وَرَا بِأَقْبَلِ الْفِ حَذْفِ
 مَوْتُ اسْمُ تَفْضِيلِ دَرَّاسٍ رَضِيٌّ بُوْدُوا وَرَا بِبَابِ بَدَلٍ كَرُونِ بَعْدَ أَنْ يَأْتِي مَحْرُكٌ بِأَقْبَلِ أَوْ
 حَرَفٌ كَبِيرٌ فَعْلٌ ماضِيٌّ مَعْلُومٌ رَضِيَ رَضِيَّانِ رَضِيَّانِ رَضِيَّتٌ رَضِيَّتَا
 رَضِيَّتٌ رَضِيَّتٌ رَضِيَّتَا رَضِيَّتٌ رَضِيَّتٌ رَضِيَّتَا رَضِيَّتٌ رَضِيَّتٌ رَضِيَّتَا
 رَضِيٌّ دَرَّاسٍ رَضِيٌّ بُوْدُوا وَرَا بِبَابِ بَدَلٍ كَرُونِ بَعْدَ أَنْ يَأْتِي مَحْرُكٌ بِأَقْبَلِ أَوْ
 وَرَضِيٌّ دَرَّاسٍ رَضِيٌّ بُوْدُوا وَرَا بِبَابِ بَدَلٍ كَرُونِ بَعْدَ أَنْ يَأْتِي مَحْرُكٌ بِأَقْبَلِ أَوْ
 بِأَقْبَلِ وَادْنِ بَعْدَ سَلْبِ حَرَكَتِ مَا قَبْلَ الْفِ بِأَقْبَلِ سَاكِنِينَ بِمِثْلِهِ وَرَضِيٌّ بُوْدُوا وَرَا بِبَابِ بَدَلٍ كَرُونِ
 شَدِيدِيٌّ تَعْلِيْلَاتٌ رَايِزٌ بِرِينَ قِيَاسٌ بَائِدٌ كَرُونِ

ماضي مجهول رَضِيَ رَضِيَّانِ رَضِيَّتٌ رَضِيَّتَا رَضِيَّتٌ رَضِيَّتَا رَضِيَّتٌ رَضِيَّتٌ رَضِيَّتَا رَضِيَّتٌ رَضِيَّتٌ رَضِيَّتَا

مضارع معروف يَرْضِي يَرْضِيانِ يَرْضُونَ تَرْضِي تَرْضِيانِ يَرْضِيانِ يَرْضِيانِ

اتم وریزنی و او یا کردند و بار الف و همچنین مرضی از قی و او یا یا بالعبد شد و رضین
 واحد مخاطبه و اصل ترضین بر وزن تفعّلین بود یا متحرک یا قبلش مفتوح یا را بالف بدل
 کردند اجتماع ساکنین شد و الف و یای ضم الف حذف کردند ترضین شد و ترضین جمع مخاطبات
 بر اصل خود است مستقبل مجهول یرضی یرضیان یرضون ترضی ترضیان
 یرضین در یرضی و او را یا بدل یا را بالف بدل کردند اسم فاعل راضی راضیان اتم
 راضی و اصل راضی بود و او در رابع افتاد حرکت ما قبل مخالف بود آن و او را یا بدل کردند
 و یا را با اجتماع ساکنین حذف نمودند راضی شد اسم مفعول مرضی مرضیان
 مرضین و اصل مرضی مرضی بود و او را طرد اللباب یا بدل کردند موضعی شد بعد
 از آن و او را یا یک جا جمع آمدند اول آنها ساکن بود و او را یا کرده یا را و یا او غام نمودند و
 برای مناسبت یا ضمه ضا و را کسره بدل کردند مرضی شد فعل جحد معلوم
 لم یرض لم یرضیا لم یرضوا و این بحث در مواقع جزم یا ساقط شد جحد مجهول
 لم یرض لم یرضیا لم یرضوا الی - امر حاضر معلوم ارض ارضیا ارضوا
 ارضی ارضیا ارضین ارض و اصل ارضوا بود و او در رابع افتاد و حرکت ما قبل مخالف
 آن بود و او را کردند و یا را بجز می حذف نمودند ارض شد ناقص و او می از شرف یشرف
 چون الرخوة نرم شدن رخویر خورخوة الی صرف کبیر این باب را بر ابواب سابقه
 قیاس باید کرد و اعلال این بحث مانند عاید عو است مگر فاعلی معلوم -
 ناقص یا لی از باب ضارب یضرب چون الرمی تیر انداختن رمی رمی میافهو
 رام و رمی یرمی رمیا فداک مرمی لم یرم لم یرم لایرمی لایرمی ان یرمی ان یرمی
 الامر منه ارم لیرمی لیرمی والنهی عنه لا یرم لا یرم لایرم لایرم النظر
 منه مرمی مرمیان مرام و مرم و لالة منه مرمی مرمیان مرام و مرم
 مرمایة مرمایان مرام و مرمیة مرمایة مرمایان مرمی و مرمیة افعال التفضیل
 منه ارضی ارضیان ارضون ارض و ارض و ارضی و ارضیة ارضیة ارضیة ارضیة ارضیة
 ارضی بدانکه اسم ظرف این باب با آنکه مضارعش کسور العین بود مفتوح العین آمده زیرا که

اسم زمان مکان از ناقص مطلقاً بمفعول بفتح عین آید و یائے آن الف شده بجهت التقای ساکنین با تنوین افتاده شود زیرا که مرفعی در اصل مؤدعی بود یا متحرک ماقبل آن مفتوح یا الف گردانیدند اجتماع ساکنین شد میان یا و تنوین یا محذوف گردید مرفعی شد و بهمین قیاس را تعلیل اسم المرام جمع ظرف و ارام جمع تفصیل در اصل مرامی بر وزن مفاعل و ارامی بر وزن افاعل بود ضمیر بر یا و شوار داشته ساکن گردانیدند بعده اجتماع ساکنین شد میان یا و تنوین یا محذوف گردید مرام و ارام گشت ارمی واحد اسم تفصیل در اصل ارمی بود یا متحرک ماقبل آن مفتوح یا الف گردید ارمی شد ریمی مؤنث اسم تفصیل بر اصل خود است و در مرفعی جمع تکسیر ریمی یا الف شد و الف بسبب اجتماع ساکنین بیفتاد.

فعل ماضی معلوم رمی رمیاز موارمت رمیاز مین رمیت رمیتار مینم
 رمیتار مین رمیت رمیتار می در اصل رمی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آزا بالف بدل کردند و در اصل میوا بود یا بالفتح ماقبل الف گردید و الف با اجتماع ساکنین بیفتاد و رمیاز گشت و همچنین مشور صبا یا الف گشت و الف با اجتماع ساکنین بیفتاد و در رمیتا اگر چه الف در لفظ متصل ساکن دیگر واقع شده لیکن تائے تانیت حکم ساکن وارد چنانکه سابقا

گذشت و یگر همه صیغ بر اصل خود اند ماضی مجهول رمی رمیاز موارمیت
 رمیتار مین رمیت رمیتار مینم رمیت رمیتار مینم رمیت رمیتار مینم رمیتار مینم
 در اصل رمیوا بود یا در لام فعل بعد کسره بیفتاد حرکت یا را نقل کرده بهمین مانند و ساکن جمع شدند و او و یا را حذف کردند و موا شد باقی در جمیع این صیغ بهمین یک چیزی تعلیل نشده.

فعل مضارع معروف یرمی یرمیان یرمون ترمی ترمیان یرمین ترمی
 ترمیان ترموز ترمین ترمیان ترمین ارمی نرعی یرمی در اصل یرمی بود ضمیر بر یا و شوار بود ساکن گردانیدند و همچنین در ترمی و ارمی و در یرمون و ترموز و ترمین یا انداخته شده و شنبها و هر دو جمع بر اصل خود اند و مؤنث مخاطبه و جمع و در صورت یکسان است لیکن جمع بر اصل است بر وزن تفعللن و واحد در اصل ترمیین بر وزن تفعللین بود کسره بر یا و شوار داشته حذف کردند یا که لام فعل است بالتقائے

ساکینین بیفتاد و ترمین شد بر وزن تفعیلین مضارع مجهول یُرْمَى یَوْمَیَانِ
 یَوْمُونَ تُرْمَى تَوْمَیَانِ یَوْمِیْنِ الهم تنهینها و جمع مذکر غائب و حاضر بر اصل خوانده و باقی
 صیغ بقاعده مذکور تعیل شد فعل امر حاضر معلوم اِذْمِ اِزْمِیَا اِزْمُوا اِزْمِی
 اِزْمِیَا اِزْمِیْنِ اِذْمِ و اصل اِزْمِی پوریا بسبب وقف افتاده و دیگر صیغ از فعل مضارع
 حسب دستور ساخته اند بانون تاکید ثقیله اِزْمِیْنِ اِزْمِیَا اِزْمِی اِزْمِیْنِ
 اِزْمِیَا اِزْمِیَا اِزْمِیَا اِزْمِیْنِ یا می محذوفه باز آمده مفتوح گردید بانون تاکید خفیفه
 اِزْمِیْنِ اِزْمِی اِزْمِیْنِ ناقص اوی از باب علم یعلم چون اَلْخَشِیةُ تُرْسِدُنِ
 خَشِیةٌ یُخْشِی خَشِیةٌ فَهُوَ خَاشٍ وَخَشِیةٌ یُخْشِی خَشِیةٌ فَذَٰلِكَ الْخُشِیةُ الهم
 فعل ماضی معلوم خَشِیةٌ خَشِیةٌ خَشِیةٌ تا آخر خَشِیةٌ و اصل خَشِیةٌ بود ضم
 بر یا ثقیل داشته نقل کرده باقیل و او را بعد سلب حرکت باقیل اجتماع ساکینین شد در میان واو
 و یا بیفتاد و خَشِیةٌ شد مستقبل معلوم یُخْشِی یُخْشِیَانِ یُخْشِوْنَ الهم یُخْشِی
 مثل یُرْضِی باقی صرف کبیر و اعلال این باب را بر قیاس رَضِی یُرْضِی باید فهمید
 ناقص یُرِی از باب مَنْعَ یَمْنَعُ چون السَّعِیُّ بِرَفَاسْتِنِ سَعِی سَعِی سَعِیًا فَهُوَ
 سَاعٍ وَ سَعِی یُسَعِی سَعِیًا فَهُوَ سَعِی الهم مانند رَضِی یُرْضِی است مگر در ماضی معلوم
 که مانند رَضِی است ابواب مزید فیه از ناقص واومی و یائی یکسان اند

باب افعال زناقص چون اَلْاَعْطَاءُ و اَوْنِ اَعْطَى یُعْطِی اَعْطَاءٌ فَهُوَ مُعْطٍ
 وَ اَعْطَى یُعْطِی اَعْطَاءٌ اَفْذَٰلِكَ الْمُعْطِی لَمْ یُعْطِ لَمْ یُعْطِ لَمْ یُعْطِ لَمْ یُعْطِ لَنْ یُعْطِ لَنْ
 یُعْطِ الامور منه اَعْطَ لَنْ یُعْطِ لَمْ یُعْطِ و النهی عنده لَنْ یُعْطِ لَمْ یُعْطِ لَمْ یُعْطِ
 الطوف منه مُعْطِ الهم اَعْطَاءٌ مصدر و اصل اَعْطَاوُ بود و او واقع شد در آخر بعد الف
 زائده بدل شود پیمزه و همین قیاس است و او و یا که بعد الف زائده باشد چون کِسَاءٌ وَ
 رِدَاؤُ که در اصل کِسَاوُ و رِداوُ بود باب تفعیل از ناقص یائی چون
 السَّعِیةُ نامیدن سَعِی یُسَمِی سَعِیةً فَهُوَ سَمِی سَمِی سَمِیةً فَذَٰلِكَ الْمُسَمَّی
 لَمْ یُسَمَّ لَمْ یُسَمَّ لَمْ یُسَمَّ لَمْ یُسَمَّ لَنْ یُسَمَّ لَنْ یُسَمَّ لَنْ یُسَمَّ الامور منه سَمِی لَمْ یُسَمَّ لَمْ یُسَمَّ لَمْ یُسَمَّ

والنهی عنه لا تُسَمَّ لا يُسَمَّ لا یُسَمَّ الظرف منه مُسَمَّی الخ

باب مفاعل از ناقص یائی چون المراماة با یکدیگر تیراندختن سماعی یُرامی مراماة
فهو مرامٍ و سماعی یُرامی مراماة نذاک مرامی لم یُرام لم یُرام لا یُرامی لا یُرامی
لن یُرامی لن یُرامی الا صر منه رام لُرام لیرام لیرام والنهی عنه لا تُرام لا
نُرام لا یُرام لا یُرام الظرف منه مرامی الخ

باب افتعال از ناقص یائی چون الاجتباء برگزیدن اجتنبی اجتنبی اجتنبا فهو مجتبی واجتبی
مجتبی اجتنبا فذاک مجتبی لم یجتب لا یجتبی لا یجتبی لن یجتبی لن یجتبی الام
منه اجتبت لجتبت ليجتبت والنهی عنه لا تجتبت لا تجتبت لا یجتبت لا یجتبت الظرف
منه مجتبی الخ **باب انفعال از ناقص واوی چون الانحاء موشدن انمی انمی انحاء**
فهو منمی وانمی انمی انحاء فذاک منمی لم ینم لم ینم لا ینمی لن ینمی لن ینمی الام منه
انم لینم لینم والنهی عنه لا ینم لا ینم لا ینم الخ

باب تفعّل از ناقص یائی چون الثمنی آرزو کردن تمنی تمنی تمنیا فهو متمنی
ومتنی یتمنی تمنیا فذاک متمنی لم یتمس لم یتمس لا یتمنی لن یتمنی الخ
باب تفاعل از ناقص واوی چون التناجی با یکدیگر از گفتن تناجی یتناجی
تُناجیاً فهو متناجی وتُناجی یُتناجی الخ

باب استفعال از ناقص واوی چون الاسترخاء است شدن استرخی
یسترخی استرخاء فهو مسترخی یسترخی استرخاء فذاک مسترخی الخ

أَبْوَابُ اللَّفِيفِ

بدانکه هر اسمی و فعلی که در حروف اصول می و حرف باشد از الفیف خوانند و آن بر
و و قسم است لَفِيفٌ مفروق اگر حرف علت بجای فا و لام باشد و لَفِيفٌ مقرون اگر حرف
علت در مقابله عین و لام باشد و لَفِيفٌ مفروق از سه باب می آید از ضَرَبَ یَضْرِبُ چون نَقَى
یَقْرِ و از حَسِبَ یَحْسِبُ چون و لَى یَلِی و از سَمِعَ یَسْمَعُ چون و جِ یُوجِ لیکن از سَمِعَ
کمتر آید و لَفِيفٌ مقرون از دو باب می آید از ضَرَبَ یَضْرِبُ چون طَوَى یَطْوِی

كُوي يَطوي واز سَمِعَ يَسْمَعُ چون قَرِي يَقوي باب اول ليفت مفروق
 از باب ضَرْب يَضْرِبُ چون الْوَقِيَّةُ الْوَقِيَّةُ نكته داشتن وَتِي يَقِي وَتِيَا فَهُوَ وَاقِي
 وَوَتِي يُوْتِي وَتِيَا فَذَكَ مَوْتِي كَمْ يَبْقِي لَمْ يُوْتِ لَاقِي لَاقِي لَاقِي لَاقِي لَاقِي لَاقِي لَاقِي
 الامر منه قِي لِيُوْتِ لِيُوْتِي وَالنهي عنه لَاقِي لَاقِي لَاقِي لَاقِي لَاقِي لَاقِي لَاقِي لَاقِي
 منه مَوْتِي مَوْتِيَانِ مَوَاقِي وَمَوْتِي وَالآلة منه مِيَقِي مِيَقِيَانِ مَوَاقِي وَمَوْتِي
 مِيَقَاةٌ مِيَقَاتَانِ مَوَاقِي وَمَوْتِيَّةٌ مِيَقَاءٌ مِيَقَاءَانِ مَوْتِي وَمَوْتِيَّةٌ وَمَوْتِيَّةٌ
 افعل التفضيل منه أَوْتِي وَأَوْتِيَانِ أَوْتُونِ أَوَاقِي وَأَوْتِي وَالْمَوْتُ منه وَتِيَا
 وَتِيَانِ وَتِيَاتٌ وَتِي وَتِيَّةٌ تَعْلِيلٌ مَوْتِي اسم ظرف مانند تَعْلِيلٌ مَرْحِيٌّ وَتَعْلِيلٌ
 مَوَاقِي چون مَرَامٌ مَوَاقِي تصغير مَوْتِي است مِيَقِي اسم آل مهمل مَوْتِي بُودُوا وَاوَسَاكُنْ
 ما قبلش كسوران داورا بيا بدل كردن مِيَقِي شده بعدة يا متحرك ما قبل او مفتوح يار ابا الف
 بدل كردن پس التفات ساكنين شد ميان الف و نون الف را حذف كردن مِيَقِي شده
 مَوَاقِي جمع تكبير از آن مِيَقِي است وَمَوْتِي تصغير مِيَقِي -

حاضی معلوم قِي وَتِيَا وَتَوَاقِي انچه بدانکه در فاعله اين باب قواعد مثال و
 در لام كلمه قوانين ناقص جارمی است مثلاً وَتِي در صل وَتِي بُودِي چون رَهِي يا متحرك
 ما قبل او مفتوح يار ابا الف بدل كردن وَتِي شد وَتَوَاقِي در صل وَتِيَا مثل مِيُوا بُودِي يا الف
 گرديد و الف با جماع ساكنين بيقاد وَتَوَاقِي شد حاضی مجهول وَتِي وَتِيَا
 وَتَوَاقِي مثل رُمِي رُمِيَارُ مَوَا -

فعل مضارع معروف يَقِي يَقِيَانِ يَقُونُ يَقِي يَقِيَانِ يَقِينُ يَقِي يَقِيَانِ
 يَقُونُ يَقِينُ يَقِيَانِ يَقِينُ يَقِي يَقِي يَقِيَانِ يَقِينُ يَقِي يَقِيَانِ يَقِينُ يَقِي يَقِيَانِ
 و ضممه يانيز حذف گشت چنانکه در رُمِي پس حکم و او اين باب حکم و او مثال دارد و حکم يانے
 او حکم يانے ناقص مضارع مجهول يُوْتِي يُوْتِيَانِ يُوْتُونُ تا آخر چون
 يُرْمِي يُرْمِيَانِ يُرْمُونُ انچه اسم فاعل وَاقِيَا وَاقِيَانِ چون مَرْمِيَانِ مَوْتِيَانِ
 اسم مفعول مَوْتِي مَوْتِيَانِ انچه چون مَرْمِيَانِ مَرْمِيَانِ انچه -

فعل جحد معلوم لم یق لم یقییا لم یقوا لم تقوا کم تقیا کم یقیین الهم
 کلمه لم یق لم تق لم اق کم تق بجزمی ساقط شد زیرا که لم تق از یقی ساخته شد چون
 حرف جازم بر مضارع داخل شد حرف علت آخر اسقاط ساخت لم یق شد -
 فعل جحد مجهول کم یوق کم یوقیا کم یوقوا الهم ما تم لم یوم کم یومیا کم یوموا
 امر حاضر معروف فی قیاقوا قیاقین قی در اصل اوقی بود و او را بجهت
 موافقت حذف نمودند و آخر را با مر ساکن علامت سکون سقوط حرف علت شد ما قی
 گشت بعده چون احتیاج بهره نماند او را نیز حذف کردند قی شد قوار از تقون بنا نمودند
 علامت مضارع که تا است دور کردند و آخر را وقت ساختند نون اربابی بیفتاد قوا شد -
 بانون تاکید ثقیله قین قیان قن قن قیان قینات -
 بانون تاکید خفیفه قین قن قن -

امر حاضر مجهول یوق یوقیا یوقوا الهم مانند لیرم لیرمیا لیرموا -
 امر غائب معلوم لیق لیقییا لیقوا لتق لتقییا لتقیین لاق لنیق -
 بانون تاکید ثقیله لیقین لیقیان لیقین الهم -
 بانون تاکید خفیفه لیقین لیقن لتقین لاقین لتقین -
 امر غائب مجهول لیوق تا آخر مانند لیرم -

باب دوم لفیف مفروق علم یعلم چون الوجلی سوده شدن
 سم ستور و جی یوجی و جیا فهو واج و وجی یوجی و جیا فذاک موجه الهم -
 ماضی معلوم و جی و جیا و جوا تا آخر جوا در اصل و جیوا بود ضمیه بر یا ثقیل
 بود نقل کرده با قبل دادند بعلب حرکت ما قبل یا را با جماع ساکنین حذف ساختند
 شد و جمیع صیغ را بر قیاس راضی باید فهمید -

مضارع معروف یوجی یوجیان یوجون تا آخر چون یرضی یرضیان
 یرضون امر حاضر رایج - تا آخر بر قیاس ارض -
 بانون تاکید ثقیله ایجین الهم مانند ارضین -

فَهُوَ مُسَوِّفٌ جَوْنٌ اسْتَرْخَى اسْتَرْخَى اسْتَرْخَاءً تَأْخِرُ لَيْفَتَ مَفْرُونٍ لِزُؤَابَابِ
ثَلَاثِي مَجْرُومِي آيِد چنانکه گذشت و از ثلاثی مزید از هشت باب می آید.

باب اول افعال اَرَوِي يَرَوِي اِرْوَاءٌ جَوْنٌ اَوْ فِي يُوْفِي اِيْقَاءٌ -

باب دوم تَفْعِيلٌ رَوِي يَرَوِي تَرْوِيَةٌ مَثَلٌ لِي يُوْفِي تَوَلِيَةٌ -

باب سوم مُفَاعَلَةٌ سَاوِي يُسَاوِي مُسَاوَاَةٌ جَوْنٌ وَالِي يُوَالِي مُوَالَاَةٌ

باب چهارم تَفَاعُلٌ تَسَاوِي يَتَسَاوِي تَسَاوِيًا اَنْجَمَ تَقْوَالِي تَقْوَالِيًا

باب پنجم تَفَعُّلٌ تَقَوَّى تَقَوَّى بِمَثَلٍ تَوَفَّى اَنْجَمَ -

باب ششم اِفْتِعَالٌ اسْتَوِي يُسْتَوِي اسْتِوَاءٌ اَنْجَمَ -

باب هفتم اِنْفِعَالٌ اِنْرَوِي يَنْرَوِي اِنْرَوَاءٌ اَنْجَمَ جَوْنٌ اِنْمِي اِنْمِي اِنْمَاءٌ

باب هشتم اسْتِفْعَالٌ اسْتَجِي اسْتَجِي اسْتِجَاءٌ تَأْخِرُ بِرُقْيَا سِ اسْتَرْخَى اَنْجَمَ -

ابواب هموز الفاء ومضاعف

بدانکه هموز الفاء مضاعف از نصر اکثر می آید چون اُمُّ يَوْمٌ و از ضرب و سیم کمتر می آید چون اَبَّ اَنَّ

باب اول هموز الفاء ومضاعف از ضرب بَضْرَبٌ جَوْنٌ اَلَانِي نَالِيَدِن

اَلْيَانُ اَيُنَاهُوَ اَنَّ وَاَنَّ يُوْنُ اَيُنَا فَاذَاكَ مَا تُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ

لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ

لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ

لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ

لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيَانُ

اول را ساکن کرده در دوم او فاعل نمودند آن شد یَانُ مَصَلٌ يَانِي بَرُوْدِنُ يَضْرِبُ

بود حرکت نون اول را نقل کرده با قبل دادند اول را در دوم او فاعل کردند یَانُ شَدَدُ

مواقع جزم ازین باب سه وجه جائز است چنانکه سابقاً بتفصیل گذشت.

باب دوم هموز الفاء مضاعف از نصر نِيَضْرِبُ جَوْنٌ اَلْاِمَامَةُ اِمَامٌ

مَثَلٌ اَمُّ يَوْمٌ اِمَامَةٌ فَهِيَ اِمَامَةٌ وَاَمُّ يَوْمٌ اِمَامَةٌ فَذَلِكَ فَاوَمُّ اَلْاِمْرَئِئَةِ اَمٌّ

لَا يَرُ الْظَرْفَ مِنْهُ مُرَائِيٌّ مُرَائِيَانٌ مُرَائِعٌ وَمُرِيٌّ وَكَالِةٌ مِنْهُ مُرَائِيٌّ
 مُرَائِيَانٌ مُرَائِعٌ وَمُرَائِيٌّ مُرَائِيَانٌ مُرَائِعٌ وَمُرِيٌّ مُرَائِيٌّ مُرَائِيَانٌ
 وَمُرِيٌّ وَمُرِيٌّ أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ أَرَائِيٌّ أَرَائِيَانٌ أَرَائِعٌ وَأَرَائِيٌّ
 وَأَرَائِيٌّ وَالْمَوْثُ مِنْهُ رُوِّيٌّ رُوِّيِيَانٌ رُوِّيِيَاتٌ رُوِّيِيٌّ -

ماضی معلوم زای رایار اورا کتار اتار این تا آخر دین بحث همه جا تعیل
 رهی جاری گشته جز اینکه در همزه بین بین می تواند شد -

ماضی مجهول رُئِي رُبِيَارٌ أُرِيَّتُ تا آخر چون رُئِي رُمِيَارٌ مَوَالِحٌ -
 فعل مضارع معروف يَرِي يَرِيَانٌ يَرِيَانٌ يَرِيَانٌ يَرِيَانٌ يَرِيَانٌ
 تَرِيَانٌ تَرِيَانٌ تَرِيَانٌ تَرِيَانٌ تَرِيَانٌ تَرِيَانٌ تَرِيَانٌ تَرِيَانٌ
 بود همزه متحرک ماقبل آن حرف صحیح ساکن حرکت همزه نقل کرده ماقبل دادند و همزه را تخفیفاً
 حذف نمودند يَرِي شد بعد از آن یا متحرک ماقبل آن مفتوح یا را بالف بدل کردند يَرِي
 گشت يَرِيَانٌ در اصل يَرِيَانٌ بود حرکت همزه نقل کرده ماقبل دادند و همزه را حذف
 نمودند يَرِيَانٌ شد و يَرِيَانٌ وَتَرِيَانٌ الف بالتقاء ساکنین با و او بیفتاد
 زیرا که يَرِيَانٌ در اصل يَرِيَانٌ وَتَرِيَانٌ در اصل تَرِيَانٌ بود حرکت همزه نقل کرده
 ماقبل دادند و او حذف کردند بعداً یا متحرک ماقبلش مفتوح یا را الف گردانیدند و
 ساکن جمع شدند الف و او و الف را حذف کردند يَرِيَانٌ وَتَرِيَانٌ شد و تَرِيَانٌ
 واحد مَوْثٌ حاضر الف بالتقاء ساکنین حذف شد مضارع مجهول
 يُوِي يُوِيَانٌ يُوِيَانٌ - این بحث در اعلال مثل مضارع معروف است -

اسم فاعل رَائِعٌ رَائِيَانٌ رَائِعُونَ رَائِيَةٌ رَائِيَاتٌ رَائِعٌ رَائِعٌ
 رَائِيٌّ بر وجهه بر یاد شوار بود ساکن کردند و ساکن جمع شدند یا و تنوین یا را حذف کردند
 رَائِعٌ شد و در باقی صیغ مثل شرام اعلال جاری باید کرد -

اسم مفعول مَرِيٌّ مَرِيِيَانٌ مَرِيِيُونَ تا آخر مَرِيٌّ مَرِيٌّ مَرِيٌّ
 بود و او یا در یک کلمه جمع آمدند اول آنها ساکن و بدل از چیزی نبود و او را یا کرده در

یا او غام نمودند و ما قبل یا را انکسور گروا پندند چنانکه در مرتبه ذکر گشت.

فعل جحد معلوم لم یترکوا لم یروا لم تترکوا لم یترکوا لم تترکوا
 تریا لم تروا لم تریا لم تریا لم تریا لم تریا
 مضارع الف ساقط شد زیرا که حرف جازم ساقط کننده حرف علت است.

نفي مجهول لم یترکوا لم یروا الخ -

نفي معلوم لا یترکوا لا یروا لا تترکوا لا تترکوا لا تترکوا
 لا تریا لا تروا لا تریا لا تریا لا تریا لا تریا
 نفي مجهول لا یترکوا لا یروا الخ -

نفي مؤکد معلوم لن یترکوا لن یروا الخ -

نفي مؤکد مجهول لن یترکوا لن یروا الخ -

امر حاضر معلوم ریا ریا ریا ریا ریا الخ -

بانون تاکید ثقیله ریا ریا ریا ریا ریا الخ -

بانون تاکید خفیفه ریا ریا ریا ریا ریا الخ -

امر حاضر مجهول لیر لیر لیر لیر لیر الخ -

بانون تاکید ثقیله لیر لیر لیر لیر لیر الخ -

بانون تاکید خفیفه لیر لیر لیر لیر لیر الخ -

امر غائب معلوم لیر لیر لیر لیر لیر الخ -

بانون تاکید ثقیله لیر لیر لیر لیر لیر الخ -

بانون تاکید خفیفه لیر لیر لیر لیر لیر الخ -

امر غائب مجهول لیر لیر لیر لیر لیر الخ -

بانون تاکید ثقیله لیر لیر لیر لیر لیر الخ -

بانون تاکید خفیفه لیر لیر لیر لیر لیر الخ -

نفي حاضر معلوم لا تترکوا لا تروا الخ -

ما بعد نقل حرکتش با قبل بسبب جمع آمدن و وساکن بیفتاد و در باقی صیغ تغییر نشده
مضارع مجهول یُرَى یُرَیَانِ یُرُونَ تُرَى تُرَیَانِ یُرُونَ الخ یُرَى در اصل
یُرَی بود همزه بقاعده مذکور حذف شد و با بسبب تحرک و الفتح ما قبل الف
گردید و همچنین تُرَى و أَرَى و تُرَى -

مهموز العین و لفیف مفروق از باب ضَرْبٍ یَضْرِبُ یَضْرِبُونَ الْوَعْدِ
وعدہ کردن و اِیُّ یَعِی و اِیَّانَ هُوَ و اِیَّوَدُ و اِیُّ یُوَاعِدُ و اِیُّ یُوَاعِدُکَ مَوْعِدٌ لَمْ یَأَلَمْ
یُوَاعِدْ لَمْ یَأَلَمْ
تَأَلَّمَ لَمْ یَأَلَمْ
مِیَّاتٌ مِیَّاتٌ مِیَّاتٌ مِیَّاتٌ مِیَّاتٌ مِیَّاتٌ مِیَّاتٌ مِیَّاتٌ مِیَّاتٌ
مِیَّاتٌ مِیَّاتٌ مِیَّاتٌ مِیَّاتٌ مِیَّاتٌ مِیَّاتٌ مِیَّاتٌ مِیَّاتٌ مِیَّاتٌ
اَوْعَى اَوْعَى اَوْعَى اَوْعَى اَوْعَى اَوْعَى اَوْعَى اَوْعَى اَوْعَى
وَعِیَّانٌ وَعِیَّاتٌ وَعِیَّاتٌ وَعِیَّاتٌ وَعِیَّاتٌ وَعِیَّاتٌ وَعِیَّاتٌ وَعِیَّاتٌ

ماضی معلوم و اِیُّ و اِیَّانَ و اِیَّوَدُ الخ مثل رُحِی رَمِیَّارَ مَوْا -
ماضی مجهول و اِیُّ چون رُحِی -

مضارع معلوم یَأِیُّ یَأِیَّانَ یَأِوَدُ الخ یَأِیُّ در اصل یُوَعِدُ برون
یَضْرِبُ بود و واقع شد در میان مفتوح و کسره لازم آن و اَوْسا حذف کردند
شد ضممه بر یا ثقیل بود حذف کردند یا یَأِیُّ شد -

امر حاضر اِیَّانَ اِیَّانَ اِیَّانَ اِیَّانَ اِیَّانَ اِیَّانَ اِیَّانَ اِیَّانَ

باب افعال اِیَّانَ و لفیف مفروق اَوْیُّ یُوَیُّ
اِیَّانَ فَهُوَ مَوْیُّ -

مهموز الفاء و لفیف مقرون از باب ضَرْبٍ یَضْرِبُ یَضْرِبُونَ
الْاَوْیُّ بَاگرتن اَوْیُّ یَأِوَدُ اَوْیُّ یَأِوَدُ اَوْیُّ یَأِوَدُ اَوْیُّ یَأِوَدُ
لَمْ یَأِوَدْ لَمْ یَأِوَدْ لَمْ یَأِوَدْ لَمْ یَأِوَدْ لَمْ یَأِوَدْ لَمْ یَأِوَدْ لَمْ یَأِوَدْ

لِیَاوِیُووِوَالنَّیْ عِنْدَهُ لَا تَأْوُلُ وَلَا تَوُؤَلُ وَلَا یُووُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ صَاءٌ یِ مَأْوِیَانِ
 مَأْوِیُووِوَالْاَلَةُ مِنْهُ مِئُوْیِ مِئُوْیَانِ مَأْوِیُووِیُّ مِئُوْیَا
 مِئُوْیَاتَانِ مَأْوِیُووِیُّ مِئُوْیَا مِئُوْیَا مِئُوْیَا مِئُوْیُووِیُّ مِئُوْیُووِیُّ
 اَفْعَالُ التَّمْضِیْلِ مِنْهُ اَعْوِیُّ اَعْوِیَانِ اَعْوُودُنْ اَوَاِءٌ وَاَوِیُّ وَاَلْمَوْنُتُ مِنْهُ
 اَعْوِیُّ اَعْوِیَانِ اَعْوِیُّ اَعْوِیُّ اَعْوِیُّ اَعْوِیُّ اَعْوِیُّ اَعْوِیُّ اَعْوِیُّ اَعْوِیُّ
 مَفْتُوحٌ یَا رَا بَا لَفٌ بَدَلٌ كَرُونْدَا وَاِیُّ شَدِیَا وِیُّ دَرَاهِلٌ یَا وِیُّ یَا وِیُّ یَا وِیُّ
 دَاشْتَهُ حَذْفٌ نَمُودِنْدَا وِیُّ مِثْلُ مِیُّ شَدَا اَعْلَالٌ هَمَّ صِیغٌ پَرَوَاضِحٌ اَسْتُ.

الحمد وهو ولی التوفیق فقط -

خَاتِمَةُ الطَّبَعِ

بِخَدِّ لَهِ وَنَصَلِی عَلَی رَسُوْلِهِ الْكَرِیْمِ كَمَا اَبُوَابُ الصَّرْفِ جَدِیدِ مَطْبُوعٍ وَمَنْظُورِ اَهْلِ
 فَضْلِ وَكَمَالِ كَرُوْدِ - اِیْنِ كِتَابِ مَسْتَطَابِ كِتَابِیْ اَسْتُ كَمَا خُوبِیْشُ نَهْ اَز رَا هِ كَلِّ
 جَدِیدِ لِنِ یَدُ اَسْتُ بَلْ اَز یَكَلِّ بَا صَفْرُ جَمِّ اَز چِنْدِ كِتَبِ مَسْتَفْنِیْ مِیْگَرْدَانْدُ وَا طَالِبِ
 رَا بَا مَطْلُوبِ نَشَانْدُ فَوَائِدُ جَلِیْلَهْ دَر وَا لَفِیْفِ اَسْتُ وَا عَوَا یَدُ جَمِیْلَهْ اَز وَا مَنِیْفِ بَر نَا قَصِ
 لِبَعَانِ اَجْرُفِ مِثَالِ وَا بَارِ ثَقِیْلِ مَحْنَتِ خُصِیْفِ مِیْ سَا زُو وَا صِیْحِمِ مَزَا جَانِ مَضَاعِفِ
 خُصَالِ رَا بَرِ قِیِّ عِلْمِ سَرِ نَفِیْذِ مِیْ بَر اَفْرَا زُو اَكْر تَعْلِیْلَاتِ وَا قَوَانِیْنِ خَوَا هِیْ دَر وَا مَسْدَرِجِ
 اَسْتُ وَا كْر خَوَا صِ اَبُوَابِ وَا لَطْفِ مَضَا یِیْنِ جُوئِیْ دَر مِیْ مَسْدَرِجِ حَسَنِ تَرْكِیْبِشِ
 شَهْرَهْ اَفَا قِ نَمُودَهْ اَز مَطْبُوعِ هَمَا مِیْ سَابِقَهْ كُوْنِیْ سَبَقْتِ رِبُودَهْ وَا خُوبِیْ تَرْتِیْبِشِ خُسَارِ
 اَفَا ضَتْ كَشُودَهْ طَالِبَانِ رَا رَغْبَتِ بَر رَغْبَتِ اَفْرُودَهْ مَصْنَعِ رَا دَر مَكَافَاتِ
 اِیْنِ فِعْلِ فِیْضِ كَمَا رَا بَر حُرُفِ اَوْجَا مِیْ اَنْكَشْتِ نِیْسْتِ بَحْرَمَتِ اَسْمِ اَعْظَمِ زِیَادَهْ تَرَا زِ
 مَاهِیْ خَبْرُ وَا حَالِ اَسْتِقْبَالِ حَالِ وَا فَوَائِدِ اِیْنِ نَسْخَهْ بَكَا فَا نَامِ مَتَوَا صِلِ بَا دَا مِیْنِ لِسْمِ لَشْرَحِ اَلْحَمْدِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیْمِ
 اَلْحَمْدُ لَشْرَحِ اِیْنِ نَسْخَهْ نَا یَا بَ مَرْغُوبِ مَطْلُوبِ طَلَابِ بَتَّصِیْحِمِ تَمَامِ وَا خُوبِیْ مَالَا كَلَامِ حَسْبِ
 اَلْحَكْمِ جِنَابِ حَاجِیْ نَكَا دِیْنِ مَحْمُودِ اَبْنِ سَنَّا جِرَانِ كِتَبِ لَاهُورِ بَا زَارِ كَشْمِیْرِیْ وَا مَالِكِ مَطْبَعِ
 دِیْنِ مَحْمُودِ اَلْبِكْرِیْ كَلِیْسِ لَاهُورِ طَبْعِ شَدُ -

ضروری التماس

معزز ناظرین ہمارے کتب خانہ نے اپنی ویانداری اور استیلازمی کی وجہ سے اپنے خریداروں کو اپنا گرویدہ بنا رکھا ہے تاجران باوقار اور عام خریداروں دیار و اہصار جیسی کچھ اسکی عزت افزائی فرما رہے ہیں وہ اسکی خوش معاملگی کے نتائج سے ایک نتیجہ ہے کہ ہمارا کتب خانہ اپنی مجموعی حیثیت کے لحاظ سے بعونہ مشہور ہے بیوپاریوں کو جس قدر خاص کفایت اور متفرق خریداروں کو جس قدر رعایت سے مال دیا جاتا ہے۔ اُسکا صحیح اندازہ وہی لوگ کر سکتے ہیں جنکو ایک بار بھی ہمارے کتب خانہ سے مال منگانے کا موقع ملا ہے مندرجہ ذیل امور کی اہتمام کیسا تھ پابندی اور لحاظ کی وجہ سے جیسی کچھ روز افزوں ترقی اس کتب خانہ کو ہو رہی ہے معزز ناظرین پر مخفی نہیں (۱) اس کتب خانہ میں تقریباً تمام ہندوستان کی مطبوعہ ہر علم و فن کی عربی و فارسی اردو کتابوں کا وغیرہ اور میل موجود رہتا ہے۔

(۲) حتی الامکان کتابیں عمدہ چھاپے اور اچھے کاغذ کی چھپی ہوئی موجود ہیں۔

(۳) جو کتاب عمدہ طبع ہی نہیں ہوتی یا چھپ کر کیاب ہو گئی ہے وہ بددجہ محسوس می خراب چھاپے اور خراب کاغذ کی روانہ کی جاتی ہے اور جو صاحب لکھ دیتے ہیں۔ ان کو خراب کتاب روانہ نہیں کی جاتی ہے۔

(۴) تاجران کتب (بیوپاریوں) کیسا تھ جو مراعات کی جاتی ہیں اور جس نسخ سے جنہیں مال روانہ کیا جاتا ہے اس سے کم نسخ پر غالباً اور تاجر سے کبھی نہ مل سکے گا۔

(۵) مدارس اسلامیہ طالبان علم کیسا تھ جیسی رعایتیں کی جاتی ہیں اس کا اندازہ مال منگانے پر ہو سکتا ہے (۶) متفرق خریداروں کو خاص نسخ سے مال روانہ کیا جاتا ہے۔

پتہ: ملک حاجی دین محمد سنہ حرکت کشمیری ہور
ملنے کا۔ ملک حاجی دین محمد سنہ حرکت کشمیری ہور
پاکستان

قمر العلوم جامع معظمية



مستند احادیث



تفاسیر

منظامِ حق ترجمہ شرح
مشکوٰۃ تشریف و اردو

روپے

۲۰

۲ جلدیں

جلد

۱۰/- ایوب الحسنات
سید

۱۰/- محمد احمد
قادری

تفسیر الحسنات جلد اول مجلد

تفسیر الحسنات جلد دوم مجلد

تعمیر النجاری مترجم اردو امام بخاری

۱۲

۱۲/- شاہ عبدالقادر صاحب

تفسیر موضح القرآن مجلد

تصویر مشاعر ترجمہ و تفسیر

۲۴

۱۶/- مولانا فخر الدین صاحب

تفسیر قادری کامل مجلد

حقوق و فرائض اسلام مولانا فخر الدین

۶

۲۵/- مولانا اشرف علی

تفسیر بیان القرآن مجلد

الذکر رسول کے احکام امین الدین

۵

۳/-

تفسیر سورہ منزل

احکام امین محمدی اردو

۵

۵ روپے

تفسیر سورہ یوسف

پہل احادیث

۷

۵ روپے

تفسیر سورہ فاتحہ

ملک دین محمد اینڈ سنز لاہور

۷

۷ روپے

ملک دین محمد اینڈ سنز لاہور

پہل احادیث (ناشرین)

۷

۷ روپے

ملک دین محمد اینڈ سنز لاہور



